

سال بیستم
قیمت
یکتومان

خردوسی

دوشنبه
۴ اسفند
۱۳۴۸
شماره ۹۵۱



جلوی این همه ابتذال را بگیرید!

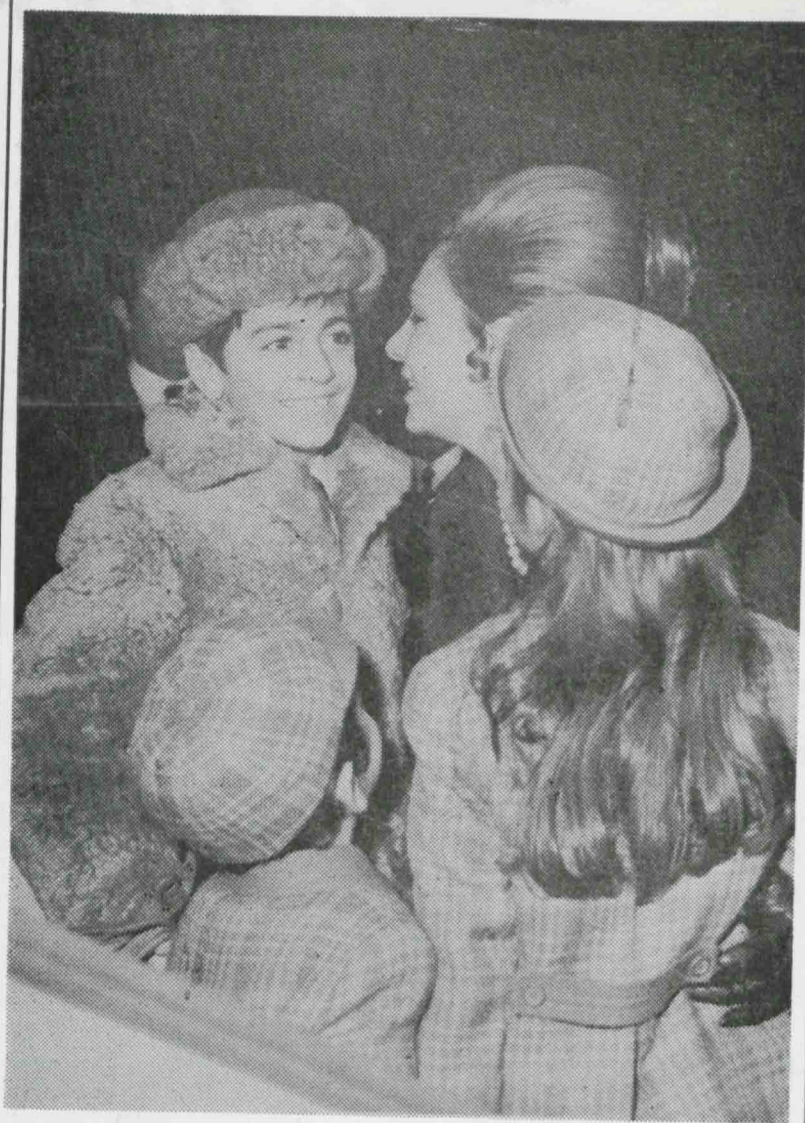
فرصتی برای خدمات ملی

در این هفته مجلس شورای ملی گفتگو در مورد بودجه را آغاز کردند و باین ترتیب بررسی یکی از مهمترین لوايح دولت آغاز گردید . آقای نخست وزیر در آخرین روزهای سال ۴۸، ضمن تقدیم لایحه بودجه سخنانی ایراد کردند که در نهایت اختصار نمایش گویائی از وضع اقتصادی مملکت و پیشرفتهائی است که در سال جاری نصیب دولت ایشان گردیده است و نشان دهنده موفقیتی که دولت هویدا در ثبات نسبی قیمت ها و حفظ موازنه پرداخت ها داشته ، تاحدی که رشد اقتصادی را در حدود ۱۲ درصد پیش بینی کرده اند . و این مسئله وقتی اهمیت بیشتری می گیرد که رشد اقتصادی ایران از نقطه نظر کارهای عمرانی و همچنین شرایطی که ناگزیر در ممالک در حال رشد پیش می آید ، بهیچوجه ضایعاتی نداشته و مواجه با عدم توازن اقتصادی نشده است . و چنان که خود اشاره کرده اند همزمان با ما اغلب کشورهای جهان مواجه با افزایش سریع هزینه زندگی و مشکلات ارزی و تغییرات ارزش پولی بوده اند و هزینه زندگی در گروسی از کشورهای دیگر که تورم نامناسبی بر اقتصاد آنها مستولی بوده حتی تا ۱۴ درصد نیز افزایش داشته در حالی که از رشد اقتصادی قابل توجهی هم برخوردار نبوده اند .

نخست وزیر در بیانات خود همچنین نکاتی در باره سیاست بازرگانی ایران در افزایش صادرات ذکر کرد و اشاراتی داشته است مبنی بر اینکه افزایش صادرات غیر نفتی در سال جاری را در حدود ۲۵ درصد بوده و این سیاست خود موجب صرفه جوئی قابل ملاحظه ای در ارز مملکت شده است .

ثبات سیاسی و اجتماعی کشور - سهمی که دهقانان بعنوان عامل جدید اجتماع دارند - کشاورزی مکانیزه و امکاناتی که در این مورد برای دهقانان فراهم آمده - نقش صنایع و هدایت صاحبان صنایع در صدور کالای ارزان - قدرت جذب نیروی کار در دستگاه های مملکتی - توسعه بهداشت و درمان و آموزش و پرورش در شهرها و روستاها - قدم هایی که برای بیمه عمومی برداشته شده - حمایت کارمندان و بازنشستگان - تهیه منابع لازم برای تامین نیازمندی های اجتماعی و اقتصادی کشور در سال آینده - همه و همه مسائلی بوده است که برای آگاهی مردم و نمایندگان آنها عنوان گردیده و تجزیه و تحلیل شده است . آقای نخست وزیر هدفی را که برای سال ۱۳۴۹ انتخاب کرده است در واقع دنبال کردن راه موفقیت آمیزی است که در سال ۴۸ پیموده اند :

ادامه رشد اقتصادی - ثبات نسبی قیمت ها و موازنه ارزی - گسترش برنامه های رفاه اجتماعی - تقویت بنیه دفاعی کشور - ایجاد تسهیلات و رونق بیشتر در اقتصاد - تفاهم و همکاری بین المللی و همزیستی مسالمت آمیز و عدم دخالت در امور داخلی کشورها و حاکمیت ملی و احترام به مانی منشور ملل متحد . که پیش بینی میشود با رهبری شاهنشاه آریامهر و درایت معظم له در هدایت قره مجریه و حسن نیتی که در کار دولت آقای هویدا است ، ایشان و همکاران نشان بتوانند در سال آینده نیز گام های مثبتی در زمینه خدمات ملی بردارند .



خطیر و سنگینی که در پیش خواهد داشت چگونه - ایستادگی کد و مشکلات شخصی و مملکتی را مرتفع سازد .

علیا حضرت شهبانو - مادران ایرانی هشدار دادند که بگذارند کودکانشان بکار کردن عادت کنند ، و از قبول مسؤولیت و انجام وظائف شخصی نهراسند و به استقبال حوادث گوناگون زندگی بشتابند .

خود به فرودگاه تشریف فرما شدند . «شهبانو» همچنین در هفته گذشته بمناسبت آغاز هفته پیشاهنگی پيامی فرستادند و متذکر شدند که بعنوان يك مادر خواهند کوشید و الا حضرت ولیعهد مانند پیشاهنگان دیگر با مشکلات مربوط به خود مواجه شوند و به کار کردن عادت کنند و از حالا یاد بگیرد در برابر وظایف

وظائف سنگین و خطیر ولیعهد

در هفته گذشته علیا حضرت شهبانو شخصا برای استقبال فرزندان

در پیای رید؟! انتخاب متلك

«آقا به این مردها سفارش کنید وقتی يك دختر خانم پالتوی «ما کسی ژوپ» میپوشد ، بهش ننگند ، سپور !»

واقعا يك عده در انتخاب متلك بی سلیقه اند!

ایراد بجا

«شما که بمناسبت سالگرد مرگ فروغ فرخزاد صفحات متعددی برای اینکار اختصاص دادید چرا شعری از او چاپ نزدیید ؟

حق با شماست ، حواسمان پرت بود!

چرا آنها را در دسترس مردم قرار نداده بودند ؟ - احتکار کرده بودند برای شب عید .

حذف

حالا که زبان عربی را از کنکور حذف کرده اند پس چرا در دبیرستانها ساعات متعددی را اختصاص به این درس داده اند ؟ - برای اینکه بدون این درس کمیت درس فارسی لنگ است .

یکنوع رفوزگی

«شرکت برق مشتریان خوب و سر براه راه معرفی می کند و اعلام کرد که عده ای حاضر نشده اند از آزمایش برق رفوزه شوند ، بهتر نیست مردم هم بتوانند . نمره بدهند ؟ - میخو اهیید تلافی

الو - سردبیر

عوارض و جرائم

«خبر دارید عوارض گواهینامه رانندگی را خیال دارن اضافه کنند ؟ - از این فکر منصرف شده اند ، کسری را از محل «جرائم رانندگی» تامین می کنند !

نتیجه احتکار

«اکیپ وزارت بهداری ۱۶ هزار کیلو ماهی فاسد را معدوم کرد .

معرفی و نقد کتاب

«صفحات بیشتری برای معرفی کتابها و مصاحبه با نویسندگان و مترجمها اختصاص بدهید ، تقریبا اینطور هست اگر تونستیم در آینده آنرا بیشتر می کنیم .

کمبود

«مطالب ورزشی در رپورتاژ مسابقات چرا جا بجا کمبودهایی دارد ؟ - میدانیم ولی دست خودمان نیست!

مطالب تکاژ دهنده

«شما چرا بسبک مجلات مطالب تکاژ دهنده چاپ نمی کنید ؟ - «اروت مانم کشیده

در جاده ها

«ا تو بوس های مسافر بری در جاده ها خیلی تندو بی محابا حرکت می کنند و اتوسپیل های سواری را تهدید میکنند . - اینهم از فواید دستگاه سرعت سنج !

صورتحساب

«چرا در رستوران های تهران صورتحسابها را به زبان خارجی مینویسند ؟ - اینهم یکنوع رسته !

استاد ماشینی

«قرار است در تصحیح اوراق کنکور سراسر ماشین جان بشناسد ، فکر می کنید ماشین دیگر

اشتباه نمی کند؟

اشتباه که نه - ممکنه مثل نوشتن رقم مصرف آب و برق و تلفن ، زیادی پای ورقها بنویسه !

سانس سینماها

«اکثر سینماهای تهران پنج دقیقه آخر فیلم چراغ را روشن میکنند و اینکار به فیلم لطمه میزند» - در عوض سانس های آنان را برای تبلیغات تجار تی راست و درست می کنند .



سمینار بازی ادامه دارد!؟

نمره دادن به مردم متداول شده است- فکر پناهگاهی برای عشاق فراری باشید!- در دسر بد آوازی مرض رایج روز

ملاحظات

چند نفر از خوانندگان نوشته اند لحن «ملاحظات» برعکس شیوه نگارش این قلم در گذشته خیلی «جدی» است و مسائل خیلی خشک و خواسته اند که تغییری در این نوشته ها! بدهیم که بیشتر موجب انبساط خاطر آنها گردد...

مخلص نمیدانند با وجود این همه نوشته های جالب و خنده دار در نشریات، شبانه روزانه و هفتگی چطور این خوانندگان از «جدی نگاری» مخلص دلخورند، میگویند و اعطای درم نیز ذکر بهشت را میگفت و اینکه در آنجا چه وجه است و چه موهبت هائی، یکی گفت: آقا کمی هم از جهنم تعریف کن؟! گفت آنجا را خودمان رفته و می بینیم احتیاج به توصیف ندارد!

ت

یتر «سمینار روپوش دختران مدرس» در ستون اخبار جدی یکی از روزنامه های عصر، بقدری مرا در حیرت فروبرد که چندین بار آنرا خواندم...

حیرت از آن جهت که سال و ماهی پیش وقتی تازه سمینار بازی رایج شده بود، بشوخی نوشتیم که لابد اگر این «سمینار بازی» متداول شود، سمینارهای مختلفی خواهیم داشت بعنوان سمینار دود - سمینار اسفالت - سمینار آب انبارها - سمینار روپوش دخترها - سمینار ماهی های بحر خزر - و لجن ته جوی های خیابان و ...

و حالا راستی راستی بقدری این «سمینار بازی» جدی شده است که هر روز شاهد یکی از این سمینار ها هستیم. و از جمله آخری آن «سمینار روپوش دختران»... و فعلا این سمینار اختصاص به تولید و توزیع روپوش دارد و لابد فردا پس فردا سمینار دیگری برای مد «بالای زانو و یازیر زانو» روپوش دختران براه می افتد و کلی کارشناس با سلیقه که بنشینند و وجب بزنند که دخترها بالا ببرند و یا پائین بیاورند و روپوش های خود را مطابق «الگو»ی سمینار بدوزند!

... که در هر حال فرجی نیست. چون دخترها در مدارس دامن ها را تا زیر زانو پائین می آوردند و همیشه پایشان را از مدرسه بیرون می گذارند، با یک کمر بند پلک و پهن دامن را از ناحیه کمر یک تا میزنند زیر کمر بند و دامن حضرت علیه می جهد و وجب بالای زانو ...!

ز

مانی که در مدرسه درس می خواندیم از بس جریمه می شدیم و مشق اضافه می نوشتیم یکی از آرزوهایمان این بود که معلم شویم تا همیشه این بلایا سر شاگردان در بیاوریم و یاد می آید وقتی معلمی موضوع انشاء داده بود که دلتان میخواهد چکاره شوید، اکثر بچه ها نوشته بودند «میخواهیم معلم شویم» و البته معلم انشاء کلی از «احساسات بچه ها» تشکر کرد بدون اینکه سردر بیاورد چرا؟ کما اینکه بچه زردزاری بود در همان کلاس ما که مرتب ناخوش بود و او نوشته بود میخواهد دکتر شود و آمپول بزند؟! چون فی الواقع او هم میخواست تلافی دواهای تلخ و آمپول ها را سر دیگران در بیاورد...!

الغرض دستگاه ها یکی یکی دارند دل معلم را

ولانا عید زاکانی در رساله صد پند مینویسد که «در کوچه ای که مناره باشد منزل مگیرید تا از از در دسر مؤذنان بد آواز ایمن باشید»...

و این مال آن زمان ها بود که در مردم دین و ایمانی بود و لاجرم در هر کوی و برزن مسجدی بود و مناره ای و احتمالا يك «مؤذن» بد آواز که مومنان فیضش را به کرامت صدایش می بخشیدند... والحمد لله حالا از برکت کلاس های موسیقی و باندهای موزیکی و ایضا و فو رگیتارهای ریز و درشت، از هر کوی و برزن صدای يك ساز و من قون بلند است، و صدای نمره ها نند و جیغ های عصبی به عنوان آواز... حالا سرش را بخورد آن گرام ها و صفحات که جای خود دارد و تمرین این «خواننده های جوان» در منازل واقعا مصیبی است باز اگر شعر فارسی می خواندند و لا بلای نمره ها و مضمونی و نکته لطیفی میگفتند، باز بد نبود، همه ذرع نکرده پاره کرده اند و خارجه ای هم بلغور میفرمایند يك سری جملات و کلمات نامفهوم و انکار هر که بد صدا تر و حنجره هر چه فحیح تر و خراشیده تر، موفقیت بیشتر...

لاید این همه «عرضه آوازی» آنهم با گیتار بدنیال «تقاضا»ی بازار است و کدام کافه و رستورانی رامی بیند که چند نفر از این من قون چی ها و آواز خوان ها نداشته باشد و ملت با حوصله و تظاهر ساعتها این چیزها را گوش نهد و حتی با آن پایکوبی نکنند؟ چند وقت پیش دوستی داشت عیش شبانه اش را تعریف میکرد که تا صبح در فلان دانسینگ رقصیده و بعد گفت که اعصابش ضعیف است - گوشش وزوز می کند، انگار يك بچه گری به توی آنست، دستش میلرزد، حالت تهوع دارد... و از همه بدتر منک و گیک است. انگار پتک بسرش کو بیده اند. داستان یارو را گفتم که رفت دکتر، گفت دکتر ناخنم درد می کند. پرسید غذا چی میخوری؟ گفت نان و بیخ. دکتر گفت برو برو که نه مرضت به مرض آدمها میماند و نه غذایت...

آدمیزادی که ساعتها مینشیند من باب تفریح آن ونگ ونگ گوشخراش و ناهنجار را بدون اینکه ظرافتی درش باشد گوش می کند و آنهمه هوای کثیف را می بلعد باید چنین حالی هم داشته باشد که «بچه گری به تو گوش» و نگ ونگ کند و از گیک و منگی خود بنالد!

«بی کله» ها رقیب ندارند!



در کارناوال جمعه شب کلوب تهران « میهمانان بنحویت گرا نه ای با پوشیدن لباس های مختلف به مجلس جشن رونق دادند. این عکس عده ای از میهمانان را در کارناوال مذکور نشان میدهد. نفرو سگه خود را به سبک سرباز رومی در آورده و از جمله کسانی بود که جایزه بهترین لباس را ربود.

بزن بر طبل بیعاری!

درد بی دودی و تفریحات بی تفریحی، جماعت تهرانی!

ای
لی

عاز کردند

لا بچه بودجه
ادی مملکت
شان دهنده
ت هاداشته
این مسئله
های عمرانی
، بهیچوجه
خود اشاره
ریع هزینه
ی در گروسی
تی تا ۱۴
م به بخوردار

ت بازرگانی
یکه افزایش
سیاست خود

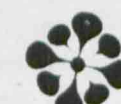
جدید اجتماع
فراهم آمده -
جذب نیروی
و پرورش در
ایت کارمندان
بی اقتصادی
گاهی مردم و
نخست وزیر
بال کردن راه

ی - گسترش
یلات و رونق
و عدم دخالت
لل متحد که
ایت قره مجریه
توانند، در سال

ی کند؟
پناه که نه ممکنه
ن رقم مصرف
و تلغن، زیادی
ها بتویسه!

سینماها

اکثر سینماهای
جدد فیه آخر فیلم
روشن میکنند و
فیلم لطمه میزند
رعوض سانس های
برای تبلیغات
راست و ریست



کوشش خونینی برای مرزهای مطمئن

مردم آواره فلسطین امروز بیش از پیش به عنوان يك عامل مستقل و تعیین کننده، خطوط سیاست را در خاورمیانه عربی روشن می کنند

است که تمامی کوشش خود را برای برافروختن آتش جنگی دیگر در خاورمیانه قرارداد است. اسرائیل همه وزنه رزمیش را به کار انداخته است تا حیثیت و اعتبار بعضی از رهبران اعراب را در دنیای عرب خدشه دار کند و راه سقوط آنها را هموار سازد. او کارگران بیگناه و بی دفاع تاسیسات غیر نظامی مصر را پیشمرانه به بمب ناپالم میسوزاند و زغال می کند تا بدنیای عرب بفهماند که دولت مصر را یارای مقابله با او نیست.

ژنرال «دایان» شاید که از قریحه های نظامی برخوردار باشد، لیکن از حیث شعور برای دریافتن روند تحولات تاریخی و ارزیابی موقعیتهای سیاسی، پس اندک مایه است. او اگر از حیث قوه با صره نقصی در چهره دارد، از حیث تخمین چگونگی تحولات تاریخی، یکسره نابیناست. عقب ماندگی اجتماع و فساد آن روزی کشورهای جهان عرب، از جمله عوامل مهمی بود که اصولاً تشکیل دولت اسرائیل را در خاورمیانه عربی امکان پذیر ساخت. لیکن اسرائیل به دنبال هر پیروزی نظامی، در چارچوب یک ارزیابی درازمدت، با بیدار کردن و بخود آوردن توده های مردم عرب و باراندن آنان بسوی اتحادی ناشی از ضرورت تاریخی، شکستی سیاسی را به خود خریده است.



● «دایان» بلا شک سیاستمدار خوبی نیست

از : بهمنزاد

استراتژی خشونت

دولت اسرائیل که هنوز هم خونیه های قربانیان رژیم نازیستی را از دولت آلمان غربی می ستاند، در خیماں دیروزی هم کیشان خود را روسفید کرده است.

بمباران کارخانه ذوب فلز «ابوزعبل» در مصر که بیش از دوست کشته و مجروح از خود به جای نهاد، سنگ راه شمار سیاستی است که اساس آن بر تجاوز و توسعه طلبی و جنایت قرار دارد. اسرائیل بر آن است تا به هر قیمت که شده، اعراب را به دام یک جنگ منظم بکشانند و در تحقق این هدف، چنان که می بینیم، از به کار بستن جنایتکارانه ترین وسائل پروا ندارد.

اسرائیل می بیند که نه فقط سازمانهای چریکی فلسطین، بلکه نیز دولتهای عربی، بویژه مصری، روند که دیربازود آثار تجاوزی را که بر آنها رفته است بزایند. او می خواهد خطوط آتش بس را- آتش بسی که عملاً وجود ندارد- به «مرزهای مطمئن» خود مبدل سازد، و در خدمت چنین هدف تجاوزکارانه ای

حکومت کنونی اسرائیل بویژه جناح «دایان» و شرکا نمی فهمد که بودن یا نبودن شخصیت ها نیست که سر نوشت جنگ را در خاورمیانه عربی معین می کند، بلکه توده های محروم جهان عربند که حاملهای اجتماعی جنبشی خواهند بود که خواه ناخواه رهبرانی فراخویش خواهد یافت.

شاید که بحرانی شدن بیشتر اوضاع خاورمیانه راه نخست وزیری ژنرال «دایان» را در اسرائیل هموار کند - همچنان که صعود او در صحنه سیاست اسرائیل همواره با بحرانی شدن وضع خاورمیانه همراه بود- لیکن از سوی دیگر همین بحرانیها، همچنان که در لیبی دیدیم، فراگرد نو سازی ساخت اجتماعی کشورهای عربی را تسریع خواهد کرد.

امروز، سوی لیبی، تقریباً همه آن کشورهای عربی که با برخورداری از منابع سرشار نفتی امکان آن را دارند که بر آمریکا، به عنوان بزرگترین حامی اسرائیل فشاری اقتصادی وارد سازند و آمریکا را در برابر این انتخاب، «یا اسرائیل یا نفت» قرار دهند، از چنین امکانی هنوز استفاده نکرده اند. اما تحولات تاریخی خاورمیانه عربی چنان نیست که دولتهای کنونی را عمری جاودانه بخشد.

فردای روزی که در لیبی کودتا شد، حکومت جدید یک میلیون دلار به نشانی جبهه آزادیبخش فلسطین فرستاد. اگر چه کشورهای عربستان سعودی و کویت، هر یک به نوبه خود به سازمان آزادیبخش فلسطین و مصر واردن خراج می دهند، اما سازمانهای چریکی فلسطین به راه رشد و گسترش آنچنان می رود که دیربازود تمامی دولتهای عربی را در برابر این راه حل قرار خواهد داد که یا بروند و یا تمامی وزنه اقتصادی و مالی خود را در راه رهایی فلسطین از چنگ تجاوزگران به کار اندازند.

اگر مردم آواره فلسطین بیست سال تمام صفحه مقابل

رویدادهای هفته جهان



بمباران مناطق غیر نظامی مصر با اعتراض و تنفر مردم جهان رو روشد

سر نوشت خود را به دست دولتهای عربی سپرده بودند، لیکن امروز بیش از پیش به عنوان يك عامل مستقل و تعیین کننده، خطوط سیاست رادر خاورمیانه عربی روشن می کنند.

تحولات اخیر در این منطقه نشان داد که صاحبان اصلی خانه فلسطینی ها هستند.

افزایش تعهد نظامی امریکا در لائوس...

«آلبرت گور» سناتور دموکرات امریکائی گفت که حکومت نیکسون بر آن است که به طور نا- آشکار بر تعهد نظامی امریکا در لائوس بیفزاید. وی در سخنرانی خود در سنای امریکا چنین اظهار داشت: «ما اینک در لائوس در يك جنگ داخلی شرکت جسته ایم و همچنان که در ویتنام نیز چنین کردیم، در جنگی که در نقطه ای دور دست جریان دارد، جبهه گرفته ایم». گذشته از این، از اخباری که از منابع گوناگون می رسد، چنین بر می آید که ممالک متحد امریکا، علیرغم همه اطمینان هایی که درباره عدم درگیری گسترده در لائوس داده است، حضور نظامی خود را در این کشور تقویت کرده است. هواپیماهای امریکائی دوشادوش نیروی هوائی حکومت، در جنگ علیه چریکهای «پانت لائو» شرکت میجویند.

...و جنگ ویتنام

«ملوین لرد»، وزیر دفاع امریکا که هفته پیش از ویتنام جنوبی دیدار کرد تا از چند و چون «ویتنامی شدن جنگ» از نزدیک اطلاع یابد، نکته ای را یاد آور شد که، اگر چه خیلی اهمیت ندارد، اما از تغییر در سیاست ویتنامی امریکا حکایت میکند.

امریکا تا چندی پیش شتاب فرا خواندن نیروهایش را از ویتنام به پیشرفت مساله «ویتنامی شدن جنگ» وابسته میدانست. اما «ملوین لرد» در سخنرانی به ویتنام گفت که فرا خواندن نیروهای امریکائی «غیر قابل تجدیدنظر» است. اما نکته ای که کاملاً تازه است اینکه «لرد» گفت امیدوار است که کنفرانس صلح پاریس به پیشرفتهائی دست یابد و اگر چنین نشود، باید به «ویتنامی کردن» جنگ ادامه داد. حال آنکه مقامات امریکائی، پیش از این همواره میگفتند که به کار «ویتنامی کردن» جنگ، مستقل از تحولات کنفرانس پاریس، ادامه خواهند داد.

اما نه فقط در میان سیاستمداران واشینگتن، بلکه در سفارت امریکا در سایگون نیز عقاید درباره موفقیت استراتژی «ویتنامی کردن» جنگ بایکدیگر متفاوت است.

در حالی که وزیر دفاع امریکا آشکارا گفت که جنگ را به خارج از مرزهای ویتنام جنوبی، یعنی لائوس، کامبوج و ویتنام شمالی گسترش خواهد داد، و در حالی که اشاره کرد موعدی برای باز خواندن نیروهای امریکائی از ویتنام تعیین نشده است، شورای حزبی حزب دموکرات امریکا پرزیدنت نیکسون را فرا خوانده است که خاک ویتنام جنوبی را در آئین يك مهلت ۱۸ ماهه تخلیه کنند و رئیس را برای هیئت نمایندگی امریکا در کنفرانس پاریس تعیین سازد. حزب دموکرات امریکا، گذشته از این، خواهان آن نیز شده است که فرا خواندن نیروها، جدا از پیشرفت «ویتنامی شدن» جنگ و پیشرفت مذاکرات پاریس عملی گردد.

در این اثنا مخالفان جنگ ویتنام در امریکا دست اندر کار تدارك تظاهرات تازه هستند تا حکومت نیکسون را بر آن دارند بدین «جنگ کشیف» هر چه زودتر پایان بخشد.

اگر حکومت نیکسون بر آن است که به هنگام ترك ویتنام، حکومت «وان تیو-کائی» را در موقعیتی ببیند که بتواند خود را از خویشتن دفاع کند، باید چنین نتیجه گرفت که او پایان دادن به جنگ ویتنام را تملیق به محال کرده است.

مگر نه اینکه حکومت «وان تیو» ادعا می کند که ۹۰ درصد خاک ویتنام جنوبی را در تسلط خود دارد امریکا، اگر می خواهد با حفظ حیثیت، پای خود را از منجلاب جنگ ویتنام کنار بکشد، یگانه کاری که می تواند کرد این است که به همین «دروغ بزرگ» استناد کند.

دنیای مسخره، مسخره، مسخره!!

کندو کاو مطالب مطبوعات

«نیکسون به شوری اظهار کرد دست از دخالت در امور مربوط به خاورمیانه بردارد»
 - اینجا شکارگاه اختصاصی است.

«شرکت منطقه ای برق تهران به مردم نمره میدهد»
 - کم کم نوبت به چوب و فلک هم میرسد!

«۲۸ مانکن خارجی برای نمایش تازه ترین مد لباس وارد تهران شدند»
 - بوی پول مقاطعة کارها بدماغشان خورده!

«دختر ۱۱ ساله ای در اسپانیا سر کلاس درس دو قلو زائید»
 - اینرا میگویند پیشرفت آموزش حرفه ای!

«يك دختر شیرازی در خانه اش شیر درنده دارد»
 - قابل توجه خواستگاران محترم!

«۷۰ کشور جهان با مصیبت کمبود مرد مواجه هستند»
 - بقیه کشورها هم رقم کمبود «مرد» را لایوشانی می کنند.

«همه اعضا بدن را میتوانید بزودی مصنوعی کنید»
 - با این وضع زندگی، اینکار را نکنیم چه بکنیم؟

«برای مصرف سال آینده تهران ۳۰ هزار تن گوشت از خارج وارد میشود»
 - نخیر سال دیگر هم گرفتاریم!

«راندگان باید گواهی معاینه پزشکی داشته باشند»
 - اینهم بهانه دیگری برای «بزن کنار»!

«۳۰ درصد برنامه های تلویزیونی از خارج خریداری میشود»
 - و ۶۰ درصدش هم آگهی تجارته!

«استاندار آذربایجان غربی به فرمانداران نمره میدهد»
 - همه پسرشان زده که ادای معلم ها را در بیاورند!

«سپاه پوست سفید شده ادعای خسارت کرد»
 - آخر اینهم شد رنگ!

«هر تهرانی به ۶۰ متر فضای سبز احتیاج دارد» (کیهان)
 - روزمین یا روی هوا؟
 - «زنان آمریکائی مینی ژوپ را انتخاب کردند»

«اونها بهتر میدوند که مردها از چه چیزی خوششون می آید»

«ایتالیائی ها جوراب همسر جدید بار ندارند»
 - راتکه تکه کردند»
 - خوب شد دستشون بجایای دیگه نرسید!

«زنی در قبرستان بست نشست تا حامله شود»
 - طفلکی از زنده ها خیری ندیده!

«پالتوی رئیس دادگاه راجین بازرسی سرت کردند»
 - مردم که جای خود دارند.

«زنی شکایت کرد که شوهرم بدوستانم اظهار علاقه میکند و وعده ملاقات میخواهد»
 - ناخنک زدن حلاله!

«پروین غفاری گفت میخواستم اولین زنی باشم که خود را به دارمینم»
 - وبه «اولین» های خود چیز دیگری اضافه کند!

«پاپ گفت به سوسه زنان عریان تسلیم نشوید»
 - همه مردم که پاپ نیستند!؟

«نمایشنامه اخ-یر ساموئل بکت فقط ۳۰ ثانیه طول میکشد»
 - قابل توجه مقلدین وطنی!

«تویخانه ویتنام جنوبی اشتباهات پایگاه امریکا را زیر آتش گرفت»
 - که یعنی ماهم «اشتباهی» بلدیم از اینجور کارها بکنیم!

«يك کشتار دیگر در ویتنام فاش شد»
 - کار از این حرفها گذشته!



«روابط پنهانی و نامه های عاشقانه «زا کلین» کندی به معاون وزیر دفاع امریکا جنرال بپا کرد»
 - یاد باد آنکه ماهم رسم جفا یادداشت!

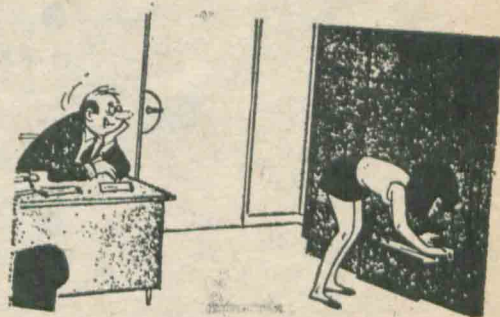
تماشائیان محترم به بر نامه‌های تلویزیونی رونق میدهند!

تختخواب دو نفره در اطاق خواب دختر خانم دانشجو - ذکر نام بعضی از اعضای بدن و اعمالی که انجام میدهند، نشانه بی ادبی و پستی است - یک دستورالعمل مفید برای بتوراندختن «پسران جوان» - وقتی نوعی فیل یاد ژاپن می کند - یک جایزه بزرگ برای محققان



کلوب تقریحات سالم و مفید مردم آزاری!

بخش: آنچه نادیدنی است آن بینی!



● در آغاز مطلب تشکری داریم از طرف اعضا و وابستگان «کلوب گزنه» از مسوولین «شو» های تلویزیونی خصوصاً برنامه آقای «متوجه» که الحق والانصاف «تماشائیان» خوش اندام و با سخاویتی برای خودشان دست و پا می کنند. بخصوص سلیقه ای که در نشان دادن ظرافت اندام «صاحبان مینی زوپ» نشان میدهند و آنها را در ردیف جلومی نشانند و واقعا این حسن ابتکار جای تقدیر دارد و همینطور تشکری داریم از آقای متصدی دوربین تلویزیون که گاه بگاه دوربین را متوجه پروای حضار ردیف اول «تماشائیان» می کند و با نشان دادن طرز نشستن بانوان و دوشیزگان محترم - تنوع و گرمی خاصی به «برنامه آقای متوجه» و سایرین می بخشد بخصوص دوشنبه شب دوهفته پیش بقدری این صحنه ها تماشائی بود که اعضای گزنه دسته جمعی دندانهایشان کلید شده بود!

... و خواستیم اعلام کنیم که برنامه آقای «متوجه» از جالبترین برنامه های تلویزیونی و خصوصاً متصدی دوربین کمال همکاری را با ایشان دارد. جادار دمسؤل برنامه و متصدی دوربین از بابت ذوقی که به خرج میدهند تقدیر شوند!

بخش: سوی دلم ایدلبر دیرینه بیا

سر استاد کارگردان سید ظفر الله خان «وابسته امور سینمایی گزنه» هفته گذشته بنا بر امراموفق شد از فیلم «امشب دختری میبرد» در سینماهای تهران دیدن کند. نامبرده نیز پس از دیدن فیلم بکلی از این روبه آن روشد و به کارگردان آن حق داد که فی الواقع اگر امکان در اختیارش بگذارند یک «اگر اندیسمان»

بخش: در دل دوست بهرحیله رهی باید کرد!

اخیراً یکی از مجلات زنانه طی یک مطلب اختصاصی «تست دوستی با آلن دلون» را برای استفاضه «تین ایچ» های محترمه و علاقمندان نامبرده انتشار داده است که نقل آن خالی از فایده نیست!

۱ - اگر دلون برای دیدن فیلمی از شما دعوت می کرد و شما قبلاً فیلم را دیده بودید این موضوع را با او در میان می گذاشتید یا خیر؟

۲ - در همین مورد اگر به دلون می گفتید که شما فیلم را قبلاً دیده اید، آیا به او پیشنهاد می کردید که حالا باهم بدین فیلم بروید یا خیر؟

۳ - برای جلب نظر بیشتر او نسبت به خودتان، آیا دروغهای کوچکی هم با او می گفتید؟

۴ - برای بگردش و تقریب رفتن با دلون، آیا حاضرید ساعتها در انتظار باشید؟

۵ - آیا قادر هستید در یک رقص خیلی تند با او برقصید؟

۶ - اگر قادر نیستید، آیا مایل هستید که اینطور تند رقصیدن را بیاموزید؟

۷ - آیا تصور می کنید، قادر باشید در گفتگو با دلون، موضوعاتی را مورد گفتگو قرار دهید که برای شما باسن یک «تین ایچ» و برای او باسن بیش از سی سال جالب و شنیدنی باشد؟

۸ - بنظر شما، آیا برای جلب نظر مردی چون دلون، شما باید از رفتاری مرموز و غیر عادی هستید؟

۹ - یا اینکه تصویری کنید بهترین راه در این مورد داشتن همان رفتار نادانی و معذرت خواهی خودتان می باشد.

۱۰ - اگر دلون در گفتن چیزی شما، اشتباه می کرد، آیا اشتباه او را تصحیح می کردید؟

۱۱ - بنظر شما برای اینکه مردی چون دلون شما علاقمند شود، بهترین راه چالوسی و تلقین گفتن از اوست.

۱۲ - اگر دلون شما را بیک میهمانی ببرد که در آنجا هنرپیشگانی سرشناستر و محبوبتر از او ببینید، آیا اقدام به گرفتن امضاء از آن هنرپیشگان خواهید کرد؟

۱۳ - بعد از اینکه در همان جلسه اول آشنائی با دلون، او را کاملاً خیلی خوب شناختید، آیا او را با نام کوچکش آرنولد خواهید کرد؟

۱۴ - اصولاً آیا شما از ورزشهای چون اسب سواری، شنا و اسکی، لذت می برید؟

۱۵ - اگر اصلاً با حال سراغ چنین ورزشهایی نرفته و امکان رفتن و انجام آنها را نداشته اید، آیا علاقمند به یاد گرفتن و انجام اینگونه ورزش ها هستید یا خیر؟

۱۶ - آیا دوست دارید همراه دلون در فیلم هم بازی کنید؟

۱۷ - اگر روزی دلون قرار می راکه با شما دارد، به خاطر پیش آمدی برهم بزنند، ناراحت خواهید شد؟

۱۸ - اگر لباس تازه ای که دلون بر تن کرده دوست نداشته باشید و او در این مورد نظر شما را بخواهد، این ناخوش آیندی خود را به او خواهید گفت؟

۱۹ - آیا بخندیدن او را دوست دارید؟

۲۰ - اگر قرار باشد برای تقریب با دلون به بیرون از منزل بروید، و او در عوض شما را برای دیدن یکی از فیلمهای تازه اش ببرد ناراحت خواهید شد؟

البته این تست جالب در همین جامتوقف میشود و مجله گرانی مذکور ابتکار ما بقی این ادامه دوستی با آلن دلون را بعد از دوشیزگان وطن گذاشته اند (تا پس از رفتن به تفریح و خوش آمدن از خنده نامبرده - و رقص های تند و آرام و احیاناً قبول دعوت شام و گوشت دادن به «صفحات اختصاصی روز» در اطاق نامبرده) - خود در مورد «ادامه دوستی» با آلن - دلون «تصمیم بگیرند ... و امیدواریم دوشیزگان عقیقه در ادامه این دوستی از جوابهای «خیر» نه همیشه - متاسفم - ایوای چه بد شد - خجالت بکش» خود داری و زنند برای اینکه طرف مربوطه «پسر شرور و بد اخلاقی» است و از این جور چیز ها خوشش نمی آید ... ضمناً دستورالعمل «تست» فوق برای تمام «پسرهایی که نظیر آلن دلون و یا اخلاقی شبیه او دارند» قابل اجراست که البته امیدواریم پس از استفاضه بانی رافراموش نکنند و بمصدق «اگر شراب خوری. جرعه ای فشان بر خاک» و با نکارش ما وقع و ادامه این دوستی ها رونق بیشتری به مطالب آنچنانی اینگونه مجلات بدهند!

بخش: جلو گیری از بی ادبی ها

در هفته گذشته مقاله ای بود در مجله وزین و محترم سخن بقلم آقای دکتر نائل خائلی بنام «وقاحت در ادبیات» که مورد توجه خاص شورای امنای گزنه قرار گرفت و باعث عبرت آنان گردید. خصوصاً تذکر خاصی که در این مقاله بود، موجب شد که اعضای گزنه در نوع رفتار و کردار و گفتار خود از این پس تجدید نظر کنند که عین عبارت برای عبرت سایرین عیناً نقل می کردیم «همچنین در طبقات تربیت یافته هر جامعه همیشه ذکر نام بعضی از اعضا بدن و اعمالی را که با آنها صورت می گیرد قبیح دانسته و نشانه بی ادبی و پستی شمرده اند. کما اینکه سخنوران بزرگ ایران فردوسی و نظامی ... معانی مقصود را در پرده استعاره و کنایه پیچیده و عفت کلام را نگهداشته اند فردوسی می گوید: «چنین گفت کاین خون گرم من است بریده زین بیخ شرم من است». نظامی نیز ... برای بیان زفاف عاشق و معشوق به کنایه متوسل می شود و می گوید: «مگر شه خضر بود و شرب سیاهی - که در آب حیات افکند ماهی»

البته ما چون تبعی استادان ادب، نظامی و فردوسی را نداریم نمی توانیم چنین مضامینی را با این ظرافت در مطالب خود بکنجانبیم و بهتر است که صرفاً برای بیان اینگونه مسائل بکلمات مبهم و دوپهلو بسنده شود تا از زمره «بی ادبان و اشخاص» محسوب نشویم.

برای راهنمایی در تصحیح عبارات گزارش ها و داستانهای متداوله همین اشاره کافی است. امیدواریم اشخاص محترم در موارد خصوصی و پزشکی امراض معارض بقدری در گزارش های طبی خود و همچنین نویسندگان داستان های سخی در شرح موقوف اطاق خواب این «دستورالعمل» ادبی را رعایت کرده و حتی المقدور از «کنایه و استعاره» استفاده نمایند و بجای «ذکر نام اعضائی» که بقول مجله سخن بیان آن «نشانه بی ادبی و پستی» است از کلمات غیر مستهجن و از این جور «استعاره ها و کنایه ها» استفاده فرمایند و البته اگر ذوق ادبی در خود سراغ دارند میتوانند مانند سخنوران بزرگ ایران فردوسی و نظامی «استعاره های تخیل انگیز» را برای اینگونه جریانات بکار ببرند!



بخش: ضرب المثل های باب روز



از جمله تغییرات عمده در کار ضرب المثل های فارسی - مختصر دستکاری یکی از دستگاه های تبلیغاتی است در ضرب المثل معروف «مکه فیلیت یار هندوستان کرده» که آنرا برای اعلانی بمنظور پر واز یک شرکت هواپیمائی مبدل کرده اند به «فیل شما یاد را این کرده؟» انهای گز نه هر چه نشستند و به مخشان فشار آوردند سر از این جمله «فیل یاد را این» کردن در نیاورند، چه از قدیم و ندیم زادگاه فیل در هندوستان و بعضی مناطق افریقا بوده است.

یحتمل شاید اخیر آمدنی است که هندوستان تعدادی «فیل» به زاین فرستاده و آن فیل ها زاد و ولد کرده اند، که البته ما خبر نداریم - یا آقایان تبلیغات چی ها فکر کرده اند که هندوستان همان زاین است. همکار ما مسیوم صادق خان «متعقد بود اتفاقاً اشتباهی رخ نداده این «فیل» یک نوع «فیل» خرطوم دار دیگر است که انحصاراً «یاد را این» می کند ... و نه جای دیگر ...!

البته ما از حرف همکارمان - با اینکه میالنی چشم و ابروانداخت و اشاره های پرمعنائی کرد - مطلبی دستگیرمان نشد و از اینکه آگاهی های تجارتنی تا این حد سمبلیک ویرکنایه شده است که ما از آن چیز سر در نمی آوریم برای ما جای بسی خجالت است! او در حال اگر فیل شما - هر نوع فیلیتان - یاد را این کرده - یک شرکت هوائی هست که میتواند «بانی خیر» شود و فیل شما را در اسرع اوقات از حسرت در بیاورد!

علی ایحال ما به شرکت تبلیغات چی برای این راه هوائی و انتخاب این ضرب المثل و از اینکه واسطه این دیدار شیرین شده اند، تبریک میگویم و از طرف «موسسه کلوب گز نه» یک بسته استا ندارد شده خرمای بم به عنوان جایزه، بایشان تقدیم می کنیم.

بخش: بشتابید غفلت موجب پشیمانی است



اخیراً کار جایزه دادن از بانکه ها و موسسات خصوصی گذشته و علاوه بر اینکه انواع نخود و لوبیا و گرد آجر نیز با جایزه فروخته میشود، اخیراً دانشمندان و محققان و مولفان محترم نیز باین شیوه دست یازیده و هفته گذشته از مولفان محترم که «مانده روح گله در ذهن بشر» را در دو کتاب بنام «سر گذشت بشر» و «من از

بشجره نگاه میکنم» تشریح کرده است، مبلغ معتنا بهی در حدود دو است هزار ریال برای رد عقائد خود در این دو کتاب به جایزه گذاشته اند.

اولاً از اینکه یک مولف در این مملکت تا این حد بی نیاز است که میتواند حتی دو است هزار ریال هم جایزه بدهد جای شکرش باقیست و جادارد عموم دست بقلم های محترم از این فرصت استفاده کرد. و از این نیست خیر استقبال نمایند اینک عین آگاهی نامبرده از اطلاعات نقل میشود.

دو است هزار ریال جایزه فرهنگی

(برای دانشمندان بخصوص استادان و دانشجویان دانشگاهها)

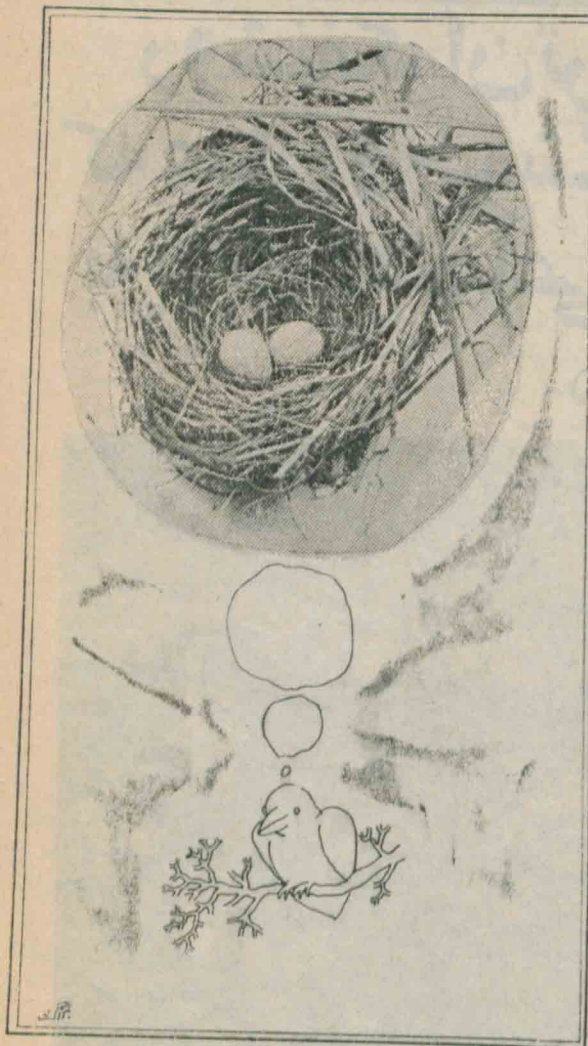
با کشف مانده روح گله در ذهن بشر و تشریح آن در دو کتاب: «سر گذشت بشر» و «من از این بشجره نگاه میکنم» تمام یا نزدیک تمام مسائل روانی و دنیال آن اجتماعی - با دقت ریاضی توجیه شده است اینک بدانشمندی که بتواند با روش منطقی اصالت این کشف علمی و دید فلسفی تازه را، بدآوری دانشگاه تهران، رد کند بیاس اینک نویسنده را از گردابیکه نامش اشتباه و تا کاکل در آن غرقه است بیرون کشیده مبلغ دو است هزار ریال ناز قلم میدهد و چنانچه در برابر منطق طبیعی و غیر قابل دفاعیکه عرضه شده راهی جز پذیرفتن آن نداشته اند بلحاظ اینکه متولیان فلسفه و علم و هنر انتظار دارد نسبت باین دوا اثر که برای بشریت مفید است بی تفاوت نشینند. «عباس چلیپا» جایزه فروش: خیا بان سعیدی کتابخانه این سینا

با اینکه نام موسسه معتبری مانند «انتشارات ابن سینا» در زیر آگاهی دیده میشود از نظر محکم کاری بدینست که مولف محترم عین چک جایزه را با ورقه تضمین نامه بانکی که این مبلغ را در حساب بانکی مولف گرامی تأیید میکند در نشریات گراور بفرمایند که «دانشمندان بخصوص استادان و دانشجویان دانشگاهها» با خیال راحت مولف را از «گردابی که نامش اشتباه است و ایشان تا کاکل در آن غرقه» هستند نجات دهند و «ناز قلم» را از ایشان بگیرند!!

در خاتمه از مولف محترم تقاضا میشود که چون این «دوا» برای بشریت مفید است چندین جلد آنرا به مراکز مهم ادبی دنیا ارسال دارند، تا اکنون که دنیا از وجود برتر اند راسل فیلسوف بزرگ خالی است آقای «عباس چلیپا» بتوانند جای ایشان را گرفته و یقیناً با کسب «جایزه نوبل» و سایر جوایز متداوله، برای مملکت خود نیز کسب آبرو و پرستیژ نمایند؟

علی ایحال چون فملا دست ما از بابت بوجود آمدن این دوا اثر جهانی خالی است، یک بسته آدامس خروس نشان، یک جفت کفش ملی که برابر با آگاهی - های متداوله حتی از قمر چند طبقه و مهریه های گزاف هم بالاتر و بهتر است، بعنوان ستایش از اثر معزی آیه بایشان اهدا میشود. حواله این دو جایزه در دفتر گز نه موجود است ...

«العام»



رویای عقیم!

«چهارماد برهنه - دومر دودوزن در مقابل کلاس ۲۵۰ نفری در کالج ایالتی کالیفرنیا» عملیات جامعه شناسی ترکیبی جنسی نمایش دادند» پیچود نیست میگویند آموزش حرفه ای در امریکا گسترش پیدا کرده

(مرد ۵۶ ساله تبریزی که ۶ زن دارد با تقاضای طلاق یکی از آنها موافقت کرد) - مسؤولیت بقیه هم با دیگران!

«انفجاری گور کارل مارکس را تکان داد» - میخواهند آن بابا را مثل عقایدش این گور آن گور کنند!

«صدائی مثل خرخر» گریه نمیکند مردم رم بخوانند» - نکنند این صدای گریه ملوس فرانسه است؟! -

سفید کرده اند! - در جشن عروسی با کتاب مائو از میهمانان پذیرائی شدم. - و میهمانان بجای شیرینی و میوه، آنرا تکه تکه خوردند!

«سزن عقدی یک مرد با ازدواج چهارم شوهرشان موافقت کردند» - و یک زن دیگر به «تله» افتاد!



می نیموم شارژ
با عصرانه هر نفر
۱۰۰ ریال

ظاهرأ یک جور خوراکی است در رستورانهای تهران.

«کنکره» هواداران هیتلر در آلمان تشکیل شد.

«بروج پرفروش» هیتلر در وود فرستاده شد که سیاستمداران جهان روی او را

«سه دختر زیبا در راه» بین فرودگاه، لندن بوسه های خود را دانه ای ۷/۵ تومان می فروختند؟ - ارزانی بی حکمتی نیست، می خواهند مشتری جلب کنند!

«نشان لنین به جرج بلایک» انگلیسی که برای شوروی جاسوسی میکرد اعطا گردید» این افتخار را لنین تو خواب هم نمیدید؟! -

گزارش هفته

روشنفکران تن پروری که عیش و خوشگذرانی را به پیکار اجتماعی ترجیح میدهند!



جائی که سر نوشت بشری مطرح است دم زدن از سنت
های روشنفکرانه قرن نوزدهمی حماقت است
از: حسین مهری

«روشنفکران امریکائی، تن پرور شده اند، عیش و خوشگذرانی را بر پیکار ترجیح می دهند و تنها به هیجان های انقلابی خود دلخوش اند.»
رمان نویس و متفکر امریکائی «سائول بلو»، با این عبارت، تازیانه را برمی دارد و بر چهره روشنفکران پرمدها می کوبد.
«بلو» معتقد است که روشنفکر نباید از دستگاه فاصله بگیرد و بگذارد دستگاه، آزادانه به کارش ادامه دهد. نسل روشنفکر امروز، دیوانه است اگر اجازه دهد ناشایستگان این کشور را بدنبال خود بکشند، ساده لوح است اگر بگذارد واشنگتن، سر نوشت تعیین کند و ساده لوحی یک روشنفکر، سزاوار کیفر است. بار تشویش ها واضطرابهائی که اکنون بر سر نوشت بشری، سنگینی می کند از آن است که روشنفکران، خودشان را کنار کشیده اند. روشنفکران امریکا، از دولت می گریزند، وارد خدمت دولت نمیشوند و به دولت، بعنوان غولی خونسرد و خود سمری نگرند. این جدائی گزینی، در حکم تأیید اقدام های دولتی است.

تربیت «رادیكال»، چنین انزوائی را اجازه نمی دهد. روشنفکر امریکائی به غلط معتقد است که با کنار ایستادن بهتر می تواند به آینده آل های ملی و جهانی خدمت کند. او به دستگاه به دیده بی اعتمادی می نگرد و به دستگاه، «با کلمات» حمله می برد و روشنفکرانی را که در دانشگاه ها کار می کنند، زن منشی می خواند و می گوید اگر اینان، مزدی بدست آورده اند، بخاطر شرکت در قدرت است.

«بلو» به روشنفکر دوری گزین حمله می کند و می گوید نزدیک شدن به قدرت در حکم همکاری و اتحاد با قدرت نیست، بلکه هدف از آن، بیدار کردن، آگاه ساختن و به راه تازه انداختن قدرت است.

البته در این موارد، قدرت که نماینده غایات و ارزش های متعجز و مستقر است می کوشد روشنفکران را بمثلان زیب و زیور بکاربرد. اما روشنفکر آگاه آن است که در استفاده از موقعیت، بر قدرت پیشی جوید.

«بلو» می گوید اگر روشنفکران آگاه در امریکا دستگاه را زیر نفوذ داشتند فاجعه و بتمام روی نمیداد. جائی که سر نوشت بشری مطرح است دم زدن از سنت های روشنفکرانه قرن نوزدهمی، حماقت است؛ «همینطور که به دور و بر خود نگاه میکنم می بینم روشنفکران ما که سنت اشغال سم های دولتی را ندارند، می خواهند بطور تو خالی، عاصی و شورشی باشند. و حال آنکه عصیان و شورش، ذهنیت است و روشنفکر، باید جامعه را از مرحله ذهنیت به عینیت برساند. روشنفکر امریکائی باید مسائل اساسی را که اندک بی توجهی به آنها، فاجعه ها می آفریند به بحث کشاند؛ آیا دولت باید اختیار وضع مالیات را داشته باشد؛ آیا دولت باید حق قضاوت داشته باشد؛ آیا دولت حق دارد به زندان بیندازد؟»

«بلو» میگوید: «دولت به حقیقت یا زیبایی، توجه ندارد و فقط يك نوع فعالیت را می شناسد: «Business». قوانین مالیاتی آن، تنها کاسبکاران و بازرگانان را منتفع میسازد. برای دولت، زندگی فرد، يك نوع مقاطعه کاری است، چیزی است در عداد سایر کارهای کاسبکارانه، و حال آنکه فرد، به معنویت، هنر، علم، تاریخ، ادبیات، فلسفه و صلح نیاز دارد. وقتی من به واشنگتن میگردم، چیزی که کسب و تجارت را بر آن، عیان می بینم، به نظرم، واشنگتن، اجتماع خرده بازرگانان «نیوانگلندی» و خریداران فلز آلات نظامی است. غمگین کننده است که جامعه امریکا را باید جرگه ای با خصوصیت سهل انگاری و بی توجهی به نیازهای ذهنی فرد، هدایت کند. آنها هرگز با قلب و ذهن ما، ارتباط ندارند و قادر نیستند که بر خیزند و با نیروی تخیل و ابتکار، به فریاد مبارز خواهی تاریخ پاسخ دهند. و در این میان، روشنفکر با کلمات ور می رود و با استفاده از غفلت او، سر نوشت تعیین میکند. روشنفکر امریکائی، بدین گونه است که جنگ را می بازد.»

مانیفست حقیقت بر ویرانه های روحی و پریشانی های فرهنگی

همه ی این پیشرفتهای تکنیکی تنها بر شور بختی ها
و مصیبت های ما می افزاید

● انسان هایی که از وسایل مدرن
استفاده می کنند قادر و نه مشتاقند که
جز شرارت کاری انجام دهند.
● چگونه خوشنیتی که همه رنج
بشر زاده آن است، ناپدید خواهد شد؟

آ
آخرین اثر تولستوی: «قانون عشق و
قانون خشونت». به همت «ماری تولستوی»
انتشار یافته است.

این کتاب کوچک، به تقریب واپسین
کلمات نویسنده و اندیشه گر نامدار
روسی را دربردارد. «قانون عشق و قانون
خشونت»، در سال ۱۹۰۹، به گونه ای
تحریف آمیز و سانسور شده، در «بولتن
کیف» منتشر شد. لیکن اینک متن کامل
آن در دسترس است.

«ملکم ماگریچ» ناقد انگلیسی
می نویسد: «تولستوی، هر چه نوشت،
گرانیه بود. اما من، این آخرین اثر
او را که باید «مانیفست حقیقت» نامیده
صفحه مقابل



کائی به غلط
همانی خدمت
حمله می برد
گوید اگر
بیک شدن به
از آن
مستقر
تفکر آگاه
زیر نفوذ
مطرح است
منظور که به
های دولتی
عصیان
به عینیت
ی به آنها
را داشته
به زندان
فقط یک
آن، تنها
یک نوع
آنکه فرد
وقتی من
به نظر من
لات نظامی
صیت سهل
قلب و ذهن
به فریاد
ور می رود
ریکائی
ت
کی
کی
ختی ها
افزاید
سایل مدرن
مشتاقت که
نجام دهند
همه رنج
خواهد شد؟
انون عشق و
ی تولستوی
ریب و ایسین
ر نامدار
عشق و قانون
به گونه ای
در «بولتن
متن کامل
ند انکلیسی
چه نوشت
آخرین اثر
یقیت» نامیده
صفحه مقابل

شود، بسیار زیبا، حقانی و مهیج دیدم. تولستوی در پایان این کتاب کوچک می نویسد: «این بود آنچه می خواستم به شما بگویم، برادران». و بدینگونه، در ذهن ما، تصویر زنده و با روح پیر مردی را می سازد که قلم دردست و چنین برپیشانی، روی کاغذ خم شده است و در گیرودار نوشتن و اندیشیدن، گرفتار حیرتی عظیم است، حیرت از این که چگونه است که دیگران، آنچه را که برای او چون روز روشن است، نمی بینند. و آنچه او می بیند قانون محبت انسانی است که توجیه کننده همه رازها و بی اعتبار کننده همه قانون های دیگر است، که قانون خشونت و تعرض به انسان، قاعده وزیر ساز آنهاست.

آخرین «تم» او همان است که وی زندگی و نبوغ خویش را به ارائه و نمایش آن وقف کرد - درگیری و رو درروئی جاودانه عشق با خشونت، تخیل با اراده، اندیشه با سرنیزه. وی همواره تاکید می کرد که رهائی از قید بردگی چیزی نیست که بتوان آن را از طریق تلاش دسته جمعی، تملک یا ورزش قدرت به قصد تغییر قابلهای «اقتدار و سندیست» به جنگ آورد. بلکه این خواست گرانبهایی است که تنها با آزادشدگی روح انسان از شرارتی که در آن، پای گرفته بدست آمدنی است. سعادت بشری، تنها با تولید و توزیع ثروت، تکامل نمی پذیرد:

«هر گامی که اکنون، ما بسوی تکامل مادی برداریم، نه تنها ما را بجانب نیک بختی همگانی، رهبری نمی کند، بلکه به عکس، به یادمان می آورد که همه این پیشرفت های تکنیکی، تنها بر شور بختی ها و مصیبت های مافی افزاید. ماشین ها را به یاد آورید. زیر دریائی ها و نقلیه های هوایی وزیر زمین را. وسایلی را در نظر آورید که بتوانند انسان را به شتاب آذرخش، نقل مکان دهند. امکان تسریع و تولید کلام و فکر انسانی را تا بی نهایت گسترش دهید. و سرانجام، جز به این نتیجه نخواهد رسید که انسان هایی که از این وسایل، استفاده می کنند نه قادر و نه مشتاقند که جز شرارت، کاری انجام دهند. افکار و کلماتی که این انسان ها بر زبان می آورند، تنها کاری که می کنند تحریص انسان های دیگر به زیانکاری بیشتر است. سلاح هایی که با زیبایی و سلیقه تمام، در این عصر ساخته می شود، تنها می تواند خونریزی را آسان تر سازد و امکان ناپذیری بقای انسان را آشکار تر کند.»

عجارات پیامبرانه ای است. ده سال پس از آنکه «تولستوی» این کلمات را روی کاغذ ریخت، در کشورش، روسیه، انقلابی روی داد که منجر به روی کار آمدن رژیم تازه شد و آنکه دو جنگ جهانی روی داد که همه امکانات تکنولوژیکی تخریب و امحاء را بکار بست و توسعه داد، میلیون ها انسان را در خون خود غلتاند، روحیه صدها میلیون انسان دیگر را منحن و ضایع

ساخت و آنچه برای بشر به یادگار نهاد، ویرانی روحی و پیریشانی فرهنگی بود. از پایان قرن نوزدهم، امپراتوری های غرب به نام مسیحیت، «سزار» منشانه به جان ملت های باستانی افتادند. در آن روزگار، توسل به قدرت و ثروت بعنوان دست افزار های اصلی عدالت و پیشرفت، و تقرب به پول و شهوت گری بعنوان وسایل رسیدن به خوشبختی، بتدریج مدروزی می شد و آباء کلیسا، بنام مسیح، حکومت «سزار» ها را تایید می کردند.

اگر «تولستوی» به عقاید متداول روزگارش، چپ چپ می نگریست و اگر به دارندگان این عقاید سخیف، پوزخند می زد، سبب آن بود که با نیروی پیامبراناش، عصر فاجعی مارا می دید و همین نیرو بود که چنین عبارتی را زیر قلمش آورد: «آن کس که تنها به انگیزه نفع شخصی، بحرکت درآید، از دستش کاری ساخته نیست، جز فریب دادن یا فریب خوردن».

ازین روی بود که «تولستوی»، بیک اندازه، مورد نفرت مراجع قدرت، انقلابیون و کلیسا بود. مراجع قدرت از آن روی از «تولستوی» نفرت داشتند که او مفهوم اقتدار و آمریت را بهر قالب که ریخته شده باشد مبتنی بر «تبهکاری و خشونت» و تحریف قانون می دانست و از آن به تحقیر و توهین، سخن می گفت. انقلابیون از «تولستوی» نفرت داشتند، بخاطر آنکه او می گفت صرف واژگون ساختن یک رژیم با خشونت، تنها به تولید رژیم دیگری بر پایه خشونت، مدرن تر منجر می شود. کلیسا از «تولستوی» روی گردان بود، بسبب آنکه او کلمات «عهد جدید» را برای رسوا کردن سخنگویان ظاهری کلیسا در زمین به کار می گرفت.

نوشته های «تولستوی»، غالباً با سانسور می شد و گاهگاهی، دستور محو کردن شان صادر می شد. مدافعان تغییر، توأم با خشونت چه آنها که تغییر از طریق فعالیت های پارلمانی را خواستار بودند، از جانب «تولستوی»، احساس آسودگی نمی کردند اصحاب کلیسا، باید خواهی و کین ورزی خاصی که همیشه برای مبارزه با عاشقان حقیقت، آماده دارند، او را تعقیب می کردند.

انتقاد «تولستوی»، مانند تازیانه کوبنده بود، وقتی در میان صد مرد، یک مرد بر نود نفر، حکومت کنده این، بیدادگری است. استبداد است؛ وقتی ده مرد بر نود مرد حکومت کنند این، نا برابری است، «اولیگارشی» است؛ وقتی پنجاه و یک مرد، بر چهل و نه مرد حکومت کنند این، عدالت است؛ آنکه آزادی می آید؛ اما این امر، تنها یک تصورات است؛ زیرا در میان آن پنجاه و یک مرد، ده یازده مرد پیدامی شوند که بر آنها حکومت می کنند.

با اینهمه، همه به سخنان او گوش فرا می دادند و این از شگفتی هاست. صدای این «موزیک» الهام یافته، این قدیس غریب، این نابغه والا، که کلامش، درخشش و نیروی سحر آمیز داشت همه جانشینده

می شد. اما «تولستوی»، با همه نفرتی که از خشونت داشت، نتوانست راهی برای خروج از این بن بست آتشین نشان دهد. نتیجه کلامش این بود که نباید به قوانین توسل جست، نباید قوانین را اجرا کرد. نباید خشونت را با خشونت پاسخ داد و هیتلرها و استالین ها را گذاشت که راه خود را بروند. پیداست که پایان چنین اعتقادی گردن نهادن به فرمان هر نیرنگ باز یا گانگستریا لوده ای است که قدرت را به دست آورده، می خواهد جهان را به میل خود اداره کند «تولستوی»، زیان های خشونت را می شناخت، لیکن با این امید بود که مردم در برابر آن مقاومت منفی نشان دهند و کارگزاران، محصلان مالیات قضات، و پیشه وران، سراز رای قدرت بر تابند و از خدمت کردن به آن، خودداری ورزند و آنوقت خشونتی که همه بشر زاده آن است، ناپدید خواهد شد.

والیته، با چنین شیوه ای، خشونت

از جهان رخت بر نخواهد بست «تولستوی» درجائی، از یکی از اعتقادهای روستائیای روسی سخن می گوید که شرح آن اینست. عسای سبزی در زیر زمین مدفون شده است که روزی پیدا خواهد شد و آنگاه، همه گرفتاری های بشر، ناپدید خواهد گشت. گمان می رود تولستوی خود، به این خرافه، نیمه اعتقادی داشت و همواره در جستجوی عسای سبز بود، تا آنکه از جستجو خسته شد. مهم نیست، همین که مردی مانند «تولستوی» برخیزد و از مضار و تبهکاری های خشونت سخن گوید خود بمنزله پیدا شدن چنان عسائی است.

اکنون امیدهای «تولستوی»، حتی بیش از زمانی که او می زیست، از ما دور است. با این وصف، انسان هنوز بدنیال آن امیدهاست - امید به پیدایش روحی جهانی که در همه انسانها، بعنوان کلیت زندگی کند، امید به این که انسان، روح واحدی شود. ●●

هنرمندی با ذهن و ظرافت فکر بسیار و آفریننده تصویر رؤیاهای عصر ماقبل عقل

● تلاقی تخیل با قالب های صوری
● طرز عمل عقلانی با کابوس ها و اوهام



که تا موسیقی دان نباشیم، به ارزش آن پی نمی بریم. باوصفاین، آثار «کلی»، کشش و جاذبه ای دارد و این بخاطر ذوق هنری غافلگیر کننده ای است که در آنها دیده می شود. بواسطه همین ذوق والاست که هنرمند، مصالح و کار مایه خود را پرداخت میکند و تکنیک کارش را تنوع و دامنه می بخشد. نوآوری ها و بدایع صوری آثار او، امروزه در زمینه هایی دور، مانند ترسیم کاریکاتورها، سیاسی، نیز رخنه کرده است. با اینهمه، برای شناخت «کلی»، باید با رؤیاهای او تنها ماند. «سوررئالیست» ها، کارهای او را می پسندیدند، زیرا موضوع کارهای «کلی» با رؤیاهای سوسه های ذهنی، دل مشغولی ها، وهم ها و دلستکی های این هنرمندان، همبسته بود. «کلی» با «لاشعور» به اهرمائی که «لاشعور» به دنیا عرضه می کنند، ارتباط داشت. از مستقیم گوئی بی حفاظ و آشکار می گریخت. چشم او مانند دوربین عمل می کرد، اما ذهن و قاشد، موضوع ها را از درون او

پدید آورد که همه ابهام آمیز، محرک و رخنه ناپذیر است. «مهم» آثار او گوئی با «لاشعور» سروکار دارد و در عین حال، میدان عملش، سطح روشن ذهن است. رخنه ناپذیری آثار او از آن است که هر قطعه، نمایانگر نگرشی جدا و منفصل در جهانی بیرونی و درونی است. هرائش، تراش مستقلى است از حقیقت که هنرمند، بدلیلی ناشناخته، آن را در پرده انزو و جدائی فزائی نکه می دارد. جلوه های هنری او، همه نمایش نشانده اند، زمان و مکان ندارند، گوئی نت های یک آهنگ اند

نمایش آثار «پل کلی»، نقاش و طراح نامدار، (۱۸۷۹-۱۹۳۰) در موزه هنرهای جدید پاریس، پس از سه ماه به پایان رسید، ولی کار استنتاج های ناقدان فرانسوی از هنر او، به پایان نرسیده است.

● «کلی»، هنرمندی بود با ذهنی تند، با ظرافت فکرو نازکی طبع «بیزانسی» هنرش، آفریننده تصویر رؤیاهای عصر ماقبل عقل بود. استعداد بی نقص و بهنجارش، شدت و دقت ذوقش، هوسناکی و تلون ذهنی اش که باشعور درک لطایف، همزاد بود، آثاری

جلوی این همه ابتذال را بگیرید!
جلوی این همه ابتذال را بگیرید!
جلوی این همه ابتذال را بگیرید!
جلوی این همه ابتذال را بگیرید!
جلوی این همه ابتذال را بگیرید!
جلوی این همه ابتذال را بگیرید!
جلوی این همه ابتذال را بگیرید!
جلوی این همه ابتذال را بگیرید!

تحمیق علنی!

با اینکه اخیراً چند فیلم ایرانی خوب در سینماهای تهران و شهرستانها گل کرده است ولی هم-چنان **بازار ابتذال** قدیمی فیلم فارسی در محصولات اخیر که بروی پرده آمده است، داغ است و یکی پس از دیگری نوآرهای متحرک و فجیعی است که پر است از زردالت سکس های آبکوشی، تیراندازی های مفتضح و بز بزن های، وحشیانه و بالاخره سراسر شوخی های مستهجن، که در سینماهای تهران و شهرستانها نمایش میدهند و سینماهای چند از نفری در هر سانس چندین هزار جمعیت را بخود میخوانند، افکار آنان را **مسهوم** می کنند و به خانه هایشان بر میگرددند تا از نوع تربیت اجتماعی چیزی در ردیف درها، قاتل ها قهرمانان وحشی و بی-عاطفه بعضی از فیلم های فارسی باشند.

واقعا

جای تأسف است که فیلم فارسی که میرفت تا با کوشش و علاقه چند تهیه کننده **دلسوز** و چند کارگردان زنده و هنرپیشه های خوب مقام و اعتباری بگیرد، باز یکسره میرود تیول دروغسازان و مهمل پردازان و میاشاران و دلالان سودجوی سینمایی گردد تا انواع هرزگی و فساد و زرد و خوردهای وحشیانه در این فیلم ها را به مردم بیاموزند و روح آنان را دستخوش دگرگونی و رکود سازند.

واقعا بشخصه برای من و خیلی ها جای تأسف است که نویسنده ای چون «اسماعیل ریاحی» که سالها افتخار همکاری او را در نشریات فارسی داشته ام و اخلاصی که به قایدا دارم و افکاری که گاه گاه فقط در مباحث خصوصی عنوان میکند در این سیاه شب فیلم فارسی، چراغ موشی این خاموش شده، و کورسوئی در این «ظلمات» بوجود آورده و چوب زیر بغل وجود محضری شده است که امید می به بقایش نیست. و با آثاری چون «بهشت دور نیست» و به کمک «زرد و خوردهای فجیع» و رقص های کافه ای از همه نوعش و چند چهره مشهور، میکوشد بازار مرده فیلم فارسی را رونق بخشد و این واقعا جای تأسف است. «ریاحی» بدش می آید ولی باید راست و پوست کنده خدمتش عرض کنم که استفاده از چند چهره معروف و مبالغی بز بزن و گریه های سوزناک و بعد انواع عریانی ها و رقص ها، که کارگردانی نیست؛ فیلم تنها سرمه کردن چند صحنه از رقص و آواز و دوا و شعارهای قلابی و بعد مسابقه در آدم کشی و رذالت نمی تواند باشد!

این فقط مغزی است که چند صباحی دیگر این پدیده متعفن و آلوده را زنده نگاه میدارد. این کوششی است

که انگار چراغ روشنی يك موجودی که دم مرگ است و منتظر ریق رحمت و این وظیفه مسؤولین و سازمان های هنری وابسته به وزارتخانه های مربوطه است که جلوی این ابتذال را بگیرند.

ما

نشان دادیم که هیچگونه برادر کشی با محصولات خوب ایرانی نداریم. دلمان میخواهد که هنر وطن ما سر بلند باشد، ولی نمی توانیم در قبال این «تحمیق علنی» مردم ساکت باشیم و دم نزنیم و در این مورد که میتوانیم، خاموش بمانیم. و علاوه بر آن شاهد باشیم که از طرف همین مبتذل سازها - همین رواج دهندگان فساد و مسخره بازی، برای فیلم های خوب مدام سنگ اندازی میشود، توطئه میشود و به هزار و یک بهانه پوچ و مسخره میخواهند مانع بوجود آمدن و نمایش اینگونه فیلم ها باشند و در این راه از «قلم های کاسب» نیز برای کوبیدن اینگونه فیلم ها کمک می گیرند و آدم های نان به نرخ روز خود را برای این منظور کثیف آجیر می کنند.

ما نوشتیم این پرونده های مملکت را ورق بزنید. دفاتر کلانتری ها را بازرسی کنید. پرونده های آگاهی را بخوانید کجا این همه که فیلم های فارسی نشان میدهد، دزدی - قتل - به سلسل بستم اتومبیل ها در جاده ها - آدم دزدی - بچه دزدی - زرد و خورده در کافه ها و تخریب موسسات و آتش زدن اتومبیلها و بالاخره ربودن و گرو و گرفتن عزیزان خانواده ها در این پرونده ها وجود دارد که این چنین در فیلم های فارسی نقش می بندد!

چندی

پیش نوشتیم و آقای نخست وزیر در دیداری با ارباب فیلم به آنها تذکر دادند ولی



فیلم وقیح و مبتذل روز استودیو های وطنی



«گاو» کوششی برای سینمای اصیل ایرانی

نشان به آن نشانی که تاکنون خیلی بندرت فیلمی به بازار آمده که واجد این خصوصیات - این کشتارها - این هفت تیر بندی ها - آدم دزدی ها - زرد و خوردهای خیابانی و کافه ای نباشد. چرا که فیلم فارسی حیات خود را در اینجور چیزها میجوید و استفاده از هر چه «چهره بدنام» است. از هر چه عریانی و قاحت بار است و از هر چه که بوئی از **ننگ و افتضاح** دارد. و اینست که در کنار این صحنه های وحشتناک و فجیع، در کنار آن همه جدال های بی معنی و بی منطق که بهیچوجه براننده اجتماع ما نیست و غلو در آن، «سکس» را هم می بینی، **سکس آبکوشی** - عریانی مشمئز کننده و بعضی از آن اندام هائی را - (که تا پیر و زرد در نجیب خانه ها، چرت میزدند و با چهره هائی که در بارها از مشتریان با «فیش» و «کوکتل» پذیرائی میکردند) و حالا بعنوان «چهره هنری» گل سرسید «هنر» این مرز و بوم شده اند و جای هنرمندان واقعا با استعداد ما را ننگ کرده اند.

ما

نمی گوئیم که تمام سازندگان فیلم به فیلم های ذهنی نظیر «گاو» روی بیاورند، آثاری عمیق و انسانی چون «قیصر» بسازند. ما مخالف نیستیم که فیلم فارسی تجارتی باشد، ولی در تهیه «فیلم تجارتی» هم باید از منطقی پیروی شود. چیزی باشد که عقل بپذیرد. اجتماع ما آنرا هضم کند، آنرا قبول کند و ارزش یابد بگیرد، توفکرش ببرد. با اندیشه مردم بازی کند. حال آنکه در محصولات که به بازار آمده، بهیچوجه چنین خصوصیتی را نمی بینی، هر چه هست ابتذال و ابتذال است که این روزها بر پرده سینماهای تهران نقش می بندد و مردم را بسوی خود میخواند تا روح و قلبشان را کثافت بزنند.

یکی

از مسؤولین میگفت وقتی سناریوها به ما ارائه میشود بهیچوجه آنچه را که بعداً میسازند، نیست. سوزها ظاهری اجتماعی و مردم پسند و غیرت انگیز دارد و صحنه ها خیلی سوزناک ... اما وقتی فیلم می آید صحنه ای را که اختصارا بعنوان يك «دعا» در سناریو ذکر شده بود، چیزی در می آید در حدود ده دقیقه و همه ای آن بز بزن و بکش بکش ... و یا «صحنه های عاشقانه» که مختصراً در «سناریو» بهمین ترتیب ذکر شده، در واقع نمایشی از **انحراف جنسی** و علائق خاص «قهرمانان فیلم» است!

(به عکس این صفحه رجوع کنید)...

جالب اینکه در مرا حل بعدی باز بینی فیلم، بعنوان اینکه سرمایه ای در حدود ۲۰۰ هزار تومان یا کمتر خرج شده اغلب دست مسؤولین امر بسته میشود تا چیزی را حذف کنند یا فیلم را از نظر ابتذال مردود اعلام نمایند و اینست که بناچار فیلم به بازار می آید و این ابتذال را مثل مرفین از ناحیه چشم و گوش در خون مردم داخل می کنند...



باید

ضابطه جدیدی برای سناریو مورد پسند - برای فیلم ایرانی خوب - بوجود آید، و در این راه بیش از هر وقت امروز فرصت هست. حسن نیت هست و با کمک خود هنرپیشه های فیلم فارسی که درس دیگری متحد شده اند، میتوان هم - چنان که خودشان امید دارند، از شان «هنر» خواست و اینکه استعدادشان نشان دهند. نه اینکه یکی دیگر بجای آنها «آدم بکشد» یکی دیگر بجای آنها «صحنه های خطرناک» را بازی کند، یکی دیگر بجای آنها بر قصد و آواز بخواند... و یکی دیگر حرف بز نداسم آنرا بگذارند فیلم فارسی. اکنون بهترین موقعیت برای جلوگیری از این ابتذال رایج هست، چون هم آدم شراداریم و هم وسیله اش را. فقط باید يك جوهر مت نشان داد و جلوی سودجویی عده ای را گرفت. «سر دبیر»

اول تولید ، بعد مصرف



کشورهای مصرف کننده، نه تولید کننده باچه مشکلاتی روبرو هستند؟

درد کشورهای در حال توسعه درد مصرف است
● چگونه میتوانیم بازارهای جدیدی برای مازاد محصولات خودمان بدست بیاوریم.

از دکتر صادق برزگر

بدبختی کشورهای در حال توسعه صرف نظر از نبود تکنولوژی و مهارت ها و فقدان روشهای فنی و قلت نیروی انسانی ماهر و کارشناسان و متخصصین فنی و کارگران ماهر و آزموده و قلت سرمایه گذاری و فقدان مدیریت و سوء تدبیر و اداره در مصرف منابع طبیعی و مواد خام و افزایش مصرف است.

کشورهای در حال توسعه یعنی دنیای سوم - قاره های افریقا - آسیا و کشورهای آمریکائی بدبختانه مصرف کننده میباشند نه تولید کننده - کشورهای پیشرفته صنعتی غربی سازنده هستند و کشورهای در حال توسعه خراب کننده و مصرف کننده محصولات آنها سرمایه می اندوزند و اینها بهتر میدهند درد کشورهای در حال توسعه درد مصرف است - در قرون ۱۹ - ۲۰ اروپا در اثر صرفه جوئی های طبقات سوم و بورژوازی و پس اندازهای مردم و تشکیل شرکتهای سهامی بزرگ با تجهیز پس اندازهای کوچک مردم و سوق دادن آن بامور تولیدی موفق بکارهای عظیم از قبیل شرکتهای کشتی رانی - هوائی - ایجاد راه آهنهای بزرگ - حفر کانالها و ترعه های بزرگ - اقدامات مهم اقتصادی - احداث مزارع بزرگ کشاورزی - کارخانجات عظیم صنایع سنگین پولاد و سایر فلزات - استخراج و کشف بهره برداری معادن - توسعه صنایع نفت - بهره برداری از مستملکات و مستعمرات - ایجاد شهرهای بزرگ و غیره شده است - تمام اقدامات مهم اقتصادی و تأسیس و تشکیل موسسات بزرگ اقتصادی موهون و معمول صرفه جوئی و پس انداز بوده است بطوریکه بعضی از

اقتصادیون پس انداز را معادل سرمایه گذاری و سرمایه گذاری را $I=S$ مساوی پس انداز میدانند و همه میدانیم که سرمایه گذاری هسته اصلی توسعه اقتصادی است و منظور هدف توسعه اقتصادی تأمین رفاه اجتماعی و افزایش درآمد ملی و در آمد سرانه است.

کشور شوروی ۳۰ سال تمام جلو مصارف بیهوده و زائد و تفتنی و تجملی را گرفت تا توانست صنایع سنگین را بوجود آورد و کشور عقب افتاده کشاورزی تزاری روسیه را به کشور صنعتی پیشرفته تبدیل نمایند - آلمان هم که کشاورزی بود در اثر تبعیت از افکار لیست عالم اقتصادی از کشاورزی به صنعتی مبدل شد یعنی تولید را بر مصرف ترجیح داد.

همینکار را از این در آسیا نمود. هنوز هم در ژاپن در مصارف منابع طبیعی و سرمایه نهایت دقت و صرفه جوئی معمول میشود. حتی از افزایش و ترقی دستمزد کارگران جلوگیری شده است و برای توسعه صنایع در روستاها برق مجانی و ارزان در اختیار روستائیان قرار داده شده است و از حیف و میل و تبذیر و اسراف در مصارف و جوهر عمومی جلوگیری میشود و شدت عمل بخرج داده میشود و در مصارف منابع مالی و طبیعی و سرمایه ای نهایت نظارت معمول است تمام کشورهای پیشرفته صنعتی اول بتولید پرداختند بعد مصرف مبادرت ورزیدند. اول ساختند - صادر کردند، پول در آوردند و ثروتمند شدند بعد مصرف کردند مثل آلمان بعد از جنگ اخیر، ولی کشورهای در حال پیشرفت مثل کشورهای افریقائی مواد خام خود را به ثمن بخش بکشورهای پیشرفته

می فروشند. در مقابل از بهترین و گران قیمت ترین کالاهای وارداتی اروپائی و آمریکائی استفاده می کنند. الان بهترین ماشینهای سواری آمریکائی در کشورهای افریقائی رواج دارد. بهترین و گرانترین مصنوعات اروپائی و آمریکائی را زنان افریقائی مصرف میکنند الان. بهترین بازار بازار افریقائی شده است.

بزرگترین بازار مصرف کننده کالاهای اروپائی و آمریکائی کشورهای آفریقائی و آمریکائی لاتین در درجه اول و بعد کشورهای آسیائی بخصوص کشورهای آسیائی و امارت های نفت خیز امثال کویت - عربستان سعودی - دبی - ابوظبی و غیره میباشند. کشورهای پیشرفته صنعتی نحوه استثمار و استعمار خود را به استعمار اقتصادی و تسلط بر بازارها و تسلط آنها در اشغال بازارها و ایجاد و توسعه مصرف کالاهای مصرفی تبدیل کرده اند.

تنها - فروش به نسیه و اعتباری و اقساطی را در کشورهای در حال توسعه معمول کرده اند و صنایع خود را با معافیت گمرکی و مالیاتی بشکل مونتاژ در کشور - های در حال پیشرفت وارد کردند و برقرار نمودند و با ایجاد تسهیلات زیاد برای خریدهای طولانی بازارهای مصرف را در کشورهای در حال توسعه در دست گرفتند و بدون پرداخت عوارض و حقوق گمرکی و با استفاده از مزد ارزان و مواد ارزان کالاهای و مصنوعات خود را بهمان قیمت های وارداتی در دست مصرف کنندگان قرار دادند. و چند برابر گذشته با استفاده از قوانین خاص میلیونها دلار ارز از کشورهای استعمار زده خارج مینمایند این بهترین نوع استعمار است و دیگر نیازی به برقراری ارتش و تحمل سایر هزینه های اداری و مخارج مستمراتی نمیباشد.

کشورهای پیشرفته صنعتی مواد اولیه که تولیدات کلیدی نام دارند مثل نفت - مس - زغال سنگ - فلزات - سنگهای معدنی - کائوچو و غیره را ارزان از کشور های در حال توسعه میخرند و پس از تبدیل مصنوعات بچند برابر قیمت با آنها میفروشند. پنجه را کیلویی ۴۰ ریال میخرند بعد با یک

کیلو پنجه چند متر پارچه نخی میبافند و بچندین برابر قیمت آن کشورها میفروشند دائما سعی میکنند که سطح مصرف را در کشورهای در حال توسعه بالا ببرند و نیاز آنها را بمصنوعات زیادتر کنند. بیماری مصرف مصنوعات الکتریکی از قبیل رادیو - یخچال - اتوبرفی - ضبط صوت تلویزیون - جارو - لباس شوئی - بیماری مصرف اتومبیل های سواری و بادی و غیره مختصر آثار ظاهری تمدن و این اواخر هم بیماری مصرف ماشینهای الکتریکی و غیره را در کشورهای در حال توسعه بوجود آورده اند و روز بروز به شدت و توسعه این بیماری میافزایند.

نشیجه مصرف بدون شکل - بدبخت کردن طبقات سوم و دوم کشورهای در حال توسعه و ایجاد آلودگیهای مالی و گرفتاریهای مالی و دیون و بدهکاریها برای برای آنهاست. در اثر رواج معاملات به نسیه اغلب سکنه کشورهای در حال توسعه گرفتاریهای مالی و بدهکاریهای مالی دارند وضع مالی اغلب آنها رضایت بخش نمیباشد.

حاصل دسترنج آنها بهجیب یکمده کارخانه چوبابازرگانان وارد کننده که مروج کالاهای خارجی هستند یعنی مالا بجیب شرکتهای مولد کارخانجات خارجی میرود

مادام که صنایع مصرفی و سبک این کشورها بصنایع سنگین و اساسی تبدیل نشود باید در مصارف و جوهر عمومی و منابع طبیعی از قبیل مواد خام، مواد اولیه، آب برق خاک و سایر انرژیها و غیره... سرمایه ها و پس انداز های مردم صرفه جوئی کرد و شدیداً رعایت الاهم و فالاهم شود و باید با تجمل پرستی و غربزدگی و تبذیر و اسراف و مصارف بیهوده مبارزه کرد.

هر فردی در این کشورها هر قدر هم که پس انداز ناچیزی اندوخته کند، باید پس انداز کند و این پس اندازها توسط موسسات اعتباری و بازار پول و بورس باید در راه امور تولیدی، احداث کارخانجات مولد و مزارع بزرگ کشاورزی یعنی توسعه صنعتی و توسعه کشاورزی صرف شود. بقول یکی از اقتصادیون «درد کشورهای عقب افتاده درد تولید است و این ورق بزنی

وضع پریشان و نا سامان ترجمه در زبان فارسی



● چگونه دانش اسلامی
بوسیله مترجمان بنیان گذاشته
شد؟
● نقش ترجمه در ایجاد
طب، ریاضی، نجوم، فلسفه و
حتی در علوم دینی و استفاده
از اطلاعات روحانیان سایر ادیان
ضرابی: - آقای دکتر
محبوب پس از تشکر، میخوام

خطوط اساسی این کار را نشان دهیم
و مثل اینکه باید از دوره ساسانی
شروع کنیم و «کلیله و دمنه» که
قدیمی ترین سند کتبی ترجمه ما
است....

دکتر محبوب: - در تاریخ
ایران از دوره ساسانی به کار ترجمه
بر خوردمی کنیم و یکی از کتابهای
بسیار معروف دنیا یعنی «کلیله و
دمنه» که شاید به ۹۰۰ زبان ترجمه
شده و سه هزار سال است که مردم
دنیا هیچوقت این کتاب را فراموش
نکردند و بعد از کتابهای دینی
یعنی عهد عتیق و عهد جدید و
قرآن کریم هیچ کتاب دیگری در
دنیا به این درجه از شهرت و افتخار
نرسیده و این اندازه هم دوام
نکرده است. یک چنین کتابی اصلش
هندی است ولی معرفی اش به دنیا
بوسیله ایرانیها صورت گرفته است
یعنی در دوره انوشیروان با وجود
محدودیت های شدیدی که هندوها
برای بردن آثار فرهنگی شان قائل
بودند و هر گز نمی گذاشتند که آثار
ادبی و علمی شان از مرزهای هند
بیرون بروند (و این عادت تا دوران
بعد از اسلام هم ادامه داشت و
ابوریحان بیرونی در کتابهای
خودش از سخت گیری هندوها در
این باب شکایت می کند) با این
احوال ایرانیان مقداری از آثار
ادبی هند را به ایران آوردند و
با هم تلفیق کردند و مقداری هم از
خودشان به آن اضافه کردند و اسم
کتاب را «کلیله و دمنه» گذاشتند
این شاید جزو قدیمی ترین آثار
است که از یک زبان خارجی
(سانسکریت) به زبان پهلوی ترجمه
شده است. هم چنین کتاب «هزار و
یکشب» را از هند آوردند و به
پهلوی ترجمه کردند و ایرانیها هم
مقداری به آن افزودند و اسمش را

گذاشتند: «هزار افسانه» بعد
وقتی این کتاب به عربی ترجمه شد
نام «هزار و یکشب» به خودش گرفت
و این کتاب هم تصادفاً از کتابهای بسیار
معروف دنیا است و هر دو این کتابها
یعنی کلیله و هزار و یکشب در ادب
قدیم و جدید و فرهنگ شرق و غرب
تأثیر شدیدی گذاشتند در حالیکه
معرفی کنند آنها به دنیا ایرانیها
بودند و حتی مترجم کلیله از
پهلوی و عربی یک جوان ایرانی
بود بنام «عبدالله بن مقفع». اما
برای اینکه درست دانسته شود
تقریباً در حدود هزار و دویست
سال پیش مادر ایران چگونه
مترجمانی داشتیم ناچار باید چند
کلمه ای در باره ترجمه عربی
«کلیله و دمنه» حرف بزنیم. با
اینکه موضوع مستقیماً مربوط به
ادب فارسی نیست: در ادب فارسی
اگر از هر فارسی زبانی پرسند که
معروف ترین کتاب نثر کلاسیک
فارسی کدام است همه یک کتاب را
اسم می برند و آن گلستان سعدی
است که از روزی که نوشته شده تا
کنون نظیری پیدا نکرده است و
پیش از سعدی کسی کتابی بهتر از
آن و حتی نظیر آن ننوشته است
حالاتی که کنید که اولاً مردمی که
بازبان عربی صحبت می کنند تعداد
شان خیلی زیادتر از فارسی زبان
هاست. ثانیاً سعدی کتاب گلستان
را بازبان مادری خود نوشته است
در صورتیکه «ابن مقفع» کلیله را
را به یک زبان خارجی ترجمه کرد.
چون زبان مادریش پهلوی بود و
عربی را بعد یاد گرفته بود (درست
مثل اینکه امروز من یک کتاب
فارسی را به انگلیسی یا روسی
ترجمه کنم) با تمام این احوال
در دنیای بسیار وسیع مردم غرب
زبان کلیله و دمنه عربی درست
همان مقامی را دارد که گلستان
در زبان فارسی دارد
یعنی بجز قرآن که به عربی است
و آن را کلام خدا می دانند نه
کلام بشر. هیچ کتابی در ادب عرب
نیست که از نظر فصاحت و زیبایی
با کلیله و دمنه برابر کند و
هنوز هم نثر کلیله و دمنه را به
عنوان نمونه فصیح ترین نثر عربی
در مدارس درس می دهند و اتفاقاً

یکی از دلایل کشته شدن «ابن مقفع»
این بود که او را متهم کردند به
اینکه کلیله و دمنه را برای
معارضه و مقابله با قرآن کریم
نوشته است و یک موبد زرتشتی که
عربی خوب می دانست مسلمان شد
و بعد از مسلمان شدن قرآن را به
او دادند و خواند بعد از او
پرسیدند که کتاب آسمانی ما
مسلمانان را چگونه یافتید؟ موبد
جواب داد:

«خوش چون کلیله و دمنه».
این کلیله و دمنه که ۱۲۰۰
سال در میان صدها میلیون مردم
عرب زبان بی رقیب باقی ماند
بوسیله جوانی ترجمه شده بود که
در ۳۷ سالگی کشته شد و او عربی
را در مدرسه و پیش استاد آموخته
بود، نه در دامن مادر.
با این حال اگر کمی بیشتر
در تاریخ ایران بگردیم نظایر
این مقفع کم نیست، اگر بیم دراز
شدن مطلب نبود بسیار کسان را
نام می بردم که هر کدام بصورتی
در کار خودشان اول بودند و یک
گوشه از علوم یا ادبیات یا نامه نگاری
و نظایر آنها را از طریق ترجمه
پایه گذاری کردند.
بدبختانه از وضع ترجمه در
زبان پهلوی اطلاع زیادی نداریم
و نمیدانیم که مترجمان پهلوی
کارشان چگونه بوده، در مورد ترجمه
به زبان عربی هم بیشتر از این
صحبت کردن مطلب را دراز می کند



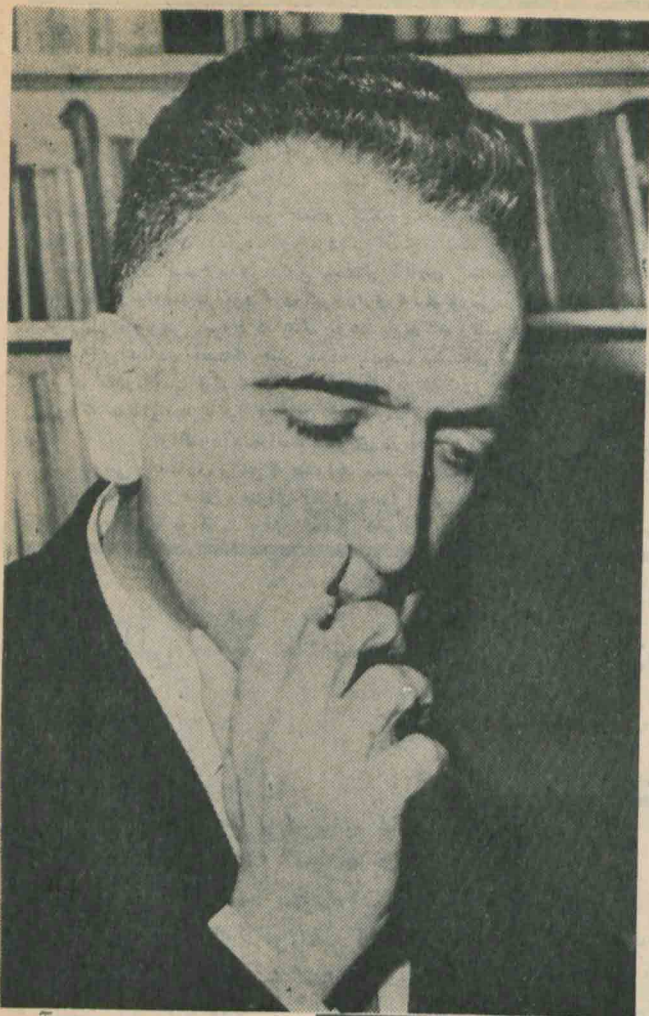
تا ۷۵ سال دیگر موبد است ولی
بالاخره روزی این منبع فیاض به پایان
میرسد و بهیچ وجه صحیح نیست که ما
۸۰ سز و کشورهای یک تولیدی
(Mono-Production) باشیم.
درآمد طبقات دوم و سوم ما کم و
قلیل است و هنوز افراد این کشور (مصرف
کنندگان) قدرت جذب کالاهای مصرفی
و تولیدی داخلی را ندارند و اگر به قدرت
کار کارخانه به اضافه شود تولیدات ما دو
برابر خواهد شد. به همین جهت ناچار به
صدور مازاد مصنوعات خود هستیم ازینرو
باید بفکر صدور بمنظور جذب و اشغال
بازارهای خارجی باشیم تا تولید بمنظور
صدور نباشد کشور ما ثروتمند نخواهد شد

و رود کالاهای تجملی و تصنیعی جلوگیری
کرد و سیاست ریاضت و محرومیت را برای
توسعه اقتصادی پیش گرفت و به موازات
توسعه صنعتی به توسعه کشاورزی پرداخت
تا ناچار نشویم که محصولات کشاورزی و
دامی و لبنیاتی خود را حتی از خارج
وارد کنیم.
خوشبختانه تقریباً ۷۰ درصد
امحصولات مصرفی ایران در داخل کشور
تهیه می شود و این میزان باید به مراتب
بیشتر شود بطوریکه واردات ما منحصر
ببورود ماشین آلات و کارخانجات منحصر
شود چه آنکه تقریباً معادل یک میلیارد
دلار واردات سالانه از درآمد نفتی ما
تأمین می شود درست است که ذخائر نفت ما

تا پایان برنامه چهارم به یک میلیارد
دلار برسانیم باید تنوع کالاهای صادراتی
ایجاد شود و کم کم محصولات کشاورزی و
مواد خام به مصنوعات ساخته و نیم ساخته
تبدیل شود!
این امر ملازمه با بازاریابی و
ایجاد نمایشگاهها، اعزام گروهها و
و مبعوضات بازرگانی. بخارج از کشور
بخصوص امارت نشین های خلیج فارس
دارد.
مارت نشین های خلیج فارس بازار
۳۰۰ میلیون دلاری مناسبی برای ما
خواهند بود. باید به هر طریقی که هست جلوی
کالاهای وارداتی مصرفی را گرفت و از

اول تولید بعد مصرف

کشور ها بیشتر مصرف کننده هستند تا
تولید کننده»
و اما در کشور ما باید از طریق توسعه
صنایع اساسی و مادر و کلید، بخصوص
توسعه صنایع پتروشیمی و مواد شیمیائی
و کود مورد مصرف جهان و گاز مایع.
صادرات بدون نفت خود را توسعه دهیم
و هما نظوریکه وزیر اقتصاد قول داده اند



فلسفی یا ریاضی را بدون اشتباه ترجمه بکنند؟
بعد از رفع مشکلات ترجمه‌ها آنوقت خودشان به تالیف و تصنیف پرداختند. شاید امروز بسیاری از دوستان ندانند که چرا شفا کتاب بسیار معروف فلسفه تالیف: شیخ-الرئیس ابوعلی سینا این اندازه شهرت و اعتبار یافته و مثلاً ۸۰۰ سال پیش به لاتین ترجمه شده است؟ حالا من دلیلش را عرض می-کنم. دلیلش این است که اگر کسی قبل از تالیف کتاب شفا میخواست همه مطالبی را که در این کتاب نوشته شده یاد بگیرد مجبور بود در حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ کتاب و رساله کوچک و بزرگ مختلف که هر کدام در یک مبحث نوشته شده بود و غالباً هم ضد و نقیض و پراز غلط بود بخواند و تازه هم این کتابها که در دسترس کسی نبود یعنی برای پیدا کردن این کتابها و خواندنشان مجبور بود ۳۰ سال وقت صرف کند و به دهها شهر مسافرت کند و دهها استاد مختلف را ببیند تا این مقدار اطلاعاتی که در شفا آمده یاد بگیرد در صورتیکه ابوعلی اولاً خودش مردی

به عربی که زبان عمومی اسلامی بود چه ترجمه از عربی بفارسی اهمیت حیاتی داشت (همانطور که امروز ترجمه برای رساندن ما به مرزهای دانش جدید اهمیت حیاتی دارد و مادر این باب مفصل بحث خواهیم کرد) در آن روزگار هم ترجمه برای پایه گذاری تمدن و فرهنگ اسلام اهمیت فوری و حیاتی داشت یعنی برای اینکه علوم اسلامی سازمان پیدا کند باید کتابهایی در تمام دانشها از فلسفه و طب و ریاضی گرفته تا نجوم و اخلاق و مسائل ادبی و غیره نوشته میشد و عربها در هیچیک از این فنون هیچگونه کتابی نداشتند و کافی است توجه کنیم که در دوره بعثت رسول اکرم مکه شهری بود که در سراسر آن در تمام سال حتی یک کلاس اول ابتدائی تشکیل نمیشد و تمام باسوادان جزیره العرب بیست و دوسه نفر بیشتر نبودند. آنوقت بعد از ۶۰، ۵۰ سال یعنی در دوره خلفای راشدین امپراطوری اسلامی تشکیل شد و اسلام باید در برابر حکما و دانشمندان و فیلسوفان و روحانیان و پزشکان ممالک مغلوب از زندگی و هستی خود دفاع می کرد از آن جهت بود که گفتم ترجمه در دو سه قرن اول برای مسلمانان اهمیت حیاتی داشت زیرا باید طب و ریاضی و نجوم و فلسفه و خلاصه تمام دانشهای اسلام بنیان گذاری شود. و این کار جز از راه ترجمه آثار مسیحی و یونانی و زرتشتی و ایرانی و رومی و غیر آن امکان نداشت و حتی در مورد علوم دینی مانند تفسیر و حدیث و فقه هم ناگزیر از استفاده از اطلاعات روحانیان سایر ادیان بودند و مثلاً قصه یوسف که در قرآن به اختصار کامل یاد شده باید از طریق استفاده از اطلاعات روحانیان یهود مورد تفسیر قرار بگیرد و نکات مبهم آن توضیح داده شود.

بعد از این هم تا قرن هفتم تا حدود حمله منول هیچوقت ترجمه روبرو انحطاط نرفت و تا این دوره هر چه کتاب از عربی بفارسی ترجمه شده (که اتفاقاً تعدادشان هم کم نیست بلکه خیلی زیاد هم هست) هم استادانه و فسیح و زیبا هستند و باز بحث درباره آنها مطلب را به درازای کشاند و من باز کسانی را که اطلاع بیشتری در این باب می خواهند می توانم راهنمایی بکنم که مثلاً ترجمه آیات قرآن را در تفسیر ابوالفتح رازی یا کشف الاسرار که در قرن ششم نوشته شده یا ترجمه کتاب الفتوح معروف به ترجمه تاریخ اعم کوفی رجوع کنند و زیباست.

اما در دوسه قرن اول هجری ترجمه، چه ترجمه از زبانهای دیگر

و تقریباً خارج از موضوع میشود به همین دلیل یک نگاه کوتاهی به ترجمه های فارسی (بیشتر ترجمه از عربی بفارسی و گاهی هم ترجمه از زبانهای دیگر مثل پهلوی، سانسکریت، یونانی، سریانی و امثال آن) می کنیم تا ببینیم که مردم فارسی زبان از قدیم در این فن چطور کار کرده اند؟

خوشبختانه یک کتاب عظیم ترجمه شده بلکه دو کتاب عظیم ترجمه شده در دست داریم که صفحات هر یکی از ۴۰۰۰ مترجاء است و از عمرشان هم بیش از ۱۰۰۰ سال می گذرد این دو کتاب یکی «ترجمه تاریخ طبری» و دیگری «ترجمه تفسیر طبری» است و هر دو در نهایت سادگی و در عین حال زیبایی و فصاحت هستند. دوستانی که اطلاع بیشتری در باب کیفیت و سبک و ارزش این دو ترجمه هزار ساله می خواهند می توانند به سبک شناسی مرحوم بهار رجوع کنند و جزئیات مطلب را آنجا ببینند و من اینجا فقط یک نکته را یادآوری می کنم و آن این است که با اینکه ترجمه از عربی بفارسی بیش از ۱۰۰۰ سال در ایران سابقه دارد و با اینکه حتی امروز همه علمای دینی عربی را خیلی خوب و گاهی بهتر از فارسی میدانند و بیشترشان کتابهایشان را به عربی می نویسند هنوز بسیاری لغت ها و تمییزها و ترکیبها هست که این اواخر پیشنهاد کردند در برابر آنها همان لفظ فارسی که در ترجمه «تفسیر طبری» در مقابل آنها گذاشته شده به عنوان بهترین و دقیق ترین ترجمه بپذیرند و حقیقت این است که در ترجمه تفسیر طبری خیلی لغت های زیبا و اصیل فارسی هست که دقیقاً با مفهوم عربی آن تطبیق می کند.

بعد از این هم تا قرن هفتم تا حدود حمله منول هیچوقت ترجمه روبرو انحطاط نرفت و تا این دوره هر چه کتاب از عربی بفارسی ترجمه شده (که اتفاقاً تعدادشان هم کم نیست بلکه خیلی زیاد هم هست) هم استادانه و فسیح و زیبا هستند و باز بحث درباره آنها مطلب را به درازای کشاند و من باز کسانی را که اطلاع بیشتری در این باب می خواهند می توانم راهنمایی بکنم که مثلاً ترجمه آیات قرآن را در تفسیر ابوالفتح رازی یا کشف الاسرار که در قرن ششم نوشته شده یا ترجمه کتاب الفتوح معروف به ترجمه تاریخ اعم کوفی رجوع کنند و زیباست.

اما در دوسه قرن اول هجری ترجمه، چه ترجمه از زبانهای دیگر

انحطاط زبان فارسی در قرون گذشته و تأثیری پذیری آن در زبان ترجمه مترجمان بعثت ندانستن زبان فارسی تحت تأثیر صرف ونحو و جمله بندی عربی قرار گرفته اند

حل کردند دیگر ترجمه اهمیت حیاتی نداشت و بصورت یک کار جاری درآمد (همانطور که امروز در کشورهای اروپائی اهمیت حیاتی و فوری ندارد و یک کار جاریست یعنی وقتی کتابی علمی یا ادبی منتشر میشود و معروف می شود و مردم کشورهای دیگر لزوم ترجمه آنرا احساس میکنند بطور خیلی عادی آنرا ترجمه کرده و در دسترس می گذارند و از این جهت هیچگونه عقب افتادگی ندارند).

وضع ترجمه بصورت کار عادی و جاری باقی ماند و حتی باید عرض بکنم که از قرن هفتم بعد کم کم روبرو انحطاط رفت برای اینکه مترجمان زبان فارسی نمیدانستند و چون فارسی روبرو انحطاط میرفت و تبدیل به یک زبان راكد و نیمه مرده میشد طبعاً ترجمه هم با او روبرو انحطاط میرفت و این وضع تا اواخر دوره قاجار و طلوع مشروطیت ادامه داشت و در تمام این دوره زبانی که بیشتر از آن ترجمه میشد عربی بود و مترجمان بعثت ندانستی زبان فارسی تحت تأثیر صرف و نحو و جمله بندی عربی قرار می گرفتند و ترجمه ها بصورت گنگ و زشت و پراز لغات مشکل و

ناپنه بود تا آنجا تصادف مساعد به او کمک کرد که کتابخانه پادشاهان آل بویه را در اصفهان ببیند و این کتابخانه بسیار مفصل و عظیم بود و خود چنین می گوید که من کتاب هایی در آنجا دیدم که هرگز در عمرم آنها را ندیده بودم و همه این کتابها تحت اختیار نابغه ای مثل شیخ الرئیس قرار گرفت و او چکیده همه آنها را در یک کتاب بنام شفا جمع کرد و بعد از آن هر دانشجوئی یک نسخه از کتاب شفا تهیه می کرد و اگر استعداد داشت آنرا در ظرف دوسه سال پیش استاد می خواند و حاصل ۴۰ سال زحمت ۲۰۰ کتاب را یکجا یاد می گرفت. این سر شهرت عظیم کتاب «شفا» بود که اگر چه به موضوع مورد بحث ما یعنی ترجمه ارتباط مستقیم نداشت اما من حیفم آمد که آنرا برای دوستان باز-گو نکنم.

در هر حال بعد از اینکه دانشمندان خودشان به تالیف و تصنیف پرداختند و به این ترتیب هم زحمت شاگردان را کم کردند و هم مشکلات کتابهای ترجمه شده را

غلطهای دستوری در می آمد و بکلی از فصاحت و بلاغت عاری بود. به همین سبب انسان تمعجب می کند وقتی که می بیند در دوره قاجار در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ هجری قمری) یک ملای تبریزی که تحصیلاتش همان صرف و نحو فقه و اصول بوده و قطعاً ادب فارسی را جائی تحصیل نکرده بوده کتابی مثل هزار و یکشب را با آن نثر شیوا و محکم و پاکیزه از عربی بفارسی ترجمه کند. اسم این شخص عبداللطیف طسوجی تبریزی و لقبش حاج ملاباشی است و زبان مادریش ترکی آذری میباشد. با اینحال نثر او از نمونه های عالی نثر فصیح دوره قاجار و جزو بهترین نمونه های ترجمه بفارسی است.

خوشبختانه قائم مقام فراهانی زبان فارسی را از حال اختضار و نیمه مردگی بیرون آورد و به آن حرکت و جنب و جوش داد و برای اینکار درست مثل پیشوا و معلم خودش سعدی از زبان زنده مردم کوچه و بازار کمک گرفت و زبان علمای اعلام و متشیان و میرزا بشویسان در باری را بدور انداخت و بعد این شیوه را فرهاد میرزا و امیر نظام دنبال کردند و انقلاب مشروطه هم اصلاً وضع زندگی اجتماعی را عوض کرد و زبان و سواد و مدرسه و فرهنگ و روزنامه و کتاب جنبه عمومی بخود گرفت و در چنین نهضتی زبان فارسی چاره ای نداشت جز اینکه روبرو سادگی بگذارد تا بتواند خود را بامتقضیات زمان منطبق نماید. (تأیید)

نابن مقفع هم کردند به آن کریم زرتشتی که ن مسلمان شد قرآن را به بعد از او سمانی ما یافتید؟ موبد لیلیه و دمنه. که ۱۲۰۰ لیون مردم باقی ماند شده بود که شد و او عربی ستاد آموخته کمی بیشتر کردیم نظایر اگر بیم دراز یار کسان را دام بصورتی بودند و یک یا نامه نگاری یق ترجمه

بع ترجمه در یادی نداریم جهان پهلوی روم در ترجمه شتر از این ادرازی می کند

است ولی ه پایان ت که ما نو لیدی بیم ما کم و (مصرف ن مصرفی به قدرت ات ما دو ناچار به بیم ازیش و اشغال بد منظور واهند

ویک چهره دیگر

خبر بدی داریم برای مبتذل سازهای فیلم فارسی - که یکی دیگر از ازجوانهای فیلمساز واردگود شده و در دیداری از فیلم‌هایی که او ساخته بود و آشنائی با نحوه فکر و تلقی او از کار فیلمسازی امید زیادی می‌رود که بزودی فیلم ایرانی با تحولی همه‌جانبه‌سیری واقعی را بیابد و آنچنان که آرزو میشود در معیاری جهانی عرضه شود.

«خسرو هریتاش» فیلمساز جوانی که با چند فیلم ساخته خود به ایران آمده است، آنچه او بعنوان مدیر کار خود روی می‌کند سخت‌گیر و دل‌نشین، مسحورکننده و عمیق است و نشانه تسلط فیلمساز جوان به کار سینما و تبحری است که او در عرضه مسائل انسانی زمان ما دارد. او با نزدیکی عمیق با زندگی روزمره و حتی لمس آن و با آگاهی به مشکلاتی که انسان معاصر با آن دست‌بگریبان است و بینش دقیق سینمایی آثاری را ساخته و پرداخته که میتوان به او بصورت یک خالق - (یک سینما ساز قادر نگریست و از او متوقع بود که در گریز و داری که فیلم فارسی در نهایت ابتذال - (با چند کوشش چشم‌گیر، دارد پوست می‌اندازد و از قالب قراردادی خویش بیرون می‌آید) - او هم یاری‌کند و با ساختن آثاری قابل‌اعتنا، در این نهضت بازسازی فیلم ایرانی شرکت کند. این اعتقادی است که خیلی ساده با دیدن فیلم‌های ساخته او به تماشاچی القاء میشود و متأسفانه نمایش تمامی فیلم‌های او در ایران مقدور نیست و گر نه شاید خیلی‌ها این اعتقاد را با یکبار دیدن فیلم‌های او پیدا میکردند و در آن صورت شاید احتیاجی نبود که ما با اینهمه تأکید فراوان از خسرو هریتاش نام ببریم.

او اکنون آمده است: مردی درمیدان - و در این آشفته بازار فیلم فارسی و بقصد نجات و با آگاهی به محیط کنونی فیلم فارسی و اعتقادی راسخ که میتواند مشورت‌ر باشد و این خود امیدوارکننده است و ستودنی. و ما با منتظارتا آثاری که در ایران می‌سازد از همان محتوای فکری و عمق فیلم‌هایی برخوردار باشد که او در امریکا ساخته است. اولین وظیفه ما اینست که شما را با این چهره توانا - با این فیلمساز جوان آشنا کنیم و بهین منظور مصاحبه‌ای با او انجام گرفته است که می‌خوانید. «پ»

آشنائی بیشتر با یک چهره فهیم و جوان سینما با امیدی فراوان به او مرد دیگری در میدان

هفته قبل دوست شاعرمان فریدون مشیری بانی خیر شد و توانستیم

اشاره

فیلم‌های کوتاه «خسرو هریتاش» را بینیم. هریتاش فارغ‌التحصیل رشته سینما از دانشکده جنوبی کالیفرنیا است. بیان کار سینمایی او نه تنها مثل فیلم‌های حضرات تحصیلکرده نوارهایی مبتذل از سیخ و سه پایه و صندلی و آفتاب و مه و کسوف یا فی‌المثل «تره‌بار در لندن» و یکتای نوع بیماری جالب توجه در جنوب فرانسه و از این خزعبلات نبود بلکه چند فیلم کوتاهی گواه روشنی از معرفت سینمایی او و نمود درخشانی از فکر و پرداخت سینما گراناه بود. برای آنکه بیشتر از نظریات و افکار ایشان مطلع شویم و بدانیم برای سینمای ایران که فی‌الحال در آغاز تحول عمیق و راستین

اکنون بخوبی میدانم که تماشاگر چه میخواهد و تهیه‌کننده چه تحمیلی میکند و چگونه در سوژه اصلی دخالت می‌ورزد و رابطه و توافقی که بین خواسته اصلی فیلمساز و تهیه‌کننده وجود خواهد داشت نیز یافته‌ام

دیدار قیصر و گاو برای من بسیار تعجب‌آور و حیرت‌انگیز بود و با چند تلاش دیگر ما بزودی سینمایی در معیار جهانی خواهیم داشت.



خسرو هریتاش با هنرپیشگان فیلمش «عقل سالم - بدن سالم»



قرار گرفته است، چه خوابی دیده‌اند، نشستی داشتیم با ایشان و کلی مستفیض شدیم از عقاید و نظریاتش که می‌خوانید «سپروس الوند»
تلقی‌تان از پدیده سینما چیست و آنرا چگونه توجیه میکنید؟

هریتاش - با تعریف عمومی، سینما یک هنر کامل است که هم برا تفریح و هم برای آموزش بخوبی میشود از آن استفاده کرد. اما تلقی شخص من از این هنر، ارتباط مستقیم به احساس من دارد. مثل یک نویسنده که مینویسد و با این وسیله حرف‌هایش را می‌زند من نیز با هنر سینما میخواهم بگویم در واقع این هنر برای من یکتای وسیله بیانی بشمار می‌آید.
میل به سینما و گرایش به تحصیل در این رشته از چه وقت و چگونه در شما بوجود آمد و آیا قبل از رفتن به امریکا فعالیت‌هایی در این زمینه داشته‌اید؟

هریتاش - از زمان کودکی به سینما علاقه داشتم و با آپاراتی که داشتم هفته‌ای دوسه بار برای دوستانم فیلم واسلاید به نمایش میکذاشتم و یا تئاتر بازی میکردم و کارهایی از این قبیل. در سن ۱۶ سالگی بخاطر شباهتی که با «محزون» هنرپیشه سینما و تئاتر داشتم در فیلم «محکوم بی‌گناه» بازی کردم. محیط هنری که بوسیله اکیپ سازنده این فیلم بوجود آمده بود محیطی بود بسیار خوب و دور از ابتذال که خیلی‌ها را که در ساختن این فیلم بنحوی دست داشتن داشتند به ادامه کار و فعالیت در رشته سینما واداشت. داستان فیلم را آقای بنام «بوریس ماتویف» نوشته بود و در واقع همه کارها را او انجام میداد. احمد شیرازی نیز در آن موقع بعنوان دستیار فیلمبردار روی این فیلم کار میکرد و در ضمن اواخر فیلم را او فیلمبرداری و مونتاژ کرد. رویه هر هفته آتمسفر خوب و سالمی بود. حین بازی در این فیلم از لحاظ فنی و تکنیکی نکاتی یاد گرفتم و از همان موقع میل به کار سینما و گرایش به این هنر در من بوجود آمد. چند سال بعد آقای بنام «پرفسور دیویدسون» با توافق دکتر فروغ در انجمن ایران و آمریکا دوره‌ای تدریس میکردند و من این دوره را نیز در آنجا دیدم. سپس در یک سازمان نقشه برداری هوایی استخدام شدم و کار در این سازمان البته میرا از هدفی که داشتم دور کرد و عقب افتادم اما در آلمان دور بین ۱۶ میلی متری خریدم و با کار با این دوربین تقریباً یک دوره آزمایشی نیز گذراندم بعد از مراجعت به تهران به آمریکا مسافرت کردم و در آنجا در رشته سینما همان چیزیکه میخواستم تحصیل کردم.

در کدام دانشکده سینمایی درس خوانده‌اید و آیا اصولاً فکس نمی‌کنید کار سینما تنها از راه

تحصیل و آموزش بوجود نمیآید و مدرسه سینمایی نمیتواند هر کسی را کارگردان سازد؟

هریتاش - در دانشکده جنوبی کالیفرنیا تحصیل سینما کردم. این دانشکده اولین مدرسه ایست که در آمریکا تدریس سینما کرد در ۲۹ سال پیش. و تنها دانشکده ایست که در آمریکا در رشته سینما دکترا میدهد. من در این دانشکده مدرک «بی.ام.» گرفته و سپس بعد از گذشت چهار سال لیسانس خود را از آنجا دریافت کردم در ضمن بعد از دوره لیسانس یک دوره دوساله فوق العاده نیز دارد.

در مورد سوال دوستان باید بگوئیم. صد درصد صحیح است. و مدرسه سینمایی نمیتواند هر شخصی را کارگردان سازد. اصولاً هنر ذاتی است. چیزیکه از لحاظ قدرت خلاقه در سینما وجود دارد صرفاً به خود شخص مربوط میشود و کمتر اکتسابی است اما سینما یک اصولی دارد که باید آنها را دانست و خوب هم دانست. همه فیلمسازان این مقدار اصول اولیه را میدانند اما آنهاییکه موفق ترند طبیعی است در خود چیزهایی داشته اند که مدرسه سینما به آنها نداده است. میتوانیم اینطور خلاصه کنیم: بیشتر کسانی که بدانشکده های سینمایی میروند، منتقدین خوبی از آب درمیآیند.

بیان کار سینمایی چیست؟

هریتاش - من فیلمهای اتودی (آزمایشی) زیاد ساختم ولی فیلمهای کامل من عبارتند از شعر رودیا - در انتظار کودو - پیله - عقل سالم، بدن سالم. در ضمن یک فیلم دکومانتر هم برای کمپانی وارنر ساختم بنام مرد چند بعدی.

چرا به ایران باز گشتید. آیا باروال و استخوانبندی صنعت سینما و چگونگی نوع فیلمها در این دیار آشنائی دارید؟

هریتاش - من از همان ابتدای سفرم به آمریکا قصدم این بود که بعد از اتمام تحصیل به ایران

بازگردم و بتوانم برای سینمای وطن خدمتی انجام دهم. و چیزهایی که در فکرم است و در این چندسال اندوخته ام در سینمای ایران پیاده کنم.

ولی من فکر میکنم در سینمای ما فعلاً پیاده کردن ایده های نوآوری و آن چیزیکه دلخواه فیلمساز است. بنابعل مختلف آنطور که باید انجام نمیگیرد. این اواخر با آنکه یکی دو فیلم تحول عمیق و تازه ای در صنعت این سینما بوجود آورده اند و روح تازه ای به کالبد نیمه جان سینما در این ملک داده اند مع هذا هنوز ایده ها و خواسته های ذهنی فیلمساز فدای تفریح و تقاضای عینی تماشاگر میگردد.

هریتاش - من با وضعیت سینمای ایران آشنا هستم. البته در آمریکا که بودم خبرهایی مربوط به فیلمهای فوق العاده ای که در ایران ساخته شده بدستم میرسید. مثلاً فهمیدم که فیلم گنج قارون فروش فوق العاده ای کرد و باعث تغییر و تحول سینمای تجاری ایران گردید و خیلی فیلمها به بیروی از سوز و پرداخت آن فیلم بوجود آمد. همچنین در مورد خشت و آینه شوهر آهو خانم و بیگانه بیا نیز شنیده بودم. از روزیکه وارد تهران شدم با خرید مطبوعات سینمایی یا تیخت و خواندن مطالب و اخبار و نقدهای سینمایی سایر مجلات تا حدود زیادی به محیط آشنایم. در این مدتی که اینجا هستم تقریباً کلیه فیلمهای فارسی روی پرده را دیده ام. و اکنون بخوبی میدانم که تماشاگر چه میخواهد و تهیه کننده چه تحمیلی میکند و چگونه در سوز اصلی دخالت میورزد. اما رابطه و توافقی که بین خواسته اصلی فیلمساز و تهیه کننده وجود خواهد داشت نیز یافته ام. من اگر لازم باشد زد و خورد و رقص و آواز نیز در فیلم خود خواهم گنجاندم.

اما اگر لازم باشد. در ضمن استفاده صحیح خواهم کرد نه اینکه قصدم ایجاد یک سکاس

مدرسه سینمایی نمیتواند از هر کسی يك کارگردان بسازد

● فیلمی از جوانها و سیاهای های جنگ و سیاستهای پوچی که دنیای آرام را به سیاه کاری و پلیدی واداشته است.



کاباره ای و مبتذل باشد.

● فیلمهای قیصر و گاورا دیده اید؟

هریتاش - بله هر دو فیلم را دیدم. باید بگویم

برای من بسیار تعجب آور و حیرت انگیز بود. مایه امیدواری بسیار بود. این دو فیلم باید بگویم کاملاً از فیلمهای فارسی متمایز هستند. میتوان ادعا کرد که سینما در ایران تکانی خورده است. اگر چند نفر دیگر نیز اضافه شده و تلاش های صمیمانه و واقعی در این زمینه انجام دهند، راه خیلی باز خواهد شد و چیزی نمی گذرد که ماسینمای درمعیار جهانی خواهیم داشت.

● از فیلمهای خودتان صحبت کنیم. اینطور که من استنباط کردم فیلمهای شما رگه بسیار قوی از رئالیسم دارد و همچنین دید تلخ و در عین حال واقع بینی دارید. اینطور نیست.

هریتاش - من باطناً آدم خوشبینی هستم. اما در سینما خوشبینی خود را با مقدار زیادی واقع بینی می آمیزم. سوز فیلمهای من - البته در همین هائیکه ساختم - عموماً بر خوردار از رئالیسم هستند اما من در پایان فیلمها همیشه با نوبدی و اشاره ای به آینده بهتر فیلم را تمام می کنم. این مورد در پایان تمام فیلمهای من وجود دارد. البته غیر از شعر رودیا که فیلم نیمه مستندی است سایر فیلمهایم واجد چنین خصوصیتی هستند. در پیله فی المثل در پایان برای جوان سیاه پوست، نشستن میان جوانها و همطراز شدن با آنها مایه کمی امید و خوشبینی است. در فیلم در انتظار کودو هم آخرین جمله فیلم نیز « فردا روز بهتری خواهد بود، می باشد و فیلم با این جمله پایان می پذیرد. و همینطور در «عقل سالم، بدن سالم» می بینیم که در آخرین قسمت فیلم، زن به مرد شیر میدهد و میگذارد او از پستانش بمکد.

● و سرش را کج میکند و خودش هم از پستان دیگر شیر میخورد...

هریتاش - بله... پس نمیتوانم بگویم در فیلمهایم دید تلخ و بدبینانه ای دارم شاید آدم رئالیستی باشم اما توجه کنیم که واقعیت همیشه با تلخی همراه بوده است.

● اولین فیلمتان یعنی « شعر رودیا » البته فیلم کوتاه روان و زیبایست. ولی فکر میکنم بدون توضیح قبلی چیزی در انسان القاء نمیکند. تصدیق میکنید که این سینمای خالص نیست.

هریتاش - ببینید این فیلم نمایشگر یک اتفاق است. شخصی در قدیم از وسائلی که داشته و پیدا کرده و به نحوی به آنها علاقه مند بوده است. ساختمان بزرگ با چند برج بنا میکند و تا وقتی که زنده بوده به آن عشق میورزیده است. زمانیکه میمیرد بخاطر فوق العاده بودن بنای ساختمان و بنا به اصرار چندین آرشیتکت ساختمان او را از بین نمی برند و این همچنان باقی میماند. من وقتی که تصمیم گرفتم از این محل فیلمی تهیه کنم، از همان جا یعنی از پشت ساختمان اصلی وسائلی پیدا کردم بطری - قوطی و غیره و از همانها فیلمبرداری را شروع کردم. در واقع این فیلم رئالیسم مطلق است. این فیلم از لحاظ زیبایی شناسی فیلم موفقی بود و روی هارمونی تصویر و موسیقی بسیار کار شده بود و از نقطه نظر انرژی که روی پرده ایجاد میکرد در خیلی جاها با موفقیت فراوانی روبرو شد و از لحاظ کار فنی، فیلم از کلوز آپ شروع شده و به لانگشات پایان می پذیرد.

● در بین این چهار فیلم فکر کنم فیلم « در انتظار کودو » نسبت به سایرین توفیق کمتری دارد. کاری به این نداریم که اصولاً میتوان و صلاح است که متن نمایشنامه بکت را در یک فیلم کوتاه پیاده کرد یا نه؟ اما بطور کلی شما طنز پز را گرفته اید و بخصوص در پیس روی میمیک بازیگران و انعطاف و نرمش آنها در صحنه تکیه زیادی شده است و این را در اجرای تهران هم دیدیم ولی در فیلم، شما به این مورد نیز نپرداخته بودید.

ورق بزنید

گپی با:



هانیهالخاص

هنرمند پیامبر و پیام آور زمان خویش و وجدان بشریت است

- بعضی از نقاشان نشسته اند و میخواهند با معیارهای جهانی کار کنند و این مساله خنده داری است
- تصویر اینکه سبکی مرده و یا فلان سبک مد روز است، تصور غلطی است.
- نقاشان سقاخانه ای و آنهایی که خط را وارد کار کردند، محبوبیت اولیه خود را از دست داده اند.
- تعلیم روش برای هنرمند کار غلطی است.

مرد دیگری در...

هریتاش - اولاً این فیلم يك اتود سینمایی است. البته يك اتود كامل است اما هرچه هست يك آزمایش بحساب میاید. ثانیاً من موافق این نیستم که چون تماشاچی خسته میشود و بازیکران یکساعت به آسمان خیره میشوند طنزی در بیان و حرفها وجود داشته باشد. روی این اصل من بطور کلی طنز را از حرفها گرفته ام آنچه که تماشاگر حس میکند غیر از آن چیزی است که به نمایش میدهم و همین هم موضوع گودو بوده است. در انتظار گودو يك نمایشنامه خسته کننده است. من وقتی میخواهم لذت می برم ولی وقتی آن را می بینم بدم می آید روی این اصل من در این

اشاره:

هانیهالخاص نام آشنائی است برای کسانی که با هنر و خاصه نقاشی سروکار دارند. اوسالها قبل وقتی که هنوز مفهوم گالری در ایران تعبیری نداشت «گالری گیلکمش» را راه انداخت و زیر بال خیلی از نقاشان معاصر را گرفت و بعد برای تکمیل مطالعات روانه خارج شد و مدتها در اروپا و امریکا به تحصیل و تدریس هنر پرداخت. دراستادی او این نشانه کافی است که مرحوم آل احمد در چند مقاله ی خود بکارهای او اشاره می کند و نیز و ارستکی او را مینمایاند. هانیبال در بازگشت خود به ایران کار تدریس در دانشگاه را از سر گرفته و در حالی با ما بگفتگو می نشیند که از اندوه از دست دادن يك دوست ارزشمند اندوهگین و متأثر است.

آقای الخاص شما مدتها در ایران نبودید و مسلم است که در این دوران غیبت مشاهدات و تجربه های زیادی بدست آورده اید. میخواهم برای آن دسته از کسانی که هنوز خاطره ی کارهای شما و گالری گیلکمش را بیاد دارند بگوئید در این مدت در امریکا چه می کردید؟
الخاص: در این شش سال کار من در درجه اول تدریس بود در يك دانشکده ی خصوصی کوچک که قسمت هنر آن بسیار خوب و کامل بود. ریاست قسمت هنر را بعهده داشتم. در ضمن تدریس فرصتی یافتم برای آشنا شدن با هنر امروز امریکا، بدین منظور شاگردانم را بر آن داشتم که با کارهای مدرن آشنا شوند یعنی قسمتی از آشنائی من از طریق شاگردان بود که زمینه های مختلف نقاشی امریکا را تجربه می کردند. و نیز در فرصتهائی که داشتم به نیویورک سفر می کردم و در مدت اقامتم در آن شهر به تمام مکانهای هنری سری می کشیدم، با هنرهای معترضه سروکار داشتم، فیلمهای زیرزمینی، تئاترها، نمایشگاهها همه از چیزهایی بود که من به دیدنشان می رفتم.

در سال اول اقامتم در امریکا چند نمایشگاه برگزار کردم ولی بعد میل به نمایش در آوردن آثار از من سلب شد. دوسه سالی نمایشگاهی ترتیب ندادم ولی در خلوت نقاشی می کردم و نیز از سر تفنن شروع به ساختن فیلمهای زیرزمینی کردم. فیلمهای هشت میلیمتری که در هر فستیوال شرکت داده میشد. مورد قبول واقع میشد و جایزه می گرفت. چرا که اکثر هنرمندان فیلمساز که در این زمینه کار می کنند سعی می کردند

چیزهای عجیب و غریب بسازند. ولی من سعی می کردم فیلم داستان داشته باشد يك خط مستقیم را تعقیب کند و در ضمن از نوعی طنز خالی نباشد. فیلمهایم را بطور خاصی هالیوودی می کردم. بهمین جهت وقتی چهل پنجاه فیلم نشان می دادند چون همه مثل هم بود و فیلم من شکل دیگری داشت مورد توجه واقع میشد. طولی نکشید که از من خواستند که در يك برنامه ی شهری در روزهای شنبه برای بچه های هشت تا دوازده ساله تدریس فیلمسازی کنم. در زمان تدریس خیلی چیزها بود که من از شاگردانم فرا گرفتم یعنی رابطه ی تعلیم و تعلم بود. البته این کاری بود که در حاشیه ی کار اصلی من یعنی نقاشی جریان داشت. در زمینه ی کار اصلیم نمایشگاههایی از مدرنترین آثار نقاشان آمریکائی ترتیب میدادیم و شاگردان را تشویق می کردم به اینکه با زمینه های نقاشی مدرن آشنائی پیدا کنند. مسئله قابل توجه برای من در مدت اقامت شش ساله ام در امریکا تحولی بود که در میان نسل جوان آنجا بچشم میخورد. در هیچ يك از سالهای قبل من از این کلمه ی نسل جوان و این بازیهای متداوله خوشم نمی آمد ولی این دوره که شاید يك دوره طلایی برای جوانان آمریکائی است که شاید از هفت هشت سال پیش شروع شده و تا سه سال بعد نیز ادامه یابد ولی بهر صورت روبه انحطاط است. در نسل جوان امریکائی يك نوع آگاهی غریزی و زیبایی تکامل می دیدم که انعکاس آن خاصه در موسیقی کاملاً مشهود بود.



یکروز قرار شد دانشجویان هر کدام يك داستان بیاورند و برای فیلم نشان «کینگ ویدور» دهند تا در صورت قبول شدن و مورد توجه قرار گرفتن، داستانها فیلم شود. در دانشکده ما جوانك سیاه پوستی کار میکرد. و شبانه روز در آنجا خدمتکار بود و من اکثر اوقات در این گوشه و آن گوشه میدیدم. از این سیاه پوست رفتاری که با او داشتند و اعمالی که خود او برای ادامه زندگی انجام میداد نیز الهام گرفتم. سوزه اولیه رانین در ذهن داشتم. تا حدود زیادی نیز با مسائلی که این نوع آدمها در زندگی روزمره خود با آن روبرو هستند آشنا بودم. این شد که داستان فیلم پيله رانوشتم. «کینگ ویدور» مقداری ترسید. از اینکه میاد داستان در قالب فیلم آنطور که باید در نیاید و بخصوص فکر میکرد بوسه زدن مرد سیاه پوست در صفحه مقابل

اتود سعی کردم همه آن چیزهایی که موجب خستگی میشود خارج سازم و يك حالت سینمایی به آن دادم و در آن آکشن ایجاد کردم. گذشته از این فیلم من در واقع شیره متن نمایشنامه است یعنی چیزهای مهمی که مدنظر «بکت» بوده است در فیلم من وجود دارد.

● فیلم «پيله» يك فیلم خوب و بسیار روان است هم در سوزه و هم در پرداخت آن فکر و خلاقیت دیده میشود. چطور فکر ساختن این فیلم در شما بوجود آمد و تصمیم گرفتید نمائی از زندگی نیمروزه يك سیاه پوست به تماشاگر بدهید.

هریتاش - فکر ساختن این فیلم در من کم کم



هر هنرمند باید روش و طریقی را که با نحوه بیان او نزدیکتر است انتخاب کند و با آن روش بین خود و اجتماع رابطه برقرار سازد

یکی از مسائلی که در ضمن آشناسدن با هنر مدرن امریکائی برایم پیش آمد و تاحدی هم غیر طبیعی مینمود این بود که با وجود کار کردن در زمینه های مختلف نقاشی و مجسمه سازی از قبیل «پاپ» و «آپ» و «سنتیک» و «کنتیک» ایمان من نسبت به کار خودم تا حدیک تعصب بیشتر شد. این تعصب خیلی طبیعی و راحت بود ضمن اینکه یک مقدار «دگماتیسم» هم از بین رفت.

از کارهای هنری روز خوش می آمد کما اینکه در بازگشت به ایران نمونه های آن را به دانشجویان نشان دادم و الان هم در هنگام تدریس اینکار را می کنم ولی این مسلم نافی این نیست که نسبت به کار هنری خودم علاقمند نیاشم من یک «فیکورانیست» هستم و این مسئله پس از بازگشت از امریکا هم در من باقی ماند. در این مدت مشاهده کردم که در دنیای هنر همه چیز هست. هر راه و روشی در بیان می تواند وجود داشته باشد. دلم بحال هنرمندانی میسوزد که نگران آخرین حرفها هستند. و مشکوکند که در زمینه ی درست یا غلط کار می کنند. اینها نشسته اند

از اینکه کلام شما را می گسمل پوزش می خواهم ولی مسئله ای را مطرح کردید که گریبانگیر جوان ایرانی هم هست منتها با کم و بیش تفاوت.

الخاص - البته من کاری به دلیل بوجود آمدن این نهضت ها ندارم. این کار تاریخ نویسان است. احساس می کنم چیزیکه مطرح بود گرایش جوانان امریکا به شرق و عرفان شرقی و نوعی مسیحیت شرقی است. و این برای من ایرانی البته عمقی چندان نداشت. مقصود اینک برای من شرقی که از مدار محبتها و دوستیها و عشقه های حقیقی می آیم عرفان گدائی جوان امریکائی چیزی سطحی بود که با خواندن دو کتاب فلسفه چین یا هند پدیدار شده بود ولی همین توجه برای من جالب بود. یک شرقی در طول زندگی گرایشهای به غرب دارد خاصه در دوران تحصیل و کاریکه اینها می کردند درست برعکس بود. یعنی در مسیر تحصیل غربی خود گرایش هر چند ظاهری نسبت به شرق داشتند که با مشاهدات من در این دنیای تکنیک و تحت تسلط ماشین و ماشین جالب بود.

برعکس های روی دیوار باعث خنده و تمسخر تماشاگران گردد. روی این اصل داستان من رشد اما مال بقیه بصورت فیلم درآمد. و من برای اینکه ثابت کنم این داستان میتواند فیلم خوبی شود، در کلاس دیگری اسم نویسی کردم و این فیلم را خود بتهائی ساختم. یکنفر همه کارهای فیلم را انجام دادم. فیلم برداری - مونتاژ - میکس - کارگردانی و سایر امور فیلم بهمه خود من بود البته زحمت زیادی متحمل شدم. جوانیکه من یافته تاحدود زیادی همان چیزی بود که در فیلم وجود داشت. او شغلش همان بود که در فیلم بهمه داشت و مسائلی که در فیلم مطرح میشد برای جوان غالباً اتفاق افتاده بود. البته او بسیار خجالتی مینمود. و نمیتوانست جلوی دوربین کار کند. او اصولاً جوان محروم و تنهائی بود. و من با او بسیار کار کردم و توانستم

و میخواهند با معیار جهانی کار کنند. این مسئله خنده داری است من نقاش در آتلیه خود احساساتم را بیان نکنم برای اینکه معیار کار من جهانی است. وقتی می گویم همه چیز هست یعنی در نمایشگاه بزرگ شیکاگو یا نیویورک می بینیم که تابلوهای قبول شده از همه نوع هستند و می بینیم یک کار تمیز آکادمیک مورد توجه قرار گرفته است. کافی است یکی از مجلات آوانکار در ورق بز نیم و ببینیم که تنها کار مورد توجه است بی آنکه زمان وسیک آن مطرح باشد. هیچ زمانی نظیر عصر ما اینهمه ولع در پذیرفتن شیوه های مختلف نداشته است. مادر این عصر مثلاً شیوه ی «امپرسیونیسم» را تا حدود سلیقه ی عمومی و هنر کلاسیک را بخاطر تجزیه و تحلیل - هائی که کرده ایم می شناسیم و اهمیت زیادی در موزه ها به این آثار می گذاریم و حتی به هنر بچه ها - دیوانه ها - بومیها - خود ساخته ها و اشخاصی که از روی تفتن کار هنری می کنند توجه نشان می دهیم - و من واقعاً معتقدم که تصور اینکه سبکی مرده یا فلان سبک مدرن است تصور غلطی است. هر هنرمند باید روش و طریقی را که با نحوه ی بیان او نزدیکتر است انتخاب کند و با آن روش بین خود و اجتماع و بین خود و خویش رابطه برقرار سازد.

پس با این ترتیب شما به رابطه ی بین هنرمند و مردم توسط اثر هنری معتقدید و شناخت هنری شما توأم با درک مسؤولیت هنرمند است.

الخاص - راجع به این سؤال خیلی بحث شده در حالیکه نتیجه ای گرفته نشده است. ولی من جوابی دارم که شاید چندان غیر منطقی نباشد من با تمام تواضع می گویم که

هنرمند پیامبر و پیام آور زمان خویش است. او دعوی رسالت و شناسائی کلی دارد. جنوئیات را می بیند و حس می کند در چه مسیری هستند و اغلب هنرمند صدای وجدان بشر بوده و چون هیچوقت تعبیر صحیحی از هنر نمی توان کرد باید اضافه کنم که صدای وجدان بشر نبوده و نیستند به این معنا که اگر جامعه بطرف فکر گروهی رفته و به گروه دست اعتمادش فزونی گرفته تا به فرد - هنرمند فریاد تنها بودن و اینکه باید تنها باشم را زده است. دوران زیادی هنرمند توجه به فرد و تنهائی او کرده امپرسیونیست ها اشرافیت هنر کلاسیکها را که فقط در خدمت اریستوکراتها و ثروتمندان بودند شکستند و شروع به کشیدن تصاویر فقرا، نوکران، روزنامه فروشها و هر آن چیزهائی که در جوارشان بود کردند. اینجاست که باید با خستگی هنر برای هنر و هنر برای اجتماع را رها کرد. و جوابی نیمه تر برای این موضوع داد که: شاید مقداری از این و مقداری از آن صحیح باشد

● حالا که شما پس از مدت ها به خانه و دیار خود بازگشته اید وضع هنری این سامان را چگونه می بینید و شما نیکه از آغاز تحول هنر نقاشی ایران در جوار آن فعالیت می کردید حالا پس از بازگشت ثمره ی فعالیت خود را چگونه می بینید؟

الخاص - مشاهدات من امروزه اینست که توجه به هنر زیاد شده است ولی این توجه صورتی «کاسبکارانه» دارد که من قبولش دارم در حدی که بهتر ورق بز نید



چیزی که از لحاظ قدرت خلاقه در سینما وجود دارد صرفاً به خود شخص مربوط میشود و کمتر اکتسابی است



عکسهائی چاپ شده بود از یک زلزله و تصاویری از یک زن که زلزله همه چیز او را از بین برده بود، دیده میشد. این عکسها روی من بسیار تاثیر گذاشت. حس کردم اگر خودم جای آن زن بودم و این واقعه برای خودم اتفاق می افتاد چه میتوانستم انجام دهم. و حالا مساله برای زن دهاتی بود که با آنکه چیزی نداشت مجبور بود همه چیزهایش را بدهد. تاثیر تماشای این عکسها مدت ها روی من بود. این یک سرچشمه اصلی برای ورق بز نید

از او بازی خوبی بکیرم. اولین بار فیلم را در کلاس «آر تورنایت» نشان دادیم. خیلی خوشش آمد و بسیار تعریف کرد و چیزی هم در باره فیلم نوشت.

■ آخرین فیلم شما که گویا فیلم ترتان بوده در واقع بهترین کاریست که از شما دیدیم. چه شد که یکباره تصمیم گرفتید در فیلم کوتاهی مسائل جهانی و درخور اعتنای سیاست روز را عنوان کنید.

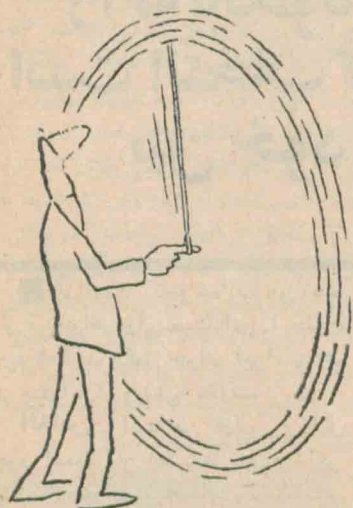
هریتاش - منشاء این داستان را میتوان از چندین جا پیدا کنیم. چندین سال پیش در مجله لایف

مرد دیگری در...

اینطور باشم. برعکس فیلم پبله رئالیست بودم و حتی برای عنوان مساله هموسکسوالیته بسیار جستجو کردم و چند هموسکسوال یافتیم. بیان این فیلم بیشتر سمبلیک و تمثیلی بود. سمبولیزم در خیلی جاها دیده میشد و قصد من همانطور که اشاره کردید عنوان مسائل بزرگ جهانی بود که همه با آنها آشنائی داریم. فی المثل صحنه آخر که پیدایش نفت و گرایش زن به جانب مرد میتواند برای من سمبول کاپیتالیسم باشد.

■ بهر حال اینطور که فیلمهای شما نشان میداد شما میتوانید خود را با محیط سینمایی مافوق دهید. البته یک توافق دو جانبه در این سینما بتوانید متمرکز باشید. بخصوص که حالا مشکل کاراندکی فرق کرده است و جای امیدواری بسیار است.

هریتاش - امیدوارم من چند داستان و طرح دارم و فعلا روی آنها و چگونگی کار در این محیط فکر میکنم. ماسفارش داده ایم که پیشرفته ترین و بهترین وسائل مختلف کار سینما را از خارج وارد کنند و بعضی از آنها هم رسیده است. فکر کنم از آینده نزدیک کار خود را شروع کنم. ■ امیدواریم از لطفی که کردید. متشکریم.



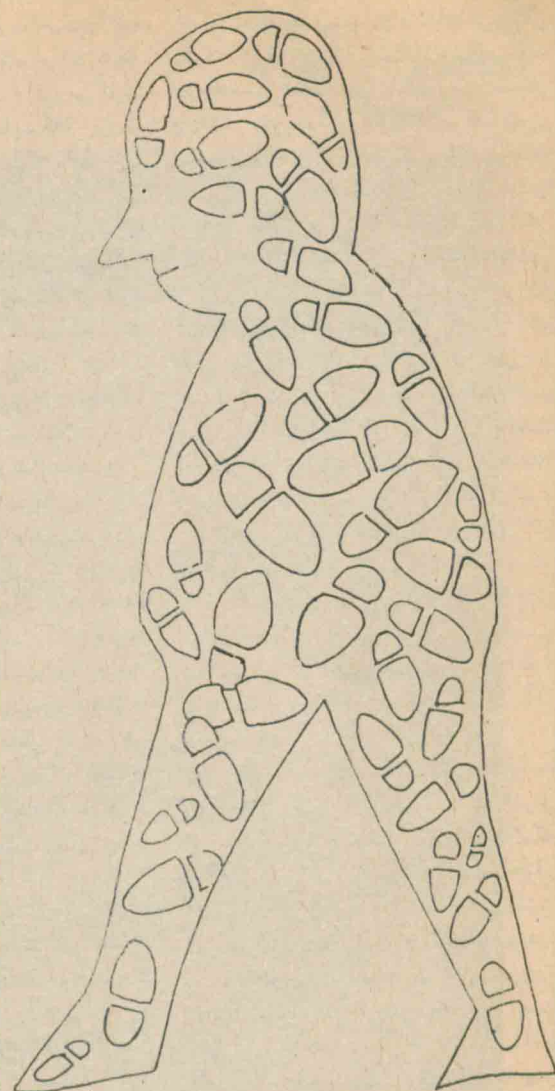
ساختن فیلم «عقل سالم» بدن سالم بود. از طرف دیگر مساله جوانهای امروزی دنیا نیز در فکر همیشه غوطه ور بود. جوانهایی که اصولا افکارشان با دیگران فرق میکند و می خواهند دنیا مال آنها باشد. این مساله در خیلی از کشورها بطور زنده وجود دارد. من برای فیلم تن خود نیز سخت به این مساله فکر میکردم که به نحوی نه تمثیلی این مسائل را عنوان کنم. همینطور من از مقابل جنگ و یقین و سیاهی های حاصله از این جنگ نیز نمیتوانستم بی تفاوت بگذرم. جنگ و یقین و کارهای احمقانه بزرگان و سیاست های پوچی که این دنیا آرام را به سیاه کاری و پلیدی واداشته است نیز مورد نظر من بود. همه این چیزها در ساختن فیلم تن من که خود میدانستم باید برتری و امتیاز فوق العاده ای نسبت به سایر فیلمها داشته باشد، دست داشتند. و حالا فیلم من حاوی همه این مسائل است، آنطور که من می بینم و حس میکنم.

■ پرسوناژهای اول فیلم شما چه کسانی هستند. آیا آدم و حوا هستند؟

هریتاش - پرسوناژهای من آدم و حوای اصلی هستند اما من شکلی مدرنیزه به آنها داده ام و با اصطلاح آدم و حوای جدیدی خلق کرده ام. این دو نفر از تجربیات خوبی که بشر آموخته است مطلع هستند و مثل آن آدم و حوای معروف، بدوی نادان و خام نیستند. این دو همه چیز میدانند و اینطور بنظر میرسد که خیلی چیزها را تجربه کرده اند.

■ دید و فکر شما را در این فیلم عملی رنم بدبینی و تلخی سابق، در بعضی قسمتها بسیار شاعرانه و تمثیلی یافتیم. فی المثل پس فرستادن دست مرد توسط قبر و اینکه در انگشتان دست مرد انگشتی است و خاک از قبول آن خودداری کرده است و یا تمثیل های دیگر مثل آن ساعت و یا قسمت آخر فیلم..

هریتاش - زمینه این فیلم ایجاب میکرد که



آدم خاکی

از: پرویز شاپور

گی باهانیبال الخاص

از نبودن توجه است. گالریها زیاد شده اند نقاشان تعدادشان زیاد شده. تلویزیون هنر را بمیان مردم می برد و همه از مردم می پند که کلکسیون داشته باشند و این ممکن است یک واقعیت تو خالی باشد ولی حقیقتی است که وجود دارد. من مشاهده می کنم که نقاشان سقاخانه ای یا نقاشانی که خط را وارد کار کردند محبوبیت اولیه خود را از دست داده اند اینجاست که من توجه مردم را به نقاشی واقعی می دانم اگر از اکثر کسانی که تا بلوهای این سبک را می بینند بپرسید چرا از این شکل نقاشی خوششان نمی آید پاسخی ندارند ولی احساس می کنند که این سبک پایان گرفته است. چرا که این سبک را با شعور و حال خاصی پذیرفتند. همه فریاد زدند سبکی پیدا شده بخصوص که این کارها در دنیا سر و صدای زیادی برپا کرد. غریبه ها با معیارهای خودشان این سبک را پذیرفتند ولی در مرکز خلق و ابداع این سبک این نا امیدی بوجود آمد. البته من این نا امیدی را غلط می دانم چرا که این سبک کاری بود که در تاریخ هنر ما جایی خواهد داشت. ولی وسعت دیدش چندان نبود که بیشتر از سه

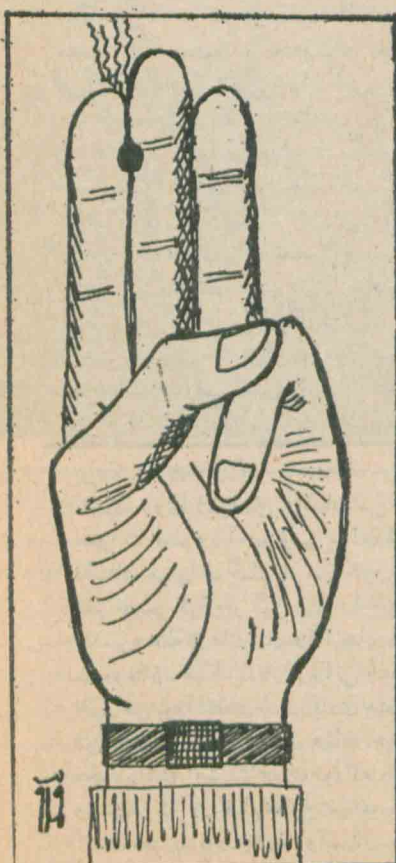
چهار سال ادامه پیدا کند و از دردهائی است که نه تنها در ایران بلکه در آمریکا هم گریبانگیر هنر است. نقاشان موفق آمریکا بیش از دوسه سال نمیدرخشدن و بدین منظور باید نکته ای را به جوانان نقاش گوش زد کنم که می خواهی چند سال دوام داشته باشی؟ هنرمند امروز در این دنیای شلوغ و پر تحرک می خواهد فریاد بزند تمام روحیه خلاقش در این مسیر می افتد که چکار کند که فریادش را زود بشنوند. اگر درست فکر کنیم می بینیم بخاطر همین مسئله زیباییها و زرنکیهای آثار سطحی است. من بسیاری از جایزه دادن را مشاهده کرده ام که بسیار وحشتناک بودند سه نفر را از نیویورک به شیکاگو دعوت می کنند. اینها با چراغهای قرمز و سبز هنر اروپا نصدا تا بلور در عرض شش ساعت قضاوت می کنند. و از میان شان صد تا بلو انتخاب می کنند و بده تا بلو در چهار پنج ساعت جایزه میدهند و البته به آثاری که کمی احتیاج به فکر بیشتر داشته باشد و عمیق تر باشد کمتر توجه —————

میشود. من نا امید نیستم چون آمدن و رفتن سقاخانه چیزی طبیعی است. سبکهای

دیگری هم می آید می رود. مشاهده می کنم خیلی از هنر دوستان ما توجه شان به هنر زیاد شده و نقاشان ما پیشرفت قابل توجهی کرده اند.

■ آقای الخاص شما فکر نمی کنید که خیلی از هنرمندان ما سخت غریزه شده اند و سنتها و معیارهای خودشان را فراموش کرده اند.

الخاص - من با فکر این که حتماً هنرمند ایرانی باید گرایش به شرق داشته باشد مخالفم کما اینکه با تعلیم روش برای هنرمند مخالفم. همانطور که گفتم هما نقدر که توجه به معیار جهانی خنده دار است توجه به معیار ایرانی نیز وضع مشابهی دارد. نمیشود به اجبار گرایش به شرق یا غرب پیدا کرد. عیبی ندارد که یک نقاش ایرانی وقتی فکر می کند بین المللی است جهانی فکر کند و یا بالعکس - البته من و شما هستیم که در صمیمیت این سلیقه ها شک می کنیم. یک ایرانی که با معیار خارجی کار می کند برای بیننده این شک را پدید می آورد که چطور این آدم اینقدر آمریکائی است. و بدین سبب شک ما هم شکی بیخودی نیست و شاید قابل توجه باشد.



«ششم می خورم که سیگار تلخه!»
از: مهدی شاپور

و حتی
بجو کردم
سمبلیک
همیشه و
ئل بزرگ
فی المثل
نب مرد

نمیداد
ید. البته
مرثمری
کرده است

و طرح
حیط فکر
بهترین
دو بعضی
کار خود
شکریم.



رهبری کار ارکستر سنفونیک مارا تکامل یافته میبیند
از اینکه بوسیله سنجری خواهد توانست کارهای
آهنگسازهای ایرانی را بیشتر و بهتر بشناسد. خوشحال
بود چه کسی شمارا به ایران دعوت کرده ؟
— مرا دستگاههای موسیقی ایرانی که از دیر
زمان شیفته آنها بوده ام طلبیده اند. بوطن دستگاهها
آمده ام تا آنچه را که در درونم از مدتها پیش می جوشیده
از نزدیک به بینم و بشنوم و بی شک این سفر من اثر
بسیار زیادی روی ساخته های بعدی من خواهد گذاشت
خوشحالم از اینکه بعد از سفرهای زیادی از
امریکا و اروپا به ایران آمده ام زیرا در اوایل
جوانی شاید بدرستی نمیتوانستم از این منبع فیض و
سرزمین افسانه ای شروهن بهره کافی گیرم. حالامیان
روح و ذهن و قلبم پیوستگی کامل میبینم شرق منبع شعر و
موسیقی بکری است و در ایران با وجود سعدی و حافظ
و خیام و نظامی و دیگر شعرای پر قدرت در صورتیکه
وسایل صحیح آموزش موسیقی نیز فراهم باشد باید
انتظار داشت که موسیقی ایرانی روزی در چار چوب
ملی و در معیارهای بین المللی هنرمندان و

خالق «شور امیروف» در ایران

من به وطن دستگاههای موسیقی آمده ام تا آنچه را که در درونم
از مدتها پیش می جوشیده، از نزدیک ببینم و بشنوم



«فکرت امیروف» و همسرش
او با اشتیاق از موسیقی
ایرانی یاد میبرد

در ایران با وجود منابع عالی اگر وسایل
صحیح آموزش موسیقی نیز فراهم شود
باید انتظار داشت که موسیقی ایرانی روزی
در چار چوب ملی و در معیارهای بین المللی
عرضه گردد.

● جدائی میان تکنیک و خصوصیات هنر
ملی کار صحیحی نیست.

سه
شنبه دهم بهمن ماه ارکستر سنفونیک تهران
برهبری حشمت سنجری کنسرتی در تالار رودکی داشت
که بعد از اتمام آن وقتی حضار برای تجدید برنامه
کف میزدند حشمت سنجری رهبر ارکستر روبه مردم
کرد و باهیجان خبر ورود «فکرت امیروف» آهنگساز
نامی آذربایجان شوروی را اعلام کرد و بافتخار او
یک قسمت از «کردی افشاری» از ساخته های او را
اجرا نمود که بسیار مورد توجه قرار گرفت. نحوه
اجرا و رهبری آنچنان پرهیجان و جالب بود که
شنونده، و خود امیروف را سخت تحت تاثیر
قرار داد. بعد از اتمام کنسرت شنیدم که یک ماه در
ایران خواهد بود، درصدد شنیدم گفتگوئی با او ترتیب
دهیم و بالاخره او را در منزل حشمت سنجری ملاقات
کردیم. صحبتش شاعرانه و شیفته صمیمیت و انسانیت
سنجری است از اینکه بعد از هفت سال نحوه اجرا و

کارهایشان آشنا شوم چون ایرانی باسم «شیخ صنعان»
مینویسم همچنین درصدد ساختن قطعه ای برای ارکستر
مجلسی هستم که آنرا به «سعدی» که کلام او خود مالا مال
از موسیقی است تقدیم خواهم کرد. همچنین مطالعه ای در
فولکلور ایران انجام خواهم داد.

بد نیست

بدانید امیروف یک سنفونی برای
ارکستر مجلسی دارد بیاد نظامی گنجوی و همشهری بودن
با «نظامی» را همیشه با افتخار ذکر میکند. از کارهایش
میپرسم در حالیکه بشدت از اینکه راجع به خودش
صحبت کند ناراحت بنظر میرسد و طفره میرود.
— در «گنج» بدنی آمده ام. در «باکو» زندگی
میکتم. معلومات موسیقی ام از پدرم که خود تارزن
بنامی بود و بعد از کنسرواتوار آنقدر در عالم
موسیقی غرق شده ام که حتی طریقه زندگی معمولی
را درست نمیدانم.

کارهای «امیروف» که معروف است و در ایران
نیز کم و بیش شناخته شده عبارتند از «شور» «کردی
افشاری» که از آثار اولیه و معروف اوست همچنین «کنسرتو
بیانو روی تم های عربی» سنفونی برای ارکستر مجلسی
«به یاد گنجوی» کمدی موزیکال (دزدان قلب ها) کارهای
امیروف و حاجی بیگ اف را میتوان اولین خدمتگزاران
ارکستر جدی و سنفونیک آذربایجان که روی پایهای
موسیقی فولکلوریک ساخته شده است دانست.

● گویانکه مدت اقامت شما در ایران کم بوده
بگوئید آیا کار آهنگسازهای ایرانی را چگونه یافته اید؟
— شاید بهتر بود این سؤال در آخر سفر از من میشد
مهمدا فرصتی که داشتم دو کارتابحال از «ملیک اصلاتیان»
«شنیده ام که از «پروانه» خیلی خوشم آمده ولی امیدوارم
تا فرصتی باشد با کارهای دیگر همکاران ایرانیم
آشنائی بیشتر پیدا کنم.

● آیا شما که روی موسیقی فولکلور کار میکنید
و آنرا اساس قرار داده اید تا با تکنیک غربی بتوانید
با تلفیق آنها موسیقی جهانی بسازید نظرتان راجع
به طریقه ای که «کمیتاس» آهنگساز ارمنی درصدد سال
پیش برای پیش برد موسیقی فولکلور ارائه داده چیست.
آیا برای آهنگسازهای جوان که در این زمینه کاوش
میکند قابل استفاده است؟

— در این مورد دو جواب دارم. اول برای اینکه
«کمیتاس» باشیم باید «کمیتاس» بدنی آمد. شاید
هرصد سال یکبار چنین اتفاقی بیفتد و بهمین جهت
صدمین سالگرد تولدش را با شکوه و جلال در ارمنستان
جشن گرفتند. دوم اینکه راهیکه «کمیتاس» بنیان
گذاشت «خاچاتوریان» از آن استفاده کرد «موسیقی
ارمنی را جهانی ساخت و این طریقه نه فقط برای
آهنگسازهای ارمنی مفید است بلکه برای
هر آهنگسازی که بخواهد از ترانه های روستائی و
فولکلور استفاده نموده و از آن جواهری بسازد قابل
استفاده است. او این جاده را برای همه ما باز
گذاشته است.

● بنظر شما چه راههای دیگری برای بشهر
رساندن استعداد های موسیقی در آهنگسازان جوان
موثر است و جوانان را چگونه میتوان علاقمند به
شنیدن موسیقی جدی نمود؟
— اول دانش و تحصیل موسیقی دوم، دانش و
تحصیل، سوم هم دانش و یادگیری موسیقی بطور جدی
در صفحه مقابل



● «سنجری» «امیروف» و همسرش - سنجری ساخته ای از امیروف را با استادی رهبری کرد



مرثیه‌ای در باد

صدای رونق با دست
وقصه، قصه، قصه‌ی آندوهیار هجرت دوست
من از تمام شهر،
از میان خین روسپیان
برای باز جستن تو
در غبار می‌تازم
وانعکاس صدای من
که باز تاب هزاران امیدخاک شده‌ست
میان بندهای اسارت
میان دست‌های شقاوت
در گلوی باد می‌شکند.

کجاست، کجاست تا که فرازد
هرای نمره‌ی دیوانه‌وار مرا
فراز سر بلندترین قله‌های طلا
دو دست استخوانی تو؟
کجاست، کجاست تا که فروزد
چراغ‌گریه‌های مرا
برستمح لحظه‌های سیاه
فروغ خنده‌ی تو؟
**
من و تو خفته بودیم، ای وای
دوست گذشت
چه سود تا که رنایش را اینک
صداها مان بر سنگ
چه سود تا که غمش را اینک
زندگی مان در تنگ
من و تو خفته بودیم،
ای وای!!
احمد وثوق - احمدی

«توای خوب من»

توای نیمه‌ی عشق
توای جاری مدام
توای قوی سپیده،
دریاچه قلم
توای خوب من
توای ماه بی بستر
توای سراب واهی
دردیده چشمانم
توای سرخ شفق
توای غروب غمگین
تنها، تو بگو
پرنده‌ای که خزان را ندیده
چگونه بهار را زیبا میداند
تو چون پرنده‌ای
در بهار عشق من آواز
خواهی خواند
و چشمانت را
بر سطح منقش قلم
باز خواهی کرد
و به درختان شهر
زندگی را خواهی آموخت
ومن نیمه،
باتو تمام خواهم شد.

(بیژن آذر تیموری)

دکتر رکنی جلیلی بدنبال آشنا

من ز شهری دور
به دیاری که در او خاطره‌ها بود مرا
باز می‌گردم
نکمه در پی هر گم شده‌ای است
و دلم منتظر حادثه‌ای

در خیابان‌ها
سایه‌ها در حرکت
مردم اینجا همه بیگانه‌اند
کوچه‌ها تنگ‌تر از پیش شده
خانه‌ها در تاریکی
صف کشیده همه غمناک و خموش
لب‌جوئی که لجن‌زار سیاهی کف اوست

من درین شهر سکوت
با همه امید
با همه نیرو
می‌نهم پای به هر کوچه
می‌کشم دست به هر دیوار
می‌گشایم در هر خانه
لیک دیوار همه سنگ شده
و زبانش نیست
که بگوید «نه کسی در خانه است»

می‌دوم در پی هر سایه
و نشان از همه کس می‌پرسم
«دوستانم کو؟»
آهنمه شور کجا رفت؟
سایه‌ها خاموشند
آشنا بیگانه است
- گفتی از خاطره‌ها
دوستان رفتند
آرزوهاشان را با خود بردند -

من که در دل بسیار
آرزو پروردم
آرزوهایم فریاد زنند
«زندگی را از نو آغاز کنیم!»
با همه نیرو
هر کسی را از نو آواز کنیم!

می‌روم در پی این فریاد
هر چه بادا باد!

موسی رضا ابراهیم زاده

خواب و بیدار

روستا در خواب و من بیدار
مردمان آسوده از رنج و غم دیروز و از اندیشه فردای خود
در خواب

آسمان صاف و زمین آرام
مرغ شب خاموش
خون من پر جوش
گیسوان هر درخت از جنبش باد صبا پر تاب
قلب خونین من از اندیشه فردای خود بی تاب
روح من بایاد تو در این شب تاریک
روشن تر ز نور ماه تاب
باغ لبهایم پراز گلیوته تردید
غنچه این عشق بادست کسی پر پر نخواهد شد.

خالق شور امیروف در ایران

فکر کنید اگر «کنسرواتوار» موسیقی نبود «فکرت امیروف» از آسمان آهنگساز بوجود نمی‌آمد. امکان دادن به جوانها تا تحصیل موسیقی نمایند و از آن لذت ببرند اولین و اساسی‌ترین قدمهاست. وقتی در زمینه موسیقی جوانی تحصیل اساسی داشت طریقه استفاده از آن را بعدا خود بسلیقه خود انتخاب مینماید و طبیعی است که هر کس بقدر استعدادش از آن بهره‌میکیرد. ● ولی جوانها نیکه گرفتار موسیقی مدرن هستند درباره آنها چه می‌گوئید؟

- جوانها آزادند راههای مختلفی را امتحان نمایند مثل ماکسی ژوپ و مینی ژوپ و مدهای زودگذر دیگر، شاید لازمه جوانی باشد ولی اساس نیست زمان تعیین کننده بسیار خوبی است و آنچه باقی میماند موسیقی اصل است.

● چه موسیقیدانهای مورد توجه شما هستند و چه کسانی در موسیقی در شما تاثیر باقی گذاشته‌اند؟
- «موت زارت» «چایکوفسکی» «راخمانینوف» «راول» «حاجی بیگ اف» «خاچاتوریان» و «بارتوک» ● بطوریکه قبلا گفتید با کارهای مدرن میانه‌ی خوشی ندارید «بارتوک» که مورد توجه شما نه‌هست در زمان خود از مدرنیستهای بنام است چگونه تفسیر میکنید؟

- اشتباه نشود آنچه من مخالف هستم در حقیقت یک نوع جدائی میان تکنیک و خصوصیات هنر ملی است که اغلب در کارهای جوانها که بمنظور تجربه علمی و آزمایش قدرت تکنیکی خود انجام میدهند از بین میرود و دست آخر هم وقتی سرشان به سنگ خورد بر میگردند.

مدرنسم به این شکل یک نوع مرض است. خوشبختانه من از عوارض آن درمان مانده‌ام. ● در مورد شوستاکوویچ چه می‌گوئید؟

- بزرگی کار او در این است که با زمان خود پیش‌رفته و درجا زده است ولی بهر حال نباید از یاد برد که هر زمان خصوصیات و ویژگی خاصی دارد شاید یکی دیگر از ضررهای موسیقی مدرن این باشد که خصوصیات ملی را در خود حل میکند و از ریشه میکند. مثلا «استراوینسکی» زمانیکه ۲۰ ساله بود و در لنینگراد تحصیل میکرد دست به چنین تجربیاتی زد ولی بعد باین نتیجه رسید که درک تکنیک مدرن برای هر آهنگساز جستجوگری لازم است ولی اساسی نیست. بهمین جهت سال گذشته در مطبوعات امریکا شدیداً به روش موسیقی مدرن حمله نمود.

تا آنجا نیکه برای من فرصت بوده و از آهنگسازهای مختلف نظرشان را پرسیده‌ام در مورد تلفیق موسیقی فلکلور و ملی با ارکسترسیون غربی گاهی بشدت مخالف بودند بعضی‌ها نیز برعکس. بنظر شما تا چه حد عملی است؟

اگر قرار باشد از تکنیک غربی استفاده نشود پس این تحصیل چه کمکی میتواند داشته باشد کسی که تارزن خوبی است اگر در چارچوب خود بماند هیچوقت نمیتواند ارزش موسیقی ملی خود را برای ملل دیگر دنیا بنمایاند اگر آنها از ترانه‌های موسیقی شرقی استفاده میکنند ما چرا از تکنیک آنها برای جهانی ساختن موسیقی خود استفاده نمائیم.

تشکر میکنم و قراری برای بعد از مطالعاتش در ایران می‌گذارم زیرا «امیروف» که سخت علاقمند به موسیقی ماست طبعاً نظریاتش بعد از مطالعه بیشتر موسیقی مانشیندن خواهد بود.

ژانف مارتینی لازاریان

غزل بازگشت

علی - باباچاهی

نام نیک

وزلف بلند...

«برای هم صدایم، هم سرم...»

وقتی تو می گذشتی،

از کوچه،

از خیابان،

- از روی مدرسه

- از روی من،

- من چشم های مضطرب داشتم.

وقتی تو باغ و رو بلند خویش،

با افتخار پالکماندن،

با اهتزاز پاکیزه بیانی،

- با گیسوی بلند

- آرام میگذشتی

بی اعتنا بدوست، بدشمن،

- من چشم های مضطرب داشتم

**

آه،

اینک من،

- سر باز بی سلاحی هستم،

- ای دوست!

برگشته از صحرای سوزان رنج

برگشته از تمامی سنگرها،

- بی افتخار فتحی

- باشانهای که زخم صدها گلوله بر آن پیدا است.

آه

اینک من،

سر باز بی سلاحی هستم،

ای دوست!

**

دلدار من!

بازوی من که زخم عمیق خنجرها بر آن پیدا است

- با اشتیاق،

مرهم بگذار

و کتف من،

که جای تازیانه صد جالادست

- با بوسه های درمان کن

ای قد بلند گندمگون،

ای یار...

**

با نامه ها که در تمامی سنگرها

- با خون و خاک و خنجر،

بنوشتم

باطنه ها که دیدم از دشمن،

- من،

آری، امید تسلیتی داشتم

آه

اینک من

سر باز بی سلاحی هستم،

ای دوست!

**

ای دوست

ای کبوتر باران گرفته

ای باران!

با آنکه زخم خنجرها بر من جاریست،

با آنکه از طلسم دقایق می ترسم

آیا امیدم جزه ای نیست؟!

آیا، تو آن شراب کهنه ده ساله نیستی؟

بانوی من!

- گلوی مرا تازه کن

من نام نیک وزلف بلند ترا،

- می ستایم.

بگو که بود که

میبرد؟

تو، چهره به مناجات می برد، برهانم!

که تاسپیده؟

که تاصبح؟

که تاطلوع نشسته است؟

سری که روی سینه ای من خفته در شمایل آهو،

نمی نهد که بخوانم

نمی نهد که بخوابم!

گلی، گلی، تو گل سرخ!

تو در دهان زمستان،

گلی! نه، بال گل سرخ...

«خود از کدام خم است این که در سبوعاری؟»

تمام فصل، سکوت است،

و در دهان زمستان فقط صدای پرستو،

- صدای اوست.

و من کلام دهانم، کلام تنهایی است

زنی که باغ تماشا است طره، طره مویت!

تو چون صدای غازی،

تو بادبان پرستو!

«بیادگار بمانی که بوی اوداری!»

درون پنجره شب که باز باز شد و ماند،

که بود؟

بگو که بود که میبرد،

میان خلوت و باران؟

کجاست نقطه پایان؟

صدایم آب طلب می کند...

تو با کلام دهانم

نمی نهی که بخوانم!

بیادگار بمانی،

بگو که بود که میبرد؟

زنی که باغ تماشا است طره، طره مویت

«چه مستی است ندانم که رو بیا آورد؟»

شقیقه می کپد از تب،

میان خلوت و باران

چه مستی است ندانم؟...

از کتاب «صدای همیشه»

آنچه در گیومه است از حافظ است.

احمد شیرازی

تمثیل

ما به تنهایی خود آویخته ایم

و سکوت

گوئی رسالت است

در چهار راهها

رسولان غریبانه

آیه های تنهایی و سکوت را

فریاد میکنند

و انبوه جماعت

غریبانه بهم می نگرند

و با سکوت

تنهایی یکدیگر را

تسلیت میکنند.

پرواز

فردا که آفتاب،

برف سپید قشنگ تورا

آب میکند.

فردا که روشنی،

میتابد از نهان.

من چون کیبوتری.

بسوی دشت سبز تو

پرواز میکنم.

شاید که نغمه ای هم،

از شادی وجود تو آغاز میکنم.

آنکه تو شاید.

شاخه ای بشوی که من

روزی برویش آشیانه میسازم

شاید تو کلمه ای بشوی که من

با آن ترانه میسازم.

شاید صدای من

در باغ خانه تو،

گلی بشود که تو آنرا

پیوسته بین دو برگ دفترت

خواهی نهاد

تا عطر خاطره افشاند.

«جلیل روشندل»

بررسی ادبیات معاصر در کنگره ایرانشناسی

● در هفته گذشته خبری منتشر شده بود مبنی بر اینکه در شهر یوزماه آینده کنگره ایران شناسی با شرکت بیش از ۳۰ تن از محققان و ایران شناسان داخلی و خارجی در تهران تشکیل میشود.

نکته مهم و جالب این خبر آنجائی بود که رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی اعلام کرد که برای اولین بار ادبیات معاصر ایران در این کنگره مورد بررسی قرار خواهد گرفت و چهره های شناخته شده ادبیات معاصر مانند «چوبک - شاملو و اخوان» و گروهی دیگر در این کنگره عضویت خواهند داشت. این خبر جای بسی خوشحالی است و در واقع هشت محکمی است بدان آن عده از ادیبان بیضه در کلاه شکسته و کهنه پرداز که بهر وسیله ای میخواهند پیش پای ادبیات معاصر سنگ بیندازند و مدام شعر و نویندگان معاصر را مورد استهزاء و عناد قرار میدهند. امیدواریم در انتخاب نمایندگان ادب معاصر دقت بیشتری میندول شود.

يك خبر و يك حاشیه

● روز یکشنبه ۱۰ اسفند ساعت ۵ بعد از ظهر شب شعری برگزار میشود که اختصاص به «احمد شاملو» شاعر معروف معاصر خواهد داشت.

این شب شعر در دانشگاه ملی و بوسیله



و عده برای چاپ مجموعه های شعر

● بعضی از موسسات مطبوعاتی در تهران مجموعه هایی از شعرای جوان گرفته و عده چاپ به آنها داده اند، ولی با اینکه مدتها از این «و عده و وعید» میگذرد هنوز خبری از انتشار این مجموعه ها نیست. ما از دوستان خود و این موسسات تقاضا میکنیم که تکلیف این مجموعه ها را بطور سریع روشن کنند و با خود شاعران تماس بگیرند، چون گویا، عده ای بعنوان «دلال و واسطه» این موسسات لفت و لسی از این بابت ها کرده و قولهایی داده اند که صد البته مسؤولین و ناشرین خبر ندارند!



مجسمه قیصر

خبر شده ایم که دوست هنرمند ما رضا اولیاء که فعلاً مقیم شیراز است. دست اندر کار ساختن مجسمه «قیصر» تحت تاثیر فیلم خوب «معمود کیمیا» است. قرار است که پس از کامل شدن مجسمه عکس هایی از آن برای ما ارسال دارد.

معیاری ها اجتماعی برای هنر

● در هفته گذشته دوست شاعر و نویسنده ما «فریدون گیلانی» سخنرانی جالبی داشت در کلوب دانشجویان که ضمن آن ادبیات مسؤول و ادبیات موظف را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در این سخنرانی «گیلانی» مسأله هنر و هنرمند را از دیدگاه تاریخی، طبقاتی و سیاسی بررسی کرد و اینکه «هنر برای هنر و هنر ما فوق طبقات، مردود است و نبایستی هنرمند را با مالا گهنری سنجید و ملاک اجتماعی را فراموش کرد. او ضمن اشاره به وضع «هنر در ایران» افزود: اکنون هنر ما فاقد محتوای فرهنگی است و ما نیاز به آن داریم که يك نهضت ضد هنر راه بیندازیم تا هنرمند در مبارزات اجتماعی شرکت داشته باشد و فقط گزارشگر نباشد!

را نداشتیم و همچنان به سلیقه آنها احترام می گذاریم.

صفحه سینمایی

احمد اللهیاری که عهده دار تنظیم صفحات هنری مجله صبح امروز است یکی از صفحات خود را به سینما اختصاص داده است و دوست ما مقصود او این صفحه را تنظیم می کند. با اطلاعات وسیعی که مقصود لودر زمینه سینما دارد امیدواریم این صفحه جای خود را در میان دوستداران سینما باز کند.

توضیح

هفته ی گذشته در گزارشی که از جلسه شعر خوانی دانشکده حقوق درج شده بود اسم محمد رضا شاهی از قلم افتاده بود. و اشاره به عده ای غیر دانشجو شده بود که می خواستند جلسه را مغشوش کنند که برای بعضی از دوستان دانشجوی ما سوء تفاهم ایجاد کرده بود. عرض شود این عده که چهره ها شان مشخص است در همه جا وجود دارند و ما از اشاره به این عده هیچ قصد و نیت توهمین به دانشجویان

موفقیت

● در این هفته مجله امریکائی «میدل ایست» که در واشنگتن چاپ میشود، به تهران رسید که در روی جلد آن کاریکاتوری چاپ شده بود از «شاعر هنرمند» جوادمجایی و در داخل آن نیز کاریکاتوری از اردشیر محض به چاپ رسیده بود. این کاریکاتورها از نشریات فارسی اقتباس شده بود. ما این موفقیت را به دوستان هنرمند خود تبریک میکنیم.

سرود خورشید



● چاپ دوم کتاب «سرود خورشید» آخرین مجموعه شعر شاعر ارزنده معاصر «محمد کلانتری» در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. محمد کلانتری را از سالهای پیش با اشعار پرا حساس و می شناسیم. آواز شاعران آگاه و متواضع و یار ماست که سخت از تظاهر و هیاهو گریزان است و در ضمن کلانتری از مطبوعاتی های قدیم است که سالیان درازی است قلم می زند و از چند ماه پیش که سردبیر مجله گرامی امید ایران شده است بر گرفتاریهای او افزوده شده و رتق و فتق امور مجله فرصتی برای کارهای هنری او باقی نگذاشته است به همین دلیل چاپ دوم «سرود خورشید» که قرار بود چند ماه پیش منتشر شود به تعویق افتاد. در دوره اخیر مجله امید ایران که به مسؤولیت کلانتری منتشر می شود ذوق و درایت «پیروز» کاغذ چشمی خورد. از این شاعر ژرف بین در سالهای گذشته

دانشجویان این دانشگاه ترتیب داده میشود. ضمناً آقای احمد سروش رضی الله عنه که از جهاتی به ایشان ارادت داریم مقاله ای نگاشته اند که ایشان را شاعر نمیدانند و بعنوان جاودانه شاعر معاصر قبول ندارد!! آقای سروش قبلاً در مقاله دیگری «نیمه» را نفی کرده بودند، ایشان ظاهراً میخواهند چند سالی که دور از فعالیت مطبوعاتی و مشغول استراحت بوده اند و در عالم «رویا» میگذرانند در سالتی هم در این زمینه داشته باشند. واقعاً که جل الخالق!



ظاهراً انتشار يك مجموعه شعر به ایشان اجازه داده است که ادعای و در عالم «رویا» میگذرانند در سالتی هم در این زمینه داشته باشند. واقعاً که جل الخالق!

دزد زدگی

● دوست نویسنده ما «خانم ژانت لازاریان» این او اخر مرتب بدبیاری میاورد، دو هفته پیش دزدی به آپارتمان اوسرك کشید و با دست پر رفت به امان خدا... و اثری از جناب دزد نیست که نیست... و هفته گذشته نیز اتومبیل وی را جلوی درمجله فردوسی کاملاً لخت کردند... و باز هم شکایت و لابد همان

نتیجه ای که از «شکایت» اولی گرفت...؟! علی ایحال امیدواریم که دیگر دچار «دزد - زدگی» نشود گویا که بقول خودش دیگر چیزی ندارد که «دزدهای تهرانی» آنرا بربایند.

نمایشگاه

● در این هفته نمایشگاه آثار نقاشی «علی اصغر قره باغی» در گالری مس با حضور عده زیادی از علاقمندان گشایش یافت. این نمایشگاه از سوم تا دوازدهم اسفندماه دائر خواهد بود.



هدایت و بکت

● بنا به خبر رسیده از شیراز هفته گذشته يك جلسه سخنرانی در خانه فرهنگ این شهر ترتیب داده شده بود که آقای میرشفیعی دانشیار دانشگاه پهلوی تحت عنوان «مقایسه بوف کور صادق هدایت» و «مالون میمیر» ساموئل بکت سخنرانی جالبی ایراد کرد که مورد توجه قرار گرفت. از آقای میرشفیعی تقاضا میشود متن سخنرانی خود را برای ما ارسال دارند.

تماشاچیان کانون فیلم

زبان فیلم برای خیلی‌ها قابل فهم نبود صرفاً بدلیل «استوبیزم» و ایجاد گردش در دالان خودنمایی بیشتر تمام صندلی‌های سالن در هر سه سانس پر میشد که حتی مجبور شدیم سانس چهارمی هم به برنامه‌های نمایش کانون فیلم اضافه کنیم.



در این هفته اظهار نظری چاپ شده بود از آقای «فرخ غفاری» در مورد تماشاچیان شبهای نمایش کانون فیلم و گله از منتقدان سینما که به تیراز پرویز دوائی دیگران چندان الفتافاتی به این برنامه‌ها ندارند در مورد تماشاچیان گفته بود:

تعداد تماشاگر فیلم «خانم کاملیا» اثر کوکوکو شاهکار تاریخ است بجای ۱۱۷۰ نفر فقط ۳۵۰ نفر بود همین‌طور فیلم «پو» محصول ارمنستان شوروی که از نظر هنر پیشه و موزیک مردم و کلیه تماشاچی‌ها را متعجب ساخت فقط ۱۹۰ نفر به تماشايش آمدند ولی وقتی اثر آنتونیونی و فلینی و پازولینی بمعرض نمایش گذاشته شد با توجه باینکه

نمایشگاه نقاشی کودکان

● اخیراً توجه شایانی به نقاشی کودکان مبذول میشود و کودکان تشویق میشوند تا از این سنین در زمینه کارهای ذوقی فعالیت کنند و بهمین منظور موسسه «فرهنگ کودک» نمایشگاهی ترتیب داده است از آثار نقاشی کودکان که در آن حداقل ۱۵۰ نقاش شرکت داده شده است. این نمایشگاه روز دهم و یازدهم در تالار فرهنگ دائر خواهد بود.

و شب به ستاره ...

در کدامین

شب کهکشان

ستاره‌ای خواهد درست

که من

جاده آن نباشم؟

و در کدامین

ابتدا

روخانه‌ای نخواهد دانست

که

تو

بر آئینه

پانمیگذاری؟

توسر اسر پاکی را

از دستهای خود

جاری کن؛

تا اندیشه کهکشان

بیغبار شود ،

و شب

به

ستاره

سلام گوید !

اسمعیل شاهرودی (آینده)

نمایش فیلم در دانشگاه ملی

● گروه هنر سینمای دانشکده معماری دانشگاه ملی بسرپرستی عبدی‌رود افشان در سال جاری نیز اقدام بنمایش بهترین فیلمهای اروپا در دانشگاه ملی کرده است. فیلمهایی که از آغاز سال جاری نمایش داده شده‌اند عبارتند از: پیر و دیوانه از پیترو جرمی ارفه‌سپاه «مارسل کامو شعله فرار» لوئی مال ملاقاتیان شب جمعیت از فردریک رینهالت و فیلمهای «بنام قانون» از پیترو جرمی، حادثه از آنتونیونی، ماماروما وانجیل متی از پازولینی نیز تا پایان سال جاری هر هفته روزهای چهارشنبه در دانشگاه ملی نمایش داده خواهد شد.



موفقیت «گاو» و اظهار نظرها



● فیلم «گاو» همچنان که انتظار میرفت با استقبال بسیاری از علاقمندان اینگونه فیلم‌های فارسی‌روبروشد و مقالاتی در تایید آن به چاپ رسید از جمله «هوشنگ حسامی» در «کیهان» و «هوشنگ کاوسی» در «کیهان» و نظریاتی از هنر پرداز یوش در تلویزیون.

گویانکه شایع بود که یکتوع جبهه‌بندی خاصی در این مورد علیرغم فیلم قیصر بوجود آمده است ولی بسیاری از کسانی که هر دو فیلم را دیده‌اند، بدون حب و بغض هی دورا تایید کرده‌اند و راهی برای بوجود آمدن فیلم ایرانی. از جمله «فریدون رهنما» نظر داده بود که فیلمی است «دور از راه و رسم فیلم فارسی» که تفاوت میان فیلم فارسی و فیلم ایرانی برای همه روشن است. ... و دلیل دیگر پذیرش این فیلم را «موضوع دور از عادت» های چند سال اخیر در موضوع‌های تئاتری و سینمایی و دور از مملودرام‌های بظاهر تراژدی و دور از امر و نهی موعظه‌یی بظاهر اجتماعی دانسته بود و دیگر اینکه فیلم غربی نیست و وصله‌هایی از چند فیلم یا فقط معرکه‌گیری یا خرد جالی و اندیشه در کار است و از همه مهمتر کوشش تامقام تصویر فیلم گاو تخدیر نمی‌کند. به شکل‌های امروزی کار تهیه فیلم مستقل یا آزاد جهان نزدیکتر است. و حتی دور از «ستاره‌سازی» که بدبختانه یکی از بایستگی‌های کار فیلم شده است.

خلاصه از فیلم‌های بسیار نادرست که در وجود آنکس که هنوز کلمه فرهنگ و تمدن ایران پریش بی‌اثر نیست. ایجاد شرمندگی نمی‌کند. علی‌ایحال نمایش «گاو» با موفقیت ادامه دارد و امیداینکه این فرصتی باشد برای سایر کسانی که بتوانند در این زمینه ذوق آزمائی کنند و تهیه کنندگانی که با جرات بیشتر در این راه گام بردارند.



لکه ابتدال بر دامن شعر منوچهر آتشى

تخیل شاعر قدرت اولیه اش را از دست داده، تکنیک او بحال نزع افتاده، اندیشه سر از کلی بافی در آورده و انرژی هیجان انگیز و اعجاب آور شاعر از دست رفته است

● شعر ردیف کردن، تعداد عمل یا حالت بی رمق و بی خون آنهم در قالب کلماتی بسیار ناشیانه، نیست.
● در آتشى يك روحیه سهل گیر و آسان پسند هست که برای شاعر درجه يك، نفس ابتدال می تواند باشد.

دکتر رضا - براهنی

لکه

ابتدالی وجود دارد در شعر منوچهر آتشى که هر روز بیش از پیش گسترش پیدا می کند و اگر کسی قدم اولیه را بر ندارد و باو هشدار ندهد، ممکن است آتشى بزودی در شمار شاعران درجه سه در آید چرا که از «آواز خاک» تا «دیدار در فلق»، خواننده شعر باین نتیجه می رسد که تخیل آتشى جز در موارد نسبتا کمیاب، قدرت اولیه را از دست داده، تکنیک در بعضی مراحل بحال نزع افتاده، اندیشه سر از کلی بافی در آورده، و خلاصه، آتشى آن انرژی هیجان انگیز و اعجاب آور شعری را تا حدودی از دست داده است، بدون اینکه حال و هوا و لحن شعرش روی تثبیت ببیند، سبکش در عمق و در شفافیت ثبات

واقعی یابد و شهادت قابل توجهش در تصویر سازی طبیعی تا مرز يك بیشش تصویری از طبیعت، اوج یابد. آتشى جز در موارد ناچیز، آن جنون محتشم حماسی را از دست داده است. برای جنون محتشم حماسی در گذشته - مثلا در همان «آواز خاک» نوعی تلقی تصادفی از تصویر سازی حاکم بود، طوری که انکار شاعر با دهان کف کرده تصاویر نیمه مند شعری را بیرون می ریخت و این تصاویر، گرچه نه در شکل ذهنی بسیار منسجم، دستکم در هاله ای از استحکام با یکدیگر خلوت می کردند و از نوعی تشخیص شکلی برخوردار میشدند. از آن جنون محتشم در «دیدار در فلق» بقایایی هست، ولی این بقایا در مقابل آن لکه ابتدال که گاهی حتی رنگ سوزناک رمانتیکی هم دارد، بسیار نادر است. مثالی می دهیم از آن جنون محتشم حماسی از همان بقایای جنون در «دیدار در فلق» تا بعد مثالهایی بدهم از گستردگی آن لکه ابتدال:

نیز از سبز ساحل رود
در خواب بود
شب بال باز کرده بر بادیه
تصویر ماه بدر، مبهوت
مانند شیر دیده گوزنی
در آب بود

شب، بال باز میکرد از دشت
آب فلق روانه در بوته زار خشک
آهو چمان به گلگشت.

شب بال باز کرد
ما بار باز کردیم
نیز از رود را - با هایه
از وحشت گراز کردیم
و قوچهای وحشی
- از آن خور رمیده
با بانگ بوی ما به مراتع
باز آمدند

صیادهای چابك «چاکو تاه»
هر ساله، سالروز نخستین آواز کومه را
به شکارنی می آئیم
اینك اجاق هامان. که دشت را
در گرگ و میش صبح مشبك کرده.

آتشى، شاعری روستائی است بر کنار
بادیه از يك سو و دریا از سوی دیگر:
«تصویر ماه بدر، مبهوت» مانند شیر دیده
گوزنی/ در آب، و دشت مشبك شده در گرگ
و میش صبح بوسیله اجاقها» اوج تصویر
سازی آتشى است و این تصویر سازی
حقایقی هستند که بنیادشان بر واقعیت
ملموس از زندگی خود شاعر گذاشته شده،
در آنها اعجاب انگیزی تمام هست، چرا
که شاعر تصویری از درون حسیت خواننده
در اعماق ذهنیتش رها می کند و حس زیبا
شناسی خواننده - آن زیبا شناسی متکی
بر واقعیت - با يك غنای دید آشنائی پیدا
می کند و در عین حال، قدرت قضاوت از
خواننده گرفته نشده است، یعنی به ناگهان
آتشى نخواسته است مقداری نتیجه گیری
فکری و فلسفی و اجتماعی هم بکند،
همانطور که در بسیاری از قطعات» دیدار
در فلق» کرده است.

«پاداش ها»، یکی دیگر از شعرهایی
است که در آن جنون محتشم حماسی
در اختیار تغزل است. تغزلی حماسی - و
بدون شك آتشى میتواند از این نوع
شعرها بیشتر بیافریند، بجای اینکه
بگذارد این لکه خاکستری ابتدال، در
گسترش خود از حماسه اجتماعیات
درجه سه بسازد و از تغزل، رمانتیسمی
سوزناک، اتفاقا هرگاه آتشى از آن دید
حماسی دور میشود و تغزل خود را به سطح
بسیار نازلی از رمانتیسم بازاری پائین
می آورد، لفظ نیز آن حالت لهله و همه
حماسی خود را از دست میدهد، و شعر بدل
به احساساتی شدنهای نوبالغان تازه
وارد عالم شعر شده، می گردد مثالهایی
می دهیم:

دیگر
نام ترا تمام درختان
گاه بهار زمزمه خواهند کرد
و مرغهای خوشخوان
صبح بهار، نام ترا
به جوجه های کوچک خود یاد خواهند داد
از غزل کوهی»

ولی دیگر دل، آن دل نیست
ولی دیگر دل، آن نان تنور گرم و خوشبو
نیست

که روی چاشت بند باز یارانش توان پیچید
که پشت باز یاران را تواند قوتی بخشید.
(شروه ص. ۹۶)

توهم رفتی؟
کنار قریه های آشنا، بیگانه بگذشتی؟
واز چاهایها از دلوهای سبز آب سرد
نوشیدی؟

و دخترهای بازیگوش
چونوت را به سنگ هایهو بستند؟
و در احساس مرغوزی
نشد پای گریزت، یکنفس سنگین؟

این قبیل قطعات را هرگز نمی توان
بحساب شعر گذاشت. شعر ردیف کردن
تعدادی عمل یا حالت بی رمق و بی خون
نیست، آنهم در قالب کلماتی که بسیار
ناشیانه کنار هم چیده شده اند. آتشى،
گویا، تصویری کند که اگر کلماتی از قریه
وده و کویر و بادیه و اسامی اشیاء و حالات
طبیعی و اشخاص محلی را بیخود و بیجهت
وارد شعرش کند، شعرش يك اصالت
جغرافیائی پیدا می کند، در حالیکه باید
بداند که فقط دیدنی نافذ و کاری، وزبانی،
منجسم و محکم، و تخیلی جامع و در
برگیرنده، می تواند در کنار اصالت هائی
که مقدم بر هر نوع اصالت جغرافیائی
هستند، اصالتی از نوع جغرافیائی را هم
تأمین کنند. شعر چاهی است که شاعر در
خود، در طبیعت و در زبان می زند و باید
در هر رگه و لایه و قشر آن، هم خود
شاعر وجود داشته باشد، هم طبیعت و
هم زبان خاص شاعر. تخیل شعری،
چیزی نیست که همه چیز را يك يك در
جلو چشم آدم بگذراند، این کار نثر است
و آتشى گاهی عملانظم درجه سه می سراید،
مثلا در همین دو سه نمونه بالا. تخیل
شعری، دایره ای بوجود می آورد که در
آن محاط از محیط، متن از حاشیه و
درون از برون شناخته نشود و محتوی
آنچنان در شکل و شکل آنچنان در محتوی
غرق شود که کسی نتواند این دورا از
یکدیگر جدا کند در حالیکه در اغلب
شعرهای «دیدار در فلق»، میتوان هر مصرع
را به نثر، به نظمى از نوعی دیگر نوشت،
بدون آنکه خدشهای به آن عمل و یا
حالت خاص که آتشى دنبالش هست،
وارد شود، اینهمه ناشی از عدم وقوف
آتشى به هنر شاعری، نیست، چرا که او
در بعضی از قطعات گذشته و در آن
قطعات ناب و نادر در «دیدار در فلق»
نشان داده است که هنر شاعری را بالفعل
می داند ولی در آتشى يك روحیه سهل گیر
و آسان پسند هست که برای شاعر درجه
يك، نفس ابتدال می تواند باشد. اگر
آتشى می توانست این روحیه سهل گیر و
آسان پسند را در خود بکشد، به آسانی
از شعرهای بلندی چون «گرمین مسیح
بودم»، «بادو ستم، آن نزن قدیمی»
و «چند و چونی با فایز» و شعرهایی از قبیل
«شروه» دوم - که بساعدی تقدیم شده -
«کاغذ» واز «سخنی، فتوائی» و چندین
شعر دیگر چشم می پوشید. عیب زرگ
آتشى در این است که سخت بیحوصله شده و
شعر را تمام کرده یا تمام ناکرده، رها می کند
در صفحه مقابل

در بینهایت

در بینهایت همه فصلها
سوسنهای وحشی
- واژه‌های صداقت و پاکی -
نگاه آبی آسمان و دریا را
به سرتاسر دشت
میهمان کرده‌اند

پنداری
هر سوسن
تقاطع يك موج و
يك ستاره است

سوسنها ،
همه

نطفه‌های آبی
تلاقی آسمان و دریا...
**

با من بیا
با من بیا به دشت سوسنهای وحشی
به دشتی
که حفاظ گاه

هیچ خرمن رسیده‌ای
نیست

دلهره بی‌نایی

- و از این دست،

بی‌ایمانی
نخواهیم داشت !
(چرا که موشها ،

همه
برای جوییدن ایمان غله‌داران
انبارهای غله را
به کمین نشسته‌اند.)

با من بیا
با من بیا ای نهایت پاکی
و ذهن دامن کودکی را
پراز خاطر موج ستاره
کن

بیا ، بیا ، بیا
تا اندیشه آبی دشت را
با طنین شاد قدمهایمان
مشوش کنیم

و دریا را
موج تا موج
و آسمان را
ستاره تا ستاره
بچینیم

خانه شهری ما
بوی دود و نفت میدهد
و باغچه‌اش
انخلتی ژرف ،
- شگرف سرشار است !

ای یگانه مهربان
آه ای مهربان یگانه
با من بیا
تا صداقت و پاکی را بخانه ببریم و
باغچه خشکیده خود را
پر از موج ستاره کنیم
- و شادمانه به تماشا بنشینیم -

آنك !
ما ،
در بی نهایت همه فصلها هستیم
و ركن آب و هوا را
درون باغچه خود
کاشته‌ایم .



جنگجویی خسته در میکوبد

۱
در حدود واهی نور
بر وسعت متن‌ها
گل آفتاب گردان به جستجوی خورشید بود

۲
شنای سرخ
- تعبیر تبخیر عطشناك دریا -
ستاره را در کویر میسوخست

۳
در تعقیب تابش آفتاب
بر امتداد جاده
راهیان مردار

۴
این لاشه‌های عظیم انسانی
طعم خون و گوشت
در بخار تفتان بوده .

۵
اغتشاش گیاهی در پیاپی کرانه‌ها .
و تهاجم چرخها
- چرخش مجسم سپال -
که جاده رامیکریزانند...

۶
و جمع روان سنکریزه‌ها ،
طلاوت شیرین ماه
ماه بزرگ خاوری

۷
تو اینك بر من گو
ای خورشید در دستهای نجیبیت پنهان
ای ماه درشیا چشمه‌ای تابان
جاده بر کدامین خانه سر میساید
بر کدامین در ؟

۸
گوش کن دل در سینه‌ات آیا
در تپش نیست ؟
جنگجویی خسته در میکوبد

«بهرادگری»

برف

کسی در کوچه‌های قریه ، میگرید
- «وزرای ۱» حسن
مردمست
اسب چابکش در «هن ۲» گودباغ
فلتیده‌ست

فرو افتاده سقف خانه‌ی «یحیی»
«نفار ۳» سریناه روزهای گرم «موسی» نیز
افتاده‌ست
کنار حوض سیمانی زن همسایه
میگرید .

دیشب برف باریدست .
ما ، در خواب شیرین غوطه و ربودیم
که این نامزد ، از دیشب فرو بارید
کسی هرگز ، نمیداند .
چه کس خواب بهاران را ، بهم آشفت
چه کس از ناف تار آسمان شیر سپید بری را
دوشید !

سکهای ملوس قریه را ، تاراند !
«وزرای» حسن را کشت
اسب چابکش را . نیز
که در ایام کشت و کار
همدوش و برادر بود
مادر خواب شیرین غوطه و ربودیم
که این - نامرد ...
**

اینك بامداد سرد .
و بر تصویر پرده‌ای بادعاصی و لگردد .
صدای (یا علی) ، یا (فاطمه)
در کوچه‌ها سرشار

و می‌ماند ، من و
يك روستا اندوه و
درد و درد

علی اکبر - مهجوریان

۱ - سوزا - گاونر
۲ - هن - خندق‌هایی که اطراف باغ‌ها می‌کنند
۳ - نفار - خانه‌های آلاچیق مانند‌ی که بر روی پایه‌های بلندی
از چوب می‌سازند .

آتش گاهی يك روحیه امل دارد که در برابر
بینائی و خلاقیت شعر ، دیوار محکمی
می‌سازد و نمی‌گذارد که شاعر آزادانه در
اعماق تخیل خویش غرق شود . فقط يك
روحیه امل می‌تواند بگوید «در دامن از
مسیح سنگین تراست» ، فقط يك شاعر
در جهسه می‌تواند بگوید : «باد گرم نفس
من ساقه‌ی بازوی شفاف ترا می‌آزرد» ؟
و فقط يك شاعر احساساتی سوزناک می‌تواند
جمله بی‌اعتباری چون «شب شکوفه کرد»
را که خواننده را بیاد نویسندگان
احساساتی می‌اندازد ، سه بار در يك مصرع
برای ایجاد تأثیر در خواننده تکرار
کند . در آتش روح حماسه نباید بمیرد .
نباید آتش بگذارد که آن لکه ابتذال
بیش از این بسوی سایر امکانات شعریش
هیجوم ببرد و تمام روحیه‌های زنده‌اش را
تسخیر کند .

در ضمن آتشی می‌خواهد با شعرش بین
روستا و شهر ، بین بادیه و آبادی ، بین
بوشه و تهران ، يك رابطه تصویری عاطفی
ایجاد کند . بیشتر با این مضمون که :
تهران دارم از پدر می‌آورد ، بوشه !
کجائی بدادم برس ! آتشی کاملاً حق دارد
که این نوستالژی را داشته باشد و آنرا
عزیز هم بشمارد ، ولی آتشی نباید مصیبت
های فردی و بر خود مسلط نبوده‌های
فردی را بحساب تباهی‌های مسلط بر خود
بگذارد . هر کسی که از روستا و شهرستان
وارد تهران می‌شود ، ممکن است در شرایطی
دچار نوعی «مکالومانی» یا «خودکنده‌بینی»
بشود ، بدلیل اینکه در شهرستان یاد کرده برای
خود آدمی بوده و در شهر بزرگ ، آدمی به آن
بزرگی نمی‌تواند باشد . موقعیکه روستائی
یا شهرستانی ، پاسخی از خلق الله تهرانی
در مقابل این ولع ناشی از مکالومانی
نمی‌شود ، یا راهش را میکشد و می‌رود تا
در ده و شهرستان آقا بالاسر نداشته باشد ، یا
در شهر بزرگ می‌ماند و اخمو و عنق و
پر توقع بار می‌آید . آتشی ، میان رفتن و
ماندن مرد دمانده‌است ، بدلیل اینکه
تهرانی جماعت ، هم تا حدود تحویلش
گرفته‌اند و هم از خود رانده‌اند ، هم از
آن مکالومانی استقبال کرده‌اند و هم در
برابر آن ذهن کجی کرده‌اند . تصویری
که گاهی از این بابت آتشی از طریق شعرش
در دامن ایجاد می‌کند ، تصویر مضحکی است ؛
گاهی آتشی را بصورت دهاتی عصبانی و
عبوس و قد بلند می‌جسم می‌کنم که روی
اسبی بلند ، کجکی نشسته است و از سر چهار
راه اسلامبول بطرف میدان سپه حرکت
می‌کند ، تنها بدلیل اینکه هم میدان سپه
نسبت به چهارراه اسلامبول ، جنوبی است
و هم بوشه . آتشی اگر خود را به فرهنگی
غنی مجهز کند ، میتواند هم آن مکالومانی
را رها کند ، هم بهشتی درباره رابطه روستا
و شهر و شهرستان و تهران پیدا کند ، و هم
بسوی تشکل بیشتر شعر که لازم‌هوشم
عالی است حرکت کند و آن لکه ابتذال
را هم از دامن شعر خود بشوید . ●●



اهل کتاب

● دکتر سیدعلی اکبر حسینی که از اساتید دانشگاه پهلوی شیراز است کتابی تالیف کرده بنام «تفکر خلاق، هدف غائی تعلیم و تربیت» - که در نوع خود کتابی تازه و در آن آزدیدی عمیق به بررسی مسائل خاص تربیتی و ویژگیهای آن در شرق توجه شده - نویسنده ابتدا درباره ماهیت تفکر و اندیشیدن بحث کرده و سپس روش تفکر تاملی در تدریس، زمینههای فرهنگی و فلسفی مردم ایران، تعلیم و تربیت در ایران و در انتهایم معرفی و اعمال روش تفکر تاملی در نظام آموزشی ایران - مورد مذاقه و بررسی قرار داده است. در این کتاب بخصوص روی عنصر عقل و تفکر در روابط انسانها تکیه شده و نویسنده آن آوردن مثالهایی نیز در این مورد بهره گرفته است.

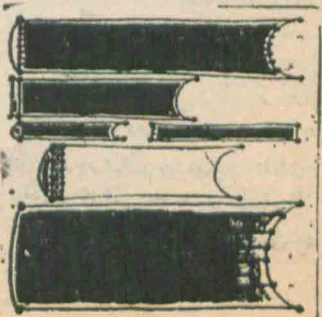
بهر حال کتاب برای کسانی که با مسائل تعلیم و تربیت سروکار دارند بسیار مفید است.

● برای اهل قلم نام مسعود فرزاد نام آشنائی است. او سالهای پیش هم - راه صادق هدایت تحول بیسابقه ای در نشر فارسی بوجود آورد و اکنون که در مقام استادی دانشگاه پهلوی است دست از تبعات و تحقیقات خود بر نداشته است. و نمونه اش کوششی است که برای شناخت حافظ می کند و اینکه غزلیات و اشعار اصیل او را باز شناساند. او کتابی تالیف کرده بنام «جامع نسخ حافظ» که انتشارات دانشگاه پهلوی آنرا منتشر کرده است.

کتاب دارای یک مقدمه - سه بخش - پنج ضمیمه و دو فهرست است. در مقدمه کتاب «فرزاد» اشاره کرده است که: نزدیک به پانصد و هشتاد سال از مرگ حافظ گذشته و در طول این مدت متن اشعار او دستخوش همه گونه تصرفات عمدی و سهوی گردیده است. این تصرفات از همان اوایل شروع شده و حتی قدیمترین نسخ دیوان از آن مصون نمانده است.

سپس اغلاط هفتگانه ای را که در اکثر دووین وجود دارد می شمرد و تمام نسخی را که از دیوان حافظ بجا مانده بررسی کرده و اشعار منسوب به حافظ را از اشعار اصلی جدا کرده است بهر صورت کوشش مسعود فرزاد درخور تقدیر است. و اینکه کم پیدا میشوند محققینی که مثل او سالها عمر خود را صرف يك کار عظیم تحقیقی نمایند.

● از جمله تالیفات دیگری که از طرف انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز منتشر شده است یکی «تمدنهای پیش از تاریخ» از دکتر حسن خوب نظر - استاد تاریخ تمدن این دانشگاه است. در این کتاب دورانهای مختلف زمین شناسی، عصر پیدایش فلزات - منشأ انسان - تغییر انواع در طی قرون، نژادها - تمدنهای اولیه - و اعصار مختلف تمدن بشری - بررسی شده است. در این کتاب همچنین افسانههای مختلفی که درباره پیدائی بشر از طرف ادیان و مردم مختلف آورده شده مورد غور قرار میگیرد و آنچه که از این افسانهها به حقیقت نزدیکتر است جدا شده است. این کتاب دارای نثری شیرین است که باعث میشود خواننده از این مطلب تحقیقی خدا کثر بهره را بگیرد.



ای زیباترین

برای همه رنگها

سنگی نیست

سنگها سفید، سرخ

و رنگها در آسمان بی نهایت اند

بزمین بیا،

ای سرگردانی اتر واهای من

و آسمان را فراموش کن

که در قوس قزح

رنگهای نشناخته رامی بینی

چه دلگیر بود،

چه دلگیر است.

آبیهای فیروزه ای

که محاط بر آسمان می شدند

و تمنای من،

در اتر واهای ازلی من سرگردان بودند.

چه دلگیر بود که رگهای من

آبیهای آسمان مقدونیه بود

و زمین زیر سایه ابریش

همواره به گذشت ادامه میداد

زیباترین!

به چشمهای اعتماد مکن

که اصلت مکیده شده تاریخ است

فرود آی!

بر گلبرگ گلی که در ازل

دنیا را خندیده بود.

و دستهای مرا بنوش

که صافیه مرا محکومند:

وزنان مقدونیه

در چشمهای من،

شیر آهوانشان را میدوشیدند

هرگز،

هرگز فرو نریخت

و فراموش نکرد،

که سر نوشت.

پایان ازل است

که دلم سخت بسته آنست

زیرا که،

زیر دریاها، زیر آبهار شکافته اند

و زیر آبهار - فیروزه ای های آبی

جهت امواج را بخاطر می سپرند

مرا به سرزمین مردان تنها ببر

ودلم را بفشار

ودلم سخت را بفشار

که عهد عتیق دلم

غزل غزلهای سلیمان را

فراموش نکرده

میدانم که عطف و تمیق چشمهای تو

دلم را فشرده گذشته ها میکند

و گذشتن از گذشت گذشته های

گذشته؟

صداهارا خاموش کن

که آسمان آوازه های آبیش را

بالبهای هیجده ساله من میخواند

ودلم، آه معراج.

فرود آی!

و خوبیهای آسمان را

بگناه ملائک ببخش

که کبیرترین لعنتهای زمینم

ای زیباترین!

گیسو انم را شانه کن

و مرا در گلدان نود ساله ای

بکار

من ترافرا خواهم گرفت

که آبیهای فیروزه ای مرا

آسمان سخت محاط است

و سلامهای من، آه

تنها ترین رنگهایند

من در سپیدها، نطفه بستم.

جامه دلم سیاه است.

نگاه کن!

دشتهای سبزهای خشکیده

خرمنها، زردهای سوخته

و دل توستگی ترین بیرنگهاست

استفاده های سبز زمین را

فراموش کن،

و در آینه مکدر دل

هفت بار نام مرا تکرار کن

که سرخی ها،

گونه های بیرنگ امیران باستانی

تاریخ منند

نه، نه، نه

و (اگر هزار باره هم آغاز کنی)

من خم میشوم

و زمین سبز خواهد شد.

من تمام شوم.

و شیرنگی چشمهای من

زیر ستونهای تاریخ گریه میکنند

آه...

که پاک، باخته را دانستی ها،

ملالی نیست.

آیا در این سرزمین؟

نه، سر فرازندگان خاک این بی خاک

آه... کدامین خاکند؟

و جمع میشود،

عنکبوتها در دل تاریخ

تارهای خویش را میکسند

زیرا که، اسارت

اسارت اسیران است

و فریاد فاتحان؟

گوش را بزمین ببخش

زیر خاک، خاکست

و فراموشی،

اما افسوس که این چرکین زخم

خورده دل من

فراموش نمی کند

بیایید! بیایید!

ای سرداران فاتح زمین

غلاف دورا فکند.

که خون نامردیها بتان

هماره شرمند تاریخ است

دیگر صدای قدرتیها بتان خاک را

طوفان نخواهد کرد

خم شوید! شکوهمندیان حقیرتان

میکند

افسوس که پشت این خاکها فقط

خاک است.

درافق دید،

حتی نشانی دیگر ز جمشید نیست

جام را بنمای!

و آبگینه دلم را بشکن،

که غبار فراموشی،

بر جهان غایت بنشسته

و رنگها،

در بی نهایت آسمان شناورند.

زیباترین!

فرود آی!

و این دل زودبخش را بردار

که میترسم،

که قرن من هنوز آستین زمان دیگر

است

پروانه مهیمن

نیش فیشر آباد.

● مس: نمایشگاهی

از آثار نقاشی علی اصغر

قره باغی از سوم اسفند ماه

در گالری مس برپا شد -

خیابان پهلوی مقابل سینما

آتلانتیک کوچه هراز.

● سیمید: آثار نقاشی

چندتن از نقاشان جوان در

این گالری که در چهل متری

کریمخان زند خیابان

سنائی قرار دارد بنمایش

در آمده است

در آمده است. جای گالری

چهل متری نواب نرسیده به

میدان کندی.

● جوانشیر: نمایشگاهی

از آثار ایرج جوانشیر در

این گالری که در جاده قدیم

شمیران نرسیده به سهراب

تخت جمشید کوچه زرین

قرار دارد برپا شد.

● بورگز: آثار

نقاشی چندتن از نقاشان

معاصر در این گالری بنمایش

در آمده است. خیابان ثریا

نکار برپا داشته است.

● هنر جدید:

نمایشگاهی از آثار چندتن

از نقاشان جوان معاصر در

این گالری برپا شد. جای

گالری تخت جمشید شرقی

کوچه طباطبائی.

● نقش: آثار نقاشی

مهوش اسدیان، میتوا نقی

سیمابینا، قاسم حاجی زاده

ایرج میربابائی، سودابه،

شرقشاهی و اسدالله شریعت

پناهی در این گالری بنمایش

در آمده است.

محض اطلاع

● نگاره: نمایشگاهی

از آثار نقاشان مکتب

«وینه سوررئالیسم» از دوم

اسفندماه در این گالری

برپا شد. این نمایشگاه را

اداره روابط فرهنگی

اطریش با همکاری یک

گالری اطریشی و گالری

نوشته : فرامر زطالبي

سه فرسخ سواره يك ساعت پياده

۱- تازه ميخواستيم بعد از يك عمر سرگرداني براي برادرم عروسي بگيريم . پدري گفته بود بعد از حاصل ، مادر دختر كه اورا به يتيمي بزرگ کرده بود ، اول ميگفت : به شما زن نميدهم . دست بدامان همدي مردم دهه شديم . ولي نشد . كدخداهم رد كردند . تا همين روزها كه ديده نكندش بالا زده رضايت دادند . فقط لفظي گفتند بماند بعد از حاصل . دختر آن طرف آب نشسته بود تو ده اوساره .

مرد كه جلوتر حرکت ميكرد پا برهنه بود و آهسته حرف ميزد ، هيكل كوچكي داشت و صورتي سوخته باكمي ريش كه نتراشيده بود . پيراهن سياهي بتن داشت كه صورتش را گرفته تر کرده بود . پاهاي برهنه اش مثل سمهاي اسبي ورزيده بود كه روزمزين كشيده ميشد . نگاهش به زمين بود و توي مرزعه كه اطرافش را گرفته بود . پشت سرهم حرف ميزد :
- آره رعدو برق بود كه زده و دوشقهش كرد .

۲- مرد كه جلوتر حرکت ميكرد و هيكل كوچك داشت از برادرش ميگفت كه توي ده بدنيا آمده بود و هما نجاهم مرده بود . برادره بيست سالش بود و تمام عمرش توي گذشته بود ولي مثل جوانهاي شهري بود . مثل آنها مي پوشيد . مردهاي ده همه احترامش ميگذاشتند .

سنش به هفت كمرسيده بودمي خواستند روانهش كنند رشت ، مدرسه . ولي مادرش بهانه کرده بود كه دوستش دارد و نمي تواند غربت بچرا تحمل كند . پدرش هم كه ميدانست خرج دارد منصرف شده بود و اورا گذاشته بود ده بماند و دسته «كاول» (۱) راداده بود بدستش . هما نجا كار ميكرد . پاييز ميشد زمين شخم ميزد و همه مي كشيد و موقع محصول هم بار مي آورد منزل . يكسال مانده بود كه وقت سر بازيش برسد . مادرش را فرستاد «دواساره» خواستگاري . مادرش كه ميديد كارخانه سنگين است دلش مي خواست عروس بياورد . ولي جواب نشيدند . دوسه وحله ديگر هم رفت كه بي فايده ماند . بعد كدخداهاروا نه كردند كه بگويد هر قدر خرج و مهر بخواهند قبول است ، ولي حاضر نشدند . پسر براي همين داشت دق ميكرد . روز بروز از قيافه مي افتاد و آخري عمرش شده بود مثل مترسكهاي باغ كه باريك ساخته ميشدند و ساكت . دختر هم دوستش داشت . پنهاني باهم بازي ميكرند .

پسر كه خانه اش اينطرف آب بود بايد تمام شياها از آب ميگذاشت تا به خانه دختر برود و بعد بدون اينكه كسي بفهمد پشت خانه قايم ميشد . علامت كه ميداد دختر ميآمد پايين . پسرا هيچ چيز و اهمه نداشت . اين شده بود كارش . حتي روزهاي باراني هم كه آب سرد بود . لباسش را ميكنند و ميزد آب . خودش ميگفت : «يك شب زمستاني كه آب بالا زده بود لودكاي رمضان را برداشتم زدم آب آن طرف كه رسيدم و لش كردم پناه بخدا . صبح كه آمدم ديدم رمضان فحش ميدهد به اول و آخر كسي كه لودكارا بآب زده » .

از وقتي كه پسر شنيده بود كه دختر را باو نميدهند ديگر كاري نبود . فقط مادرش بود كه غمش را ميخورد . برادرش همدي كارها را ميكرد . موقع برداشت فقط اواز مرزعه با سبجو مي آورد منزل . بعد چاروااري ميكرد . براي خودش با سب بارميزد براي «پيخان» به هفت تومان . سپاهي كه آمده بود ده باهمه گرفتاريهايش دو كلاس خواند نهم با هزار دوز و كلك . هر وقت عشقش ميکشيد ، ميرفت بعد بسپاهي ميگفت «مريضم»

كارنامه ي دورا كه گرفت رفت شهر كتاب «نامه هاي عاشقانه» خريد . مادرش خوشحال بود كه پسرش كتاب ميخواند ، قرآن بلد بود ، ولي شياهي عزيزمي خواند . روي ايوان مينشست و با صداي بلند شروع ميكرد بخواندن . وقتي روزهاي عزيز ميرفت قرآن را ميگذاشت كنار اما «نامه هاي عاشقانه» هميشه دستش بود . مي نشست از رويش نامه مينوش . اگر بساواي شب منزلشان گير ميكرد تا نصف شب بايد با او بيدار ميمانند .

تا اينكه يكر و صبح كه هوا ابري بود بلندشد و بهانه شهر كرد . مادرش صبر زد ، پدرش غرزد ولي او پشت گوش انداخت و رفت بي اينكه پول توجيبي بگيرد . شهر كه رسيد اول به خواهرش سرزد و بعد رفت حمام . ناهار را كه خورد رفت سينما . غروب نشده بود كه كسي خريد كرد و راهي ده شد . هوا تاريك نبود ولي باران سخت ميباريد .

در ده ، با اينكه باران بود زنهار تو مرزعه بودند براي وجين . تصفراه رارفته بود ، كه بكدفه هوا بصدادرآمد و صاعقه كه زد فقط اورا انداخت . زنهار كه وضع راديدن اول هول ورشان داشت . بعد آمدند بالاي سرش و ديدند كه نفس ميزند . بلندش كردند و آب مرزعه زدند بصورتش . ولي خيلي زود تمام كرد . اورا روي خيله خوابانيدند . بعد يكي كه چادرش را بكمز زده بود باز كرد و انداخت رويش . خير زود توي ده پيچيد .

با اينكه باران تند تر شده بود نصف بيشتر مردم ده جمع شدند مردها هم كه دكان نشسته بودند ، آمدند . يكي اورا شناخت .

تا ده شان نيم ساعت راه مانده بود . كسي جرات نداشت كه خبر ببرد . همه مانده بودند هاج و واج زير باران . زنهار كه زياد شدن گريه وزاري هم بالا گرفت . تا اينكه چهار نفر رفتند مسجد تا بوت آورند و ميت را گذاشتند تو تابوت و با صلوات راه افتادند .

چراغ زنبوري را كه از دكان آورده بودند جلدو ميکشيدند و عقب جنازه هم فانوس بود و موج جمعيت كه رد يف هم راهي محل ميت بودند . دهاتنها زياد بودند و صدای گريه شان جلوتر از خودشان ميرفت .

توي ده هميشه مردم در عروسي و عز اشريك همند . همينكه صدای گريه بي بلند شده به باهم گريه ميكنند .

۳- با مرد پخانه شان ميرفتم براي گفتن سر سلامتي اگر هم شده فاته اي سرقبرستان . از شهر تا محل ماشين روسه فرسخ راه بود و بعد يك ساعت پياده ، سوار ماشين كه شديم جلو جايمان دادند . تو ماشين بيست مي نفر تپيده بودند بهم . همه گرم گرفته بودند و حرف از محصول ميزدند . دود سيگارشان رفته بود تا بالاي سقف . ماشين وقتي راه افتاد راننده رايمان از جوانيش ميگفت كه توجنگل بوده است جاده خاكي بود ، هر ماشيني كه از پهلوي اتوبوس ماميرفت خساك ميزد تو ، به سر و صورتشان . از ماشين كه پياده شديم چشم تاجشم مرزعه بود

وزنهائي كه هنوز روزهاي آخر كارشان بود . بهار امسال هميشه باران داشت و اين براي گيل مردهم چيز بود . همين سال گذشته بود كه مردهاي ده جمع شده بود كه مير آب را بكشند . همه با هم . چون ميدانستند جرمش كمتر است . ولي آن روزايس زن مير آب لابه كرد ، دلشان نيامد فقط آنقدر زدندش كه چند روز در رختخواب ماند . بعد كه خوب شد ميخواست عارض بشود كه زنش مانع شد . بمرده كه جلوتر حرکت ميكرد گفتم :

- امسال بايد محصول خوب باشه ، مگه نه ؟
- هر سال كه محصول خوب شد آفت بجان مردم ميزند يكسال وبا ، يكسال درد باقلا يكسال هم صاعقه .

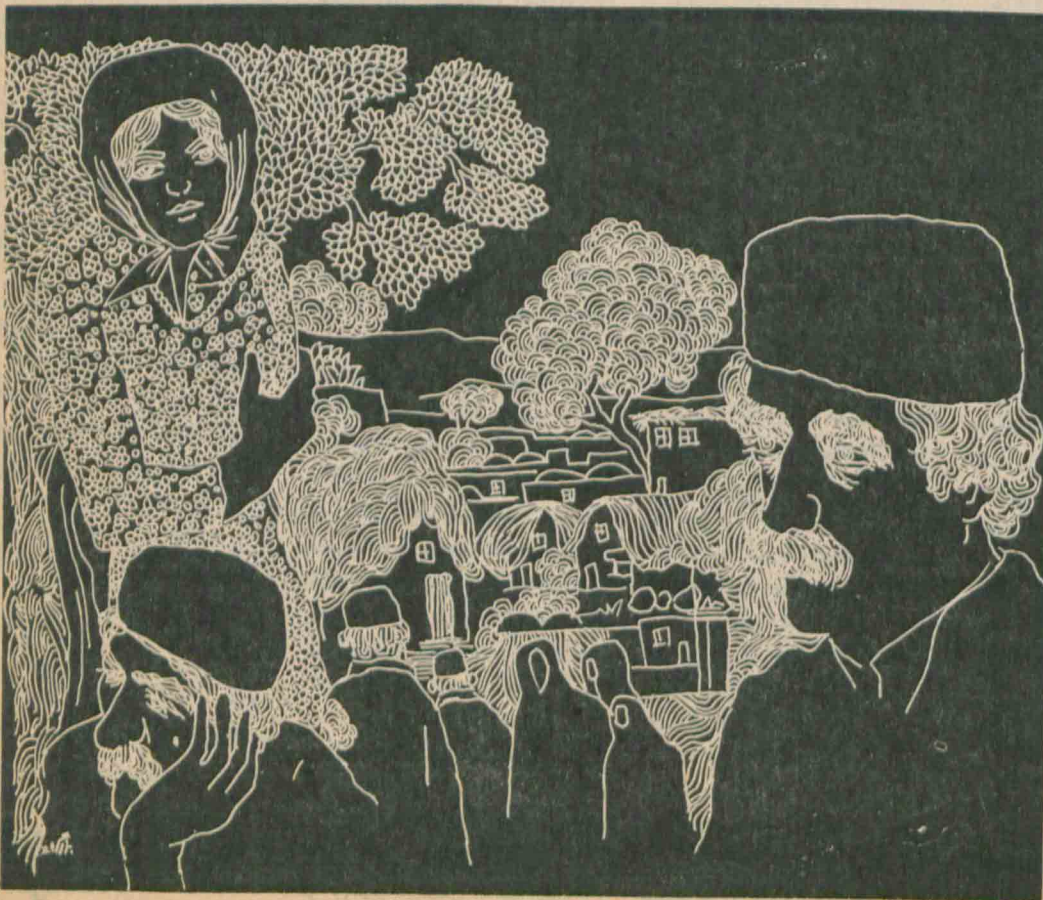
۴- راهمان به آخر رسيده بود و از دور ميشد خانه راديد كه اطرافش درختهاي زياد بود كه سبزي داشت و طراوت . ولي غم هم داشت كه هر چه جلوتر مي رفتيم آلوده مان ميكرد . پياده راه زيادي رفته بوديم . مرده كه اول تند مي رفت پاهايش از توان افتاده بود ،

۵- به خانه كه رسيديم شب بود و از دور ميشد چسراغهاي كورسوي خانه ها را كه ازهم فاصله داشت ديد . خانه ي گال پوشي بود و قد يمي . اطرافش باغ بود و مرزعه كه مال خودشان بود . باغ را شخم ميزدند و باقلا مي كاشتند با هندوانه . سالي كه آفت نميزد هندوانه روي هندوانه بود كه پشت بام پيچيدند تاجله . زنهار رويان نشسته بودند بالباس سياه تو صحر ا حصر ميگذاشته بودند براي مردها . مارا كه ديدند بلند شدند سك كه پارس ميكرد فقط دور من ميگشت . مرده كه جلو آمد سك كنار كشيد . با مردها كه حرف ميزديم مادر آمد كه حرفهاي بي ربط ميزد ، گريه ميكرد ولي گريه اش اشك نداشت . گريه بي اشك را نميشود تحمل كرد .

۶- صبح كه بلند شديم آفتاب تازه زده بود . هوا ، سردی مطبوعي داشت . زير لحاف كه بوي غم داشت گرما و سرما را ميشد يگجا تحمل كرد . بپرون فقط يك نفر بود كه گريه ميكرد و صدايش به اتاق تاريك ماله شيشه كوچكي داشت ميرسيد . در را كه زدند مادر بود كه آمد توي اتاق :

- خواب ديدم اگر آتش نذري بيزم پرم بر ميگرده !

۱- بروزن «قاول» وسيله ايست براي شخم زدن .



اندر احوالات شیخ اشراق

فیلسوف پاکدل و نیک اندیشی که به تحریک متعصبین به الحاد متهم شد و علمای حلب خون او را مباح شمردند و در سن سی و هشت سالگی در زندان خفه اش کردند

آنچه در باب شیخ اشراق در کتب فارسی است برای اهل مطالعه بکلی نامفهوم است

الف - قلندر

یکی از جوانان ازمن پرسید شیخ شهاب الدین سهروردی کی بوده است؟ گفتم باو چکار دارید، مگر چهرشته ای می خوانید؟ گفت ریاضی می خوانم اما برای اینکه اطلاعات عمومی مان زیاد شود بهر شاگردی یک موضوعی میدهند که مطالعه کنند و در جلسه هائیکه داریم برای دیگران سخنرانی نماید.

گفتم «سهر» یعنی سرخ یا بهتر بگوئیم همان کلمه سرخ است در لهجه ای دیگر. «ورد» هم بمعنی گل است و بنا بر این «سهر ورد» یعنی «سرخ گل» یا گل سرخ و این کلمه «سهرورد» اسم نقطه ای بوده است در اطراف زنجان و در طرف کوهستان و نمیدانم که حالا هم جائی باین نام هست یا نه. گفت پس سهروردی اهل اینجا بوده؟ گفتم بهتر است بگوئید هر کس اهل آنجا بوده است سهروردی بوده است!! و چه بسا که از مردم آنجا اسم خیلی هاشان شیخ شهاب بوده است و بنا بر این تمام آنها شیخ شهاب الدین سهروردی بوده اند! الا اینکه از میان همه آنها دو

نفرشان باین نام کم و بیش شهرت یافته اند:

یکی شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است که از دارودسته خلفای بغداد بوده و در آنجا یعنی در بغداد، خانقاهی و مدرسه ای داشته و دموستگاهی... و باومی گفته اند

شیخ الشیوخ بغداد!

نوشته اند دوسه سال قبل از فتنه مغول، سلطان محمد خوارزمشاه که از خلیفه بازی و تحریکات خلیفه بغداد به تنگ آمده بود، با دوست سیصد هزار سوار با طرف بغداد حرکت کرد که بساط خلیفه را درهم بریزد. ناصر خلیفه عباسی بدست ویا افتاد و همین شیخ شهاب الدین عمر را با... شریفات لازم با استقبال سلطان محمد فرستاد که با او مذاکره کند و بهر زبان شده است او را از خیال تصرف بغداد و مخالفت با خلیفه منصرف نماید. شیخ الشیوخ بغداد تا همدان رفت و در آنجا به سپاه خوارزمشاه رسید و توانست با سلطان محمد ملاقات کند. اما سلطان محمد اجازه نشستن به او نداد و پس از اینکه سهروردی خطابه بالا بلندی در تعریف و تحسین خلیفه خواند، سلطان خوارزمشاه باو گفت متاسفانه این خلیفه آنطوری نیست که تو میگوئی و برای همین هم هست که میایم تا او را

بردارم و یکی را بگذارم که واقعا آنچنان باشد که تو گفتی!

... و سهروردی از همانجا به بغداد برگشت. اما سلطان محمد هم به بغداد رفت. اگر نوشته های تاریخ نویسان آن زمان را باور کنیم، علت اینکه خوارزمشاه به بغداد نرسیده است این بوده که سپاهیان او گرفتار سرمای سخت همدان و کرمانشاه شده اند و چون تجهیزات و تدارکات کافی پیش پشی نکرده بوده اند، ناچار شده اند برگردند و بروند به خوارزم!

گفت منظورتان از اینکه میگوئید اگر نوشته های تاریخ نویسان را باور کنیم، چیست؟ مگر ممکن است دروغ نوشته باشند؟ گفتم تاریخ نویسرها بیشتر از حوادثی را که اتفاق افتاده است نوشته اند اما در اینکه علت اصلی آن حوادث چه بوده است غالباً اطلاع درستی نداشته اند یا عملاً مطالبی از پیش خودشان و بنا باقتضای زمان بهم بافته اند که اگر همراه با اصطلاح دو و دو می شود چهار! جور در نیاید، پذیرفتن آن نوشته ها جای تأمل است. مثلاً در همین مورد نوشته اند خوارزمشاه با دوست سیصد هزار سوار برای گرفتن

بغداد و خاتمه دادن به خلیفه بازی حرکت کرد و تا همدان و کرمانشاهان پیشروی نمود و سپس از حمله به بغداد منصرف شده و برگشت. این حادثه ای است که اتفاق افتاده است اما اگر بخواهیم باور کنیم که علت برگشتن خوارزمشاه سختی زمستان و نداشتن تجهیزات کافی و علیق و آذوقه و ایس چیزها بوده است، باید قبلاً این را باور کنیم که آدمی که دوست سیصد هزار سوار را بسرای جنگ راه انداخته است، در کار لشکر کشی آنقدر ناشی و بی تجربه بوده که نمی توانسته است ابتدائی ترین مسائل لشکر کشی را درک کند یعنی احتیاجات سپاهیان و میزان راه پیمائی چنان سپاهی عظیم و تاریخ شروع حرکت و مدت مسافرت و غیره و غیره را پیش پشی کند تا بیهوده متحمل آنهمه خرج و زحمت نشود!!

اما وقتی می بینیم اینهمه

ناشیگری را نمی توان به چنان سرداری نسبت داد و از او باور کرد. ناچار باید در صحت نوشته های تاریخ نویسان تردید داشت و نتیجه گرفت که علت یا علت های مراجعت خوارزمشاه چیزهای دیگری بوده است که باید حقیقت آنها را از ابلائی نوشته های تاریخی و مجموعه حوادث قبلی و بعدی آن زمان جستجو کرد. و این کار، خود بحث دیگری است که بهر حال ظاهر امر بوط به سهروردی و گفتگو درباره او نیست. گفت بسیار خوب. اگر چه خیلی چیزهاست که میخواستم

روشن شود اما فعلاً بگذریم... گفتید سهروردی در بغداد خانقاه و مدرسه داشته است و به شیخ الشیوخ بغداد ملقب بوده؟

گفتم هم بطور است. شیخ شهاب الدین عمر سهروردی در آن سالها، یعنی اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری در شهر بغداد و جاهای دیگر اسم و رسم و عنوانی داشته است. خودش و عمویش شیخ عبدالقاهر سهروردی از صوفیان مشهور آن زمان بوده اند و پیروان آنها را «سهروردیه» می گفته اند. و لابد میدانید که شیخ اجل یعنی سعدی شیرازی هم مدتی در بغداد در خدمت همین شیخ شهاب الدین عمر بوده است و بطوریکه خودش نقل کرده است از آن مرشد بزرگوار دو نصیحت بر روی آب شنیده که گفته است.

مرا پیردانی مرشد شهاب دو اندرز فرموده بر روی آب اما شهاب الدین دیگر، شهاب الدین یحیی سهروردی است که با آن یکی هم شهری و معاصر بوده است الا اینکه حرفهائی میزده که علماء دینی آن زمان تکفیرش کرده اند و کشته شده است. این یکی به نام «شیخ اشراق» یا «سهروردی مقتول» معروف شده است و گمان میکنم آن سهروردی که مورد نظر شماست همین شیخ شهاب الدین یحیی. شیخ اشراق است!

گفت بله، منظورم همین شیخ اشراق است و نمیدانستم که یک شیخ شهاب الدین سهروردی دیگر هم بوده است، اما شما از کجا

ملفت شدید که منظورم این یکی است و آن یکی که مرشد سمدی بوده است نیست؟! گفتیم از آنجا که متأسفانه بیشتر معلمین شما معمولاً چشمشان به دهن شرق شناسهای بیگانه است و ترجیح میدهند از آنها دنباله روی کنند! و از آنجا که این یکی، یعنی شیخ اشراق، بدلالی به مزاج شرق شناسان سازگارتر بوده و بیشتر از آن یکی مورد توجهشان قرار گرفته است.

پرسید علتش چیست؟

گفتم شاید ضمن جستجوها، یکی که در باره شیخ اشراق می‌کنیم جواب بسیاری از این قبیل سؤالات هم پیدا شود... و حالا، بنظر من، بهتر است یکی از تاریخهای عمومی را که بعد از فتنه مغول نوشته شده است نگاه کنیم و به بنیوم راجع به شیخ اشراق چه نوشته‌اند و بعد از آن منابع دیگر را هم بررسی کنیم تا مجموعاً اطلاعات کافی از شیخ اشراق بدست آوریم. البته اینکار احتیاج بصرف وقت بیشتری دارد اما اگر بخواهید مطالبی راجع به شیخ اشراق جمع آوری کنید و تا اندازه‌ای باشخصیت او و حرفهای آشنا شوید. ناچار باید وقت صرف کرد.

گفت: مانعی ندارد. برای سخنرانی من پنج هفته بعد وقت معلوم شده.

گفتم: خیلی عجیب است. خیال میکردم شما باید همین فردا برای هم شاگردیهاتان سخنرانی کنید... اما خوشبختانه پیش‌بینی‌ام درست در نیامد. فکر میکردم شاگرد مدرسه‌ها فقط هنگامی به خیال مطالعه می‌افتند که فردایش امتحان داشته باشند!

گفت آن شاگرد مدرسه‌ها که شما می‌بینید موقع امتحانات شب درس می‌خوانند و صبح امتحان میدهند تمامشان شاگردان رشته‌هایی هستند که درسهایشان درسهای حفظ کردنی است نه درسهای یاد گرفتنی. و اونگی آن حفظ کردنی‌ها چیزهایی است که اگر بایستد بار هم بخوانند دو روز بعد فراموش می‌کنند برای اینکه نه موضوعهای جالبی است و نه هرگز در زندگیشان بدرشان خواهد خورد، حتی اگر خیال داشته باشند در همان رشته ادامه تحصیل بدهند، باز هم فایده‌ای برایشان ندارد! مثل اینکه این درسها فقط برای خواندن و امتحان دادن ساخته شده است و بس. مثلاً در رشته طبیعی دوره دوم دبیرستان چند صد صفحه راجع به انواع و اقسام گیاهان و درختان و گالها همراه با عکس و تصویر و اسم‌ها و اصطلاحات عجیب پر کرده‌اند و کسی که بخواهد دیپلمه طبیعی بگیرد باید آن حرفها را

بهر زحمتی شده است موقتاً حفظ کند و از پیل امتحان بگذرد اما همین دیپلمه‌های طبیعی که در کشاورزی تحصیل کرده‌اند و مهندس شده‌اند. اگر دوباره کتابهای دبیرستانی‌شان را نگاه کنند مسلماً حالشان بهم می‌خورد و بر عمر تلف شده تأسف خواهند خورد! اما شاگردان رشته ریاضی از این قاعده استثناء هستند. آنها نمی‌توانند شب بخوانند و حفظ کنند و صبح امتحان بدهند. اگر بخوانند ریاضی یاد بگیرند ناچارند قدم به قدم و درس به درس یاد بگیرند و پیش بروند زیرا درسهای ریاضی عیناً مثل آجرهای دیوار است که تا آجر زیری محکم نباشد نمی‌توان یک آجر رویش گذاشت تا چه رسد باینکه طبقه اول ساختمان را نساخته باشند و بخواهند از طبقه دوم شروع بساختن بکنند!! این است که یک شاگرد رشته ریاضی همیشه مشغول تحصیل است و همیشه هم آماد است که تا آنجا که خوانده است امتحان بدهد و بنا براین هرگز مجبور نیست مثل شاگردان رشته‌های حفظی جوش بزند و خودش را گیج کند.

گفتم بهمین دلیل هم هست که از قدیم گفته‌اند که یکی از عوامل پیشرفت فکری انسان ریاضی و جستجو در مباحث مختلف آن است و این امر بقدری مهم است که هیچ دانشی نمی‌تواند بدون کمک ریاضی پیشرفت کند. این بحث خیلی دامن‌دار است و مربوط به صحبت ما نمی‌شود اما نکته‌ای که در همین حال باید توجه داشته باشید این است که شاگردان رشته‌های دروس حفظی هم در این میان گناهی ندارند. زیرا بدیهی است که این برنامه‌ها را آن‌ها پیشنهاد نکرده‌اند آشی است که دیگران برایشان پخته‌اند و شرط گرفتن مدرک تحصیلی را هم خوردن همین آشی قرار داده‌اند. الا اینکه البته اینوضع نمی‌توانست زیاد دوام بیاورد و بناچار آموزش و پرورش کودکان و جوانان بر مبنای خردمندانه‌تری قرار میگرفت.

گفت حالا هم مطمئن باشید این وضع دوامی نخواهد داشت زیرا اصولاً وقتی فرض مسئله‌ای غلط است محال است با هیچ دوزو کلکی نتیجه درست بدست بیاید. گردانندگان دنیای فردا خواه ناخواه کودکان و جوانان امروزند. و هیچ انسان با شعوری باور نمیکند که اینها، همان راههای غلطی را که خودشان رفته‌اند و به غلط بودن آن ایمان پیدا کرده‌اند، پیش پای فرزندان خودشان هم بگذارند، یا بگویند شما همان آشی نامطبوعی که خودشان از روی ناچاری و جبر خورده‌اند، برای کودکان بیگانه نسل دیگر هم بپزند و بآنها هم

بخورانند، ناگزیر باید راههای بهتری پیدا کنند و آشهای دهن سوزتری بیندیشند. گفتم اظهار قضیه همین است که گفتید یعنی وقتی کسی به غلط بودن راهی که رفته است پی برد قاعدتاً نباید فرزندش را بآن راه هدایت کند. اما به یک شرط. و آن شرط این است که واقعاً توانائی فکری برای پیدا کردن راه بهتری داشته باشد. شما می‌گوئید آشی را که خودش خورده و آزمایش کرده و شکم درد گرفته است به فرزندانش نخواهد خوراند! در حالیکه او ناچار است شکم فرزندانش را با یک غذائی سیر کند و احساس گرسنگی آنهارا جواب دهد. و اگر عقلت به غذائی مناسب‌تری نرسد یا برسد ولی نتواند برای فرزندانش فراهم کند، ناچار خواهد شد بسوزد و با همان آشی بسازد... و بهتر است فعلاً از این بحث بگذریم و به بنیوم نویسنده تاریخ حبیب السیر در باره مرحوم سهروردی چه مطالبی قلمی کرده‌است.

جلد دوم حبیب السیر را آوردم

فهرست اسامی آخر کتاب صفحه ۳۲۹ را گرفته‌ام و باین شرح خوانده شد:

«در سب و ثمانین و خمسماه شیخ شهاب الدین السهروردی المقتول در حلب قرین انواع تعب شده راه سفر آخرت پیش گرفت، در ثمنات مذکور است که نام شیخ شهاب الدین مقتول، یحیی بن حسن بود و او در حکمت، ثانیان و اشراقیان تبحر تمام داشت و در آن باب تصنیفات لایقه و تألیفات رایقه نمود و بعضی از ابدان ستم علم سیمیا نسبت داده‌اند و حکایت کرده‌اند که روزی شیخ شهاب الدین با جماعتی از دمشق بیرون آمد و به راهی رسید، همراهانش گفتند ما یک سرگوسفند ضرورت است و ده‌دم به تر کمانی که ما لک گوسفندان بوده‌ایم گوسفندی بزرگ گرفتند. تر کمان آغاز مضایقه کرد که گوسفندی خورد تر بگیرد. شیخ اصحاب را گفت شما بروید و گوسفند را ببرید که من وی را خوشنود سازم. ایشان برفتند و شیخ با تر کمان آغاز مکالمه نموده در باب تسلی خاطر او سخنان می‌گفت تا مصاحبانش مقداری مسافت طی کردند، آنگاه از عقب ایشان در دیدن آمد و تر کمان نیز در پی وی دیده فریاد میزد. چون وی رسید دست چپش را بگرفت و بکشید که کجا می‌روی آن دست از شانه جدا شد و در دست تر کمان بنام خود خون از آن میرفت. تر کمان بترسید و دست وی را پنداخت و بگریخت. و شیخ آن را برداشته به یاران پیوست و حال آنکه مندلی در دست وی بود و از آنجه تر کمان مشاهده نمود اثری ظاهر نبود. در تاریخ امام یاقعی مسطور است که شیخ شهاب الدین در آخر عمر متهم شد بآنکه در اعتقاد موافق حکماء متقدمین است. بنا بر آن علماء حلب فتوی نوشتند که قتل وی واجب است و حاکم حلب او را حبس کرده به حلق بکشت. و قوی آنکه شیخ را منازعان بردار کشیدند و روایتی آنکه طعام از وی باز گرفتند تا بمرد. مدت عمرش سی و شش سال یاسی و هشت سال بود.»

گفت: جالب است. بچه‌ها معمولاً سعی می‌کنند هر طور شده است یکی دوتا داستان خنده‌دار و شوخی‌های دست اول توی سخنرانی‌شان بیآورند و مجلس را گرم کنند. این نوشته حبیب السیر از آن شوخی‌ها خنده‌دار تر است! اما واقعاً شیخ اشراق چشم بندگی و تردستی هم بلد بوده؟ گفتم این قصه است و چون شهرت داشته و شیخ اشراق میان مردم اینطور معرفی شده بوده، نویسنده حبیب السیر هم عیناً نقل کرده است. ولی ظاهراً این قصه را مخالفین سهروردی ساخته‌اند. گفت چرا مخالفینش؟ گفتم برای اینکه اولاً ما نظور که گفتید شیخ اشراق را جادوگر و حقه باز معرفی کنند. ثانیاً بگویند سهروردی یک دزد کلاه بردار است بوده که حتی از گوسفند یک چوپان هم نمی‌گذاشته. ثالثاً نعل وارونه زده‌اند و این قصه را طوری ساخته‌اند که در نظر اول

ایران را آوردیم و از فهرست اسامی آن ابتدا صفحه ۲۹۷ را گرفتیم. مطلب از اینجا شروع می‌شود:

«در نیمه دوم قرن ششم هجری یکی از بزرگترین فلاسفه عالم در ایران ظهور کرد. چنانکه تنها بوجود او می‌توان قرن ششم را یکی از مهمترین ادوار تاریخ فلسفه بشمار آورد. وی شهاب الدین ابوالفتح یحیی بن حبش بن امیرک السهروردی فیلسوف بزرگ ایران است که بسال ۵۴۹ در سهرورد ولادت یافت و بسال ۵۸۷ در حلب بفرمان صلاح الدین ایوبی و به تحریک متعصبین به قتل رسید...»

شهاب الدین یحیی سهروردی را غالباً شیخ اشراق یا المقتول یا شهید نیز می‌نامند. این فیلسوف بزرگوار حکمت و اصول فقه را نزد شیخ مجدالدین الجیلی استاد فخرالدین عمر رازی در شهر مراغه آموخت و در علوم حکمی و فلسفی او حد زمان و سر آمده دوران گردید و

آیا واقعاً شیخ اشراق جادوگری، چشم بندگی و تردستی بلد بوده؟

تردید در صحت نوشته‌های تاریخ نویسان تاریخ نویسان بیشتر حوادثی را که اتفاق افتاده است نوشته‌اند اما در اینکه علت اصلی آن حوادث چه بوده است، ذکری نکرده‌اند

بقوت ذکا و وحدت ذهن و پاکدلی و نیک اندیشی بر بسیاری از حقایق راه جست. و بهمین سبب او را «المؤید بالملکوت» لقب دادند و چون در بسیاری از موارد با قضا خلاف اندیشیده و علی‌الخصوص در اصطلاحات خود از الفاظ و اصطلاحات دین زردشت بسیار استفاده کرده است، متعصبان قوم او را به الحاد متهم داشته و علماء حلب خون او را مباح شمردند. صلاح الدین ایوبی فرمانروای مصر و شام فرمان داد او را به قتل رسانند و او در حبس سلطان در پنجم ماه رجب سال ۵۸۷ خفه شد و در حالیکه از عمر او بیش از سی و هشت سال نگذشته بود.

بدنبال این قسمت بیش از پنج صفحه دیگر درباره آثار سهروردی و نوشته‌های شاگردان او و مطالبی از این قبیل خواننده شد تا به اینجا رسیدیم که: «... در اینجا ذکر یک نکته که در سطور پیشین نیز به آن اشاره شده است لازم بنظر میرسد. و آن استفاده بسیار سهروردی است از ورق بزنید

شنونده تصور کند که این داستان را طرفداران سهروردی ساخته‌اند که معجزه‌ای و کرامتی برای او درست کرده باشند. در حالیکه اگر واقعاً سهروردی چنین کارهایی می‌توانست بکند یک چشمه دیگرش را در حلب بازی میکرد و از آنجا هم می‌گریخت! اما بهر حال داستان عجیب و خنده‌داری است و نمی‌شود آن را ندیده گرفت. حالا باید به بنیوم تاریخ‌نویس که جنبه تاریخ عمومی ندارد چه نوشته‌اند، سهروردی را چه طور معرفی کرده‌اند، کمان می‌کنم برای اینکه در تاریخ ادبیات در ایران «تالیف آقای دکتر صفا استاد محترم دانشگاه تهران مطالب جامعی راجع به اشراق پیدا کنیم. زیرا مسلماً ایشان کتابهای بسیاری را چه از نوشته‌های شرق شناسان و چه از کتابهای ایرانیان مطالعه و بررسی کرده‌اند و هر چه را قابل توجه بوده و ارزش نقل کردن و نوشتن داشته است جمع آوری و مورد بحث قرار داده‌اند...»

جلد دوم تاریخ ادبیات در

بگذریم...
شهاب الدین یحیی
سهروردی در آن
قرن ششم و
ی در شهر
اسم و رسم و
خودش و
سهروردی
زمان بوده‌اند
سهروردیه
پیدا کنید که
شیرازی هم
خدمت همین
بوده است
س کرده است
و دو نصیحت
فته است.
شد شهاب
بر روی آب
ین دیگر،
سهروردی است
ری و معاصر
حرفه‌ای
آن زمان
شته شده است.
اشراق، یا
معروف شده
ن سهروردی
همین شیخ
شیخ اشراق
م همین شیخ
ستم که یک
وردی دیگر
شما از کجا

پنجره بسته

پنجره را باز میکنم. روبروی پنجره خانه‌ما يك ساختمان بدون پنجره است و نگاهم روی ردیف آجرهای ساختمان ثابت میماند. لحظه‌ای بعد پائین را نگاه میکنم که يك کوچه خلوت است. هوای بیرون هم خفه است. فکر میکنم شاید هوا مسموم است. نمیتوانم نفس عمیق بکشم. بگلدانهای که جلوی پنجره ردیف شده‌اند. نگاه میکنم. هیچکدام گل ندارند غنچه‌ها بسته است. نمیدانم شاید غنچه‌ها میترسند باز شوند و میخواهند حبس باشند. یا بهوای بیرون اعتمادی ندارند پنجره را می‌بندم و دیگر گلدانها را نگاه نمیکم.

میخواهم يك پرنده فکر کنم. يك پرنده که در آن روز دیدم. نیم‌روز بود من بطرف نخلستان میرفتم، هوا خفه بود. و نخلستان همه نخلهایش ساکت بودند و جرئت نفس کشیدن را نداشتند و یا شاید می‌ترسیدند. پیراهن خیس از عرق بتنم چسبیده بود. یکدفعه از روبرویم يك پرنده پیدا شد. پره‌های گردن و نوکش سرخ بود. بالهایش سیاه و پاهای سرخ‌نکش را هم بموازات بالهایش نگه داشته بود

انکار از نوکش خون می‌چکید و من از ترس بطرف نخلستان فرار کردم. چشمهایم را رویهم میگذاشتم. پرنده در خیال پرواز میکند و من نخلهای ساکت را می‌بینم که از پرنده نوک‌سرخ می‌ترسند.

دیر روز برادر کوچکم از يك گربه سیاه ترسید و جیغ کشید و حالا باید دکتر مرتب بخانه ما بیاید. دکتر میگوید: ترس با بچه بوده است. او همیشه می‌ترسیده شاید این ترس ارثی باشد. و بعد بما نگاه میکند ما همه سربایمان را پائین می‌اندازیم، دکتر هم سرش را را پائین می‌اندازد و حالا ما باید از يك بچه که از گربه ترسیده است مواظبت کنیم.

باطاقم می‌روم چند روز پیش گفته بودم دیوارهای اتاق را رنگ سفید بزنند اما چشمهایم. برنگ سفید عادت ندارد، شاید رنگ سرخ زیاد دیده‌ام. بیاد آن پرنده می‌افتم. همان پرنده با بالهای سیاه، گردن و نوک سرخش که نخلها را ترساند و خودم که از ترس بطرف نخلستان دویدم. برادرم یادم می‌آید که از يك گربه سیاه ترسیده است و حرفهای دکتر. برادرم چرا بترسد؟ چیزی دستگیرم نمیشود. سرم را بقالی فشار میدهم میخواهم بهتر فکر کنم. اما از فکر کردن هم می‌ترسم. روبرویم را نگاه میکنم. روبرویم همان پنجره بسته است. پنجره اتاقم که از ترس بسته‌ام. و من بگلدانهای فکر میکنم که جلوی پنجره در هوای مسموم کوچه ردیفند.

اندر احوالات شیخ اشراق

حکیمهای قدیم ایران که حکمت آنان بیشتر جنبه ذوقی داشت تا بحث و نظر. در این مورد استفاده. ایکه سهروردی از اصطلاحات ایرانی کرده قابل توجه است. اینگونه اصطلاحات او بیشتر در قسمت‌ها. بعد الطبیعه دیده می‌شود. برای اینکه در این مورد بیشتر غور کرده باشیم خلاصه‌ای از نظریه این فیلسوف را در سلسله اشراقات نوری و ظهورات وجودی و ترتیب و تنزل آنها ذکر می‌کنیم. وی می‌گوید:

در صبح ازل ظهور، و در فوق سلسله وجود. نور الانوار قرار دارد. نور غنی بالذات و قیوم مطلق که وجود هر موجودی وجود اتم و اکمل و ظهور هر ظاهری بظهور اعلی و اشراق و حضور هر حاضری بحضور اشد و اقهار است. نخستین فائز از سر چشمه فیض نور الانوار.

نور قاهر و حقیقت بسیطی است که نور الاقرب یا نور العظیم یا بهمن نام دارد. این بهمن همان «هومن» یکی از امشاسپندان مزدیسناست. میان بهمن که نور قاهر اقرب است با نور الانوار حجابی نیست. نور اقرب عظمت و جلال نور الانوار را مشاهده و نور الانوار بر او اشراق شمع می‌کند. و از این نسبت اصلی و اولی حاصل و میان مشاهده و اشراق است که ذات بسیط و فرشته‌قدسی دیگری بنام نور قاهر دوم. و همچنین از تکرار این نسبت میان نور قاهر دوم و نور قاهر اقرب است که نور قاهر سوم و بهمین قیاس انوار قاهره دیگر به نحوی که باید یکدیگر نسبت علی و معلولی داشته باشند پدید می‌آیند.

نور سانج از نور الانوار همان است که ایرانیان خره (فره) می‌فرودوسی. صفحه ۳۰

نامیدند. با تکرار این اضافات اشراقی و تسلط نوری و قهر ظهوری است که از نور الانوار و هر يك از انوار قاهره عالی به غیر واسطه یا با واسطه. پر تو قاهر سافل متضاعفا اشراق و انعکاس انوار می‌شود. و از مناسبات و مشارکات مختلف و متکثر حاصل میان مشاهدات و اشراقات و انعکاسات متزاید سلسله طولی قواهر نوری است که عوالم دیگر مثالی و نفسانی و جسمانی بوجود می‌آید. در قبال عالم انوار معنوی عالم «غواسق برزخی» قرار دارد. مراد از برزخ هیولی و اجسام است که میان دو نور مجروحایل میشود. برزخ و هیات (اعراض) برزخی غاسق بالذات اند، و از آن جهت که برزخ عین غسق و محض ظلمت است. حتی بازوال نور از آن در حد ذات خود ثبوت تواند داشت.

این برزخها و هیاتهای برزخی تحت تدبیر عقلی و اثر پروردگار نوع و نگه‌دار آنها اداره می‌شوند. و هر يك از برزخ طلسم یکی از انوار قاهره دانسته شده‌اند. مانند آتش که داری نور شریقه است به عقیده ایرانیان طلسم اردی بهشت است و اردی بهشت بمنزله نور قاهر فیاضی برای آن است. و زمین طلسم اسفندار منداست و اسفندار مندا نور قاهر کثیر العنایه‌ای نسبت بآن است. امرداد رب النوع آب و آب طلسم آن، هورخش (خورشید) که نور شدید الضوء فاعل النهار و فرمانروای آسمان است طلسم شهر یور.

با این کیفیت ملاحظه میشود که سهروردی همه امشاسپندان آئین زردشتی را که در حقیقت اقرب قوای مجرده نسبت به اهورا مزدا هستند در تعیین و تسمیه مراتب

و همان حرفها و کلمات سهروردی را نقل قول کرده‌اند الا اینکه همانطور که تذکر داده‌اند این مطالب ظاهرا خلاصه‌ای است از گفته‌های سهروردی!

گفت چه فرق میکند که چه کسی این کلمات و عبارات را گفته است؟ می‌خواستم به بنیم آیا واقعا نمی‌شود این حرفها را بزبان ساده‌تری گفت و نوشت و حتما باید باز هم همین‌ها را تکرار کرد؟ من اگر بخوام این چیزها را رونویس کنم و بجای سخنرانی برای بچه‌های مدرسه‌مان بخوانم، همه‌شان مسخره‌ام میکنند!!

گفتم و البته حق هم با آنهاست که مسخره‌تان کنند! شما خودتان می‌گوئید از این هشت صفحه‌ایکه برایتان خواندم چیزی دستگیرتان نشده است. آنوقت چطور می‌خواهید چیزی را که خودتان نفهمیده‌اید به دیگران بگوئید و آنها بفهمند؟ سی و چند سال پیش، توی شهر ما آخوندی بود که فلسفه و منطق درس میداد و گویا هفت هشت ده نفر شاگرد هم داشت، يك روز آخوند موضوعی را مطرح کرده بود و آنوقت، از شاگردها پرسیده بود فهمیدید؟ یکی از آنها جواب داده بود خیر، مطلب را درست نفهمیدم!

آخوند دوباره همان حرفها را از سر گرفته بود و تکرار کرده بود و از آن شاگرد پرسیده بود حالا فهمیدی؟ شاگرد گفته بود حرفهایتان را می‌شنوم اما از این حرفها چیزی نمی‌فهمم!

آخوند گفته بود پس تو نفهمی و بی‌جهت خودت را و ما را به زحمت می‌اندازی!

آن شاگرد نفهم خجالت‌را کنار گذاشته بود و بشاگردهای دیگر گفته بود: حضرت آقا درس امروزتان را دوبار تکرار کردند و همه‌تان هم شنیدید. شما را به تمام مقدسات عالم قسم میدهم که اگر از درس امروز چیزی نفهمیده‌اید به من نفهم بگوئید!

انوار قاهره که موثر در امور اجسام و برزخ شمرده می‌شوند آورده است. و نه تنها از این مورد بلکه از موارد مختلف دیگر مراتب اطلاع این فیلسوف بزرگ از اندیشه‌های ایران باستان آشکار است. و این امر می‌رساند که او در فلسفه ذوقی خود تا چه حد به فلسفه ایرانیان نظر داشته است.

تقسیم موجودات به دو دسته عالم انوار معنوی و عالم غواسق برزخی، خود تا اثر او را از اندیشه ثنویت ایرانیان که در نزد زردشت به هیات منش نیک (سپت مینو) و منش زشت (انگرمی نیو) و در نزد دمانی به هیات اندیشه نور و ظلمت درآمده است. کاملاً آشکار می‌سازد.

مطلب در اینجا تمام شد. من از خواندن هشت صفحه کتاب با این کیفیت و عبارات احساس خستگی می‌کردم و دانشجوی عزیز هم از شنیدن آن خسته و ناراضی بنظر می‌آمد.

گفت حقیقتش این است که من از این حرفها چیزی سر در نیآوردم و بالاخره نفهمیدم شیخ اشراق چه می‌گفته است؟ آیا نمی‌شد این حرفها را يك خرده ساده‌تر و روشن‌تر بنویسند که ما هم يك چیزی ازش بفهمیم؟

گفتم ظاهراً ممکن نبوده است روشن‌تر بنویسند و کلمات ساده‌تری بکار برند. و بفرض اینکه ممکن هم می‌بود، اینکار برای مولف محترم این کتاب ضرورتی نداشت زیرا ایشان این کتابها را برای خوانندگان نوشته‌اند که در این زمینه‌ها تحصیلات عالی دارند و مثلاً می‌خواهند این قبیل چیزها را حفظ کنند و در جده کترا بگیرند. نه برای من و شما و امثال ما که با رموز فلسفه و حکمت و منطق و لغات فاضلانه عربی و این جور چیزها آشنائی کافی نداریم و مقدماتش را نخوانده‌ایم. به‌لاوه هم بطور که می‌بینید، نویسنده محترم چیزی از خودشان ننوشته‌اند

شاگردها با احترام جناب آخوند سکوت کرده بودند و با این سکوت به آن شاگرد نفهم فهمانده بودند که آنها هم چیزی نفهمیده‌اند. ولی بهتر است آن شاگرد نفهم هم سکوت کند. اما آن شاگرد نفهم سکوت نکرده بود و بایشان گفته بود من با جرات و اطمینان کامل قسم می‌خورم که حضرت آقا، خودشان هم این درس را نفهمیده‌اند و نمیدانند چه می‌خواهند بگویند... اگر کسی مطلبی را واقعا نفهمیده باشد و مقصودش برای خودش کاملاً روشن باشد می‌تواند آن را بدیگران هم بفهماند. نه فقط به ما که سالهاست درس می‌خوانیم بلکه به فرزانی شده است بمردم عامی هم حالی میکند!

آن روز جلسه درس آخوند با این ترتیب تمام شد و آن شاگرد هم از آن به بعد پای درس آن مدرس جنت مکان نرفت. فکر میکنم ما هم فردا بگذاریم. اما البته شما همین کتاب یعنی جلد دوم تاریخ ادبیات در ایران را با خودتان ببرید و این چند صفحه را با دقت بیشتری مطالعه کنید... با امید دیدار.

(ناتمام)



شهر خسته و آرام

● زابل شهر خسته . غبار آلود و تنها با مردمی افتاده و آرام در ۲۱۶ کیلومتری زاهدان و ۱۸۲۸ کیلومتری تهران قرار گرفته . در شهر ۱۹۵۲۵ نفری زابل هیچ هیاهویی نیست . گویا در این غوغای زمان برای این زاویه خاک آرامشی نهفته شده است .

آدمها . مدام دیدگان محصور خود را دنبال میکنند و لحظه ها را در خستگی خشک روزها بقرا میسرانند . خواب و آرام شهر را که گاه حرکت غیر منظم موتورسیکلت های دوچرخه ای که با صدای گوش خراش در دوسه خیابان اصلی و فرعی درحرکتند بهم میزند . گردش موتورها در خیابان برای جا بجا کردن مسافر و احیاناً حمل و نقل احتیاجات مردم است و در واقع وسیله نقلیه ای است که کار تا کسی را میکند .

صورت های جماعت اغلب سوخته و سیاه و استخوانی است و مردم باظاهری کشیده و آفتاب زده درکناری و گوشه ای آرامند . این شهر در قدیم دهکنده ای بوده بنام نصرت آباد که بدستور امیر قایمات مرکز سیستان لقب گرفته و بعد از گذشت سالها به حسین آباد و سپس به زابل موسوم گشته و فعلاً مرکز فرمانداری سیستان است . شهرداری یک خیابان اصلی و یک بازار عمومی است که تقریباً اکثر دکان در آن متمرکز شده اند . روی هم رفته دارای چهار خیابان عرضی و وسیع اسفالت است .

زابل دارای شبکه آب لوله کشی است ولی گویا تصفیه اصولی در آن بعمل نمی آید . آب لوله بخصوص در فصل طغیان رود هیرمند گل آلود است . درضمن یک کارخانه برق بقدرت ۸۵۰ کیلووات خیابانها و اماکن را روش میسازد .

شهر زابل از شمال به دریایچه هامون و تخت شاه . از جنوب به زهک . از شرق برو دخانه مشترک ایران و افغانستان و از غرب بکوه خواجه محدود میشود .

زابل در انتهای ایران تنها بن بستی است که راه بجائی ندارد . تلکوتها . افسرده و سرد گریبان بزیترتیه آفتاب غنوده است . اگر چه اخیراً صرافت افتاده اند راهی ایجاد کنند تا سراسر زیر چند در آورد شاید مردم این دیار از این حصار کمربندی بسته آزاد شوند و انجام چند طرح بزرگ و کوچک عمرانی در صفحه مقابل



آنچه شیران را کند ...

در انبار بیمارستان بیغوله ای کشف شد . مستعمل و کثیف که گویا سالهای متمادی گذار هیچ تنبند های بداخل آن نیفتاده . خاک خورده و کثیف و مکسها و زنجیورهای درشت و چاق فوج فوج در عرصه پیکارش در جولان .

این مخروبه سالیان دراز انبار ماسه و محمولات بتائی بوده که اقامتگاه مامورین از راه رسیده است !! همدلی . از همسفران قافله . عبوس و پیکریکوشه ای خزیده و فحش بزمین و زمان میدهد و مرتب میگرد و ونق میزند که مانند گان سرافرا از خدا !! عجیب گری افتاده ایم و چه عاقبت بخیر شده ایم . آخر ناسلامتی آدمیم و حس داریم . حرفی . تکانی . که اینها اگر آغلی هم پیدا کنند ما را بداخلش میریزند بخیال اینکه ما بره های نجیب و مطیع روزگاریم !

گفتم رفیق در این دیار برای خوش گذرانی نیامده ای که خودشان سالهای سال است چیزی بخوبی بدبهارند !! و در ثانی شکر نعمت نعمت افزون کند . که ما یک شبه هممانیم و صد ساله دعا گو . وسفر است و بیابان و رنج راه که آمده ای بیستان نه مثل دوالدرف آستوریا و کار ما هم از این کارها گذشته که نفسمان لای نان و پنیر روز و شب است و پایمان در اسارت زندگی که گفته اند :

آنچه شیران را کند و به مزاج

احتیاج است . احتیاج است . احتیاج با این افاضه کلام و پزیر خوانی معترضین دیگر هم یکی یکی تودند که از اول هم حال اعتراضی نداشتند !! و جوانها همتی کردند و کیسه های ماسه را از اقامتگاه بیرون ریختند و تقلا و جنبش برای آراسته کردن زیر زمین شروع شد که تا میزش کنند و جائی شود . از پای در افتاده ایم .

دلمان خوش بود که گرمای چابهار و التهاب اپران شهر را گذرانده ایم و مزده خشکی با لئسبه هوارا در این ولایت دریافت کرده بودیم که حال متوجه میشویم اشتباه بوده و معلوممان شد که اگر بادی موافق بوزد و تحرکی در درختها دیده شود میتوان چیزی از هوا بغیر از داغی حس کرد و الاحساب ما زبان بسته های بی حال !! با کرام الکاتبین است . از گرما و خستگی تب کرده ام که این بار قرعه فال را بنام من زده اند .

بر استی مشکل است از اینهمه ناراحتی و عذاب بیابان و سفر سالم جست که نه جائی برای استراحت داریم و نه آب و غذائی برای خوردن . هر هفته راهی یک شهر و هر روز یا برام بیابان و ده با آدمهای مختلف و آلودگیهای مختلف . آب ایران شهر آلوده به انگل . آب چابهار شور مثل آب نمک آشپزخانه و گازهای این نوشابه های بی پیرهم خودش موردی است برای بیمارهای معده . زابل هم جای خود دارد که داریم آب شور زاهدان را روی چشم میگذاریم . رفقا هر یک فلاسکهای انحصاری را مثل قنداق بچه در بغل گرفته اند و سخت حفظش میکنند و آنرا دور از چشم نامحرمات و حرامیان !! هفت سوراخ مخفی می نمایند .

آبی که با اصطلاح از مخزن ولوله تصفیه به شیرهای اماکن سرایت میکند از مرحمت و طغیان رودخانه گل آلود است .

بالاخره سالن استراحت !! آماده شد . خدا خیرشان بدهد که چطور هشت دست تخت فلزی را در این محوطه جای داده اند و منظره با آن ملاقه های سپید و پتوهای بیمارستانی درست مثل اطاق مریضخانه های دولتی شده . خوب باز هم فرجی است . لطفش اینست که فعلاً از گرمای بیرون و آفتاب یک دست راحتیم و میتوانیم پنجه های فرسوده و ناتوان دوپارا بسوئی دراز کنیم و غریبانو آرام بنالیم ... !!

در این گیر و دار و برویای دوستان بالاخره با یک معذرت همه جانبه تن داغ و تب کرده ام را بروی تخت کشاندم و خوابیدم . تا فردا که چه زاید

سحر ...

نوشته فریدون میرفغانی

خاطرات سفریست در بدوستان

نگاهی از حاشیه به حواشی

عزیمت به زابل

این بیدارباش های بی موقع صبحگاهی دارد بصورت سنت در میاید . لابد با این ابتکار میخواهیم از هوای داغ نیمروز در امان باشیم . اما نشان بان نشانی که حتی یک بار هم میسرمان نشده و سحر خیزی صبحگاهان تا بحال هیچ گونه اثری در ساعت حرکت نداشته . مثل امروز که راهی جاده زابل هستیم ۵ر۵ صبح بیدارمان کردند و ۶ر۵ صبحانه خورده و مغرش بسته آماده و پا در راه بودیم ولی تا ساعت ۹ قلندر و سلندر در رفت و آمدیم که هنوز یکی از اتومبیلها بیدایش نیست و دو تن از دوستان هم غیبت دارند .

بهر حال ساعت مقدارن ۹ر۵ صبح بود که در جاده خاک آلود و خشک زابل برای افتادیم . این جاده زمانی ریکزار عجیبی بوده و مرتب چرخهای اتومبیل بدرونی فرو میرفته . ولی هر چه هست اینجا هم همان بیابان است و ریکزار داغ و تپه ها و کوههای وزغ زده . با اولین آبادی بین راه رسیدیم بنام «هرمک» که واژه اش از همان هوای دم کرده و هرم بیابان گرفته شده . درختی بود و آبی و قهوه خانه ای و رفع خستگی مختصری که احتمالاً بین راه با بادی کمتری برخورد میکنیم . از «هرمک» که گذشتیم بیک جاده دو راهی برخورد نمودیم که یک طرفش منتهی به بیر چند میشد و طبعاً راه دیگر طریق ما به زابل بود .

حدود ساعت یازده و نیم بود که قافله به آبادی سوگی رسید و بعد از آن به قریه لونک که آبی بود و گندمزاری . چشم انداز ما بروی رنگ درخت و طراوت علف آرامشی یافت و بعد باز همان بیابان بود و گرمی و خشکی داغ . آفتاب باوقار و یک نواخت نفس گرمش را بدل دشت میزد و روخت راه در چشمهای خسته مان نشسته بود . زیر چشمی رفقا را و رانداز کردم و بی اختیار بروی صورت و بازو نشان متوقف شدم که از برکت تشعشع خورشید برشته و سیاه شده بودند . بیداست خود من هم دست کمی از دیگران ندارم . بالاخره آمدیم تا کنار بخش «زهک» با آن پل معروفش که آتش کرامت افغانها است !!

جماعتی را دیدم که کناری کن کرده اند و سیل آب غلیظ و زرد رودخانه را صبورانه نگاه میکنند . کاشف بعمل آمده که چند روزی است پل در اثر هجوم آب خراب شده و مختصر این که ما بی خبران را مجبور کردند در این داغی کیچ کشنده بیابان یک دور قمری تا جاده فرعی بز نیم و خودمان را به زابل برسانیم . هم اکنون که مینویسم سرم دوران عجیبی دارد تم داغ و دستهایم بی حس است .

ساعت مقدارن ۲۳۰ دقیقه بعد از ظهر بود که بالاخره پس از پنج ساعت دوندگی و تحمل هوای گرم با سلام و صلوات به زابل رسیدیم . ناهاری در یک قهوه خانه کثیف خوردیم و بعد پیش کسوتان قافله رفتند دنبال جا و مکان برای دراز کردن دو پا که سخت فرسوده ایم و سختی راه با خستگی بهم آمیخته و روخت محسوس بصورت تمام دوستان سایه میزند .

قافله را ببیمارستانی معرفی کردند که باغی داشت و درختانی . بر استی اگر متصدیان مربوطه ما را جای مریض قبول کنند و بهر کدام تخت خوابی عنایت نمایند کلی ممنونشان خواهیم شد .

یاد آشنا



دیدار و گفتگوئی با خوانندگان

● **دوشیزه «آذر» - خ**
اصرار پدر شما منطقی نیست که از شما میخواهد که برای بار سوم در کنکور دانشگاه شرکت کنید. گویا اینکه انستیتو تکنولوژی مورد علاقه شما نیست، ولی فعلا تحصیل در آنجا را ادامه بدهید و همانطور که نوشته اید صبح ها به مطالعه بپردازید و از طریق کتاب دانش و بینش خود را افزایش دهید.

اعتقاد ما بر اینست که دو سال رد شدن در کنکور روحیه شما را تضعیف کرده و احتمالا امسال هم موفقیتی نخواهید داشت.

ما را هم به حساب آورید!

● **جناب غلامحسین بهبهانی**
از شما می نویسد «مثل اینکه ما جزو آدم نیستیم و بعنوان بشر زنده از ما سرشماری نکرده اند تا نان شهر ما را هم تامین کنند. همیشه در شهر کمبود نان است و باید با سبب زمینی جبران کمبود نان را بکنیم.

هر روز اداره بهداشت شهر چند نانوائی را بعلت اینکه کاشی کاری نیست و کثیف است می بندد و هر روز چند منازره آردشان را تمام کرده اند و خلاصه نتیجه کار اینست که فسائی ها نباید نان کافی داشته باشند».

— **بالاخره عروسی به خانه شما هم میرسد!**

درد سر يك نمايش

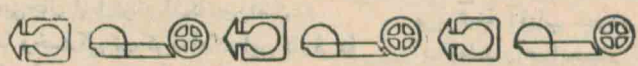
● **دوست شهرستانی - علی**
محمدخان محسنی می نویسد:
پس از مدت ها ذخیره وقت و غیره و غیره بتهران آمدم تا بتوانم نمايش شهر قصه را ببینم و این دومین باری بود که بدین منظور بتهران می آمدم چون بار اول موفق نشده بودم خلاصه پس از اینکه چند روز دویدم. دوستی محبتی کرد و بلیط چند شب بعد را آنهم ردیف پانزدهم و بالکن را گرفت. چشم تا روز بد نبیند که چه صندلیهائی وجه وضعی سالن شده بود محل عرضه مشروبات الکلی و غیر الکلی و تخمه و پسته و خنده و شوخی تماشاچیان و در آخر سر هم خانمی که برای بهتر دیدن روی دسته صندلی نشسته بود سقوط کرد و بعد از آنهم سرو صدای مملکت گوئی آقایان شروع شد.

و حالا من میروم با خاطره ای ناخوش آیند از وضع تئاتر و نمايش که اینهمه در تلاش دیدنش بودم. — با علاقه جماعت چه میشود؟

سؤال و جواب

حسین، پور کیوان پرسیده اند:
۱- چرا دکترا بر اهنی چیزی در مجله شما نمی نویسند.
— ایشان تقریبا بطور مرتب با ما همکاری دارند.
۲- «من در بدر دنبال کتاب نفیرین زمین آل احمد هستم کجا میشود پیدایش کرد»
— قرار است تجدید چاپ شود
۳- «چند ماه پیش که تهران بودم میخواستم خدمت برسم راستش دست خالی خجالت کشیدم»...

— خودتان برایمان بهترین سوفاقت هستی و دیدار شما بهمچنین.
۴- کتاب سال پست ایران را که تعریفش را در فردوسی خواندیم در اصفهان نیست آدرس و قیمت کتاب را بنویسید:
— میتوانید بسا دفتر مجله: تهران - مجله پست ایران تماس بگیرید.



چند اظهار نظر:

- ۱- از زور بی حرفی ها واقعا از زور بی حرفی هاست.
- ۲- مقالات «الف قلندر» را من نمی پسندم.
- ۳- انتقاد کتاب با اینکه خیلی خوبست کم است اقلا آنرا به چند ستون و یک صفحه افزایش دهید.
- ۴- در زمینه وقایع و حوادث جنگ دوم اگر مطالب دیگری بدستتان رسید فروگذار نکنید.

محمد علی مختاری

● **جناب حمید زارع شیرازی**
گله دارند که «ب-جای عکسهای هنر پشه ها و عکسهای هیپی ها عکسهای نویسنده گان بزرگ دنیا را چاپ کنید» که البته لابد عکس بزرگان اونجوری را هم دیده اند و اگر عکس هنر پشه ای هم آمده آن هنرمند در وضعی بوده که نشریه ای مثل ما از آن یاد کند. و اما علت چاپ شدن داستان شما، یا نرسیدن نوبتش است یا اینکه قابل چاپ نبوده.

صندلی راننده

● **پشت صندلی راننده**
یکی از اتوبوسهای خط ۲۳۶ در مسیر فردوسی شاهرضا نوشته اند (لطفا دست بصندلی راننده نزنید که باب المراد است) واقعا که همه جا را فکر میکردیم باب المراد از آب در می آید جز این يك جار

ح- صباغ

مطالب سنگین است

دوست خوب ما جواد خان شاپوری گله ای دارند:
«چرا شما مطالب خود را بیشتر در حد جوانان دانشگاهی و تحصیل کرده ها ترتیب میدید و فکری بحال مناطق کم سواد و پائین شهریانی نیستید. جوانها یک تهم تفریح و سرگرمی آنها سرخیابان ایستادن و مزاحم دخترها شدن است و مطالعه آنها از حد فال فلان مجله مبتذل را خواندن تجاوز نمیکند» دوست عزیز مطالعه ارتباطی به

بالای شهر و پائین شهر ندارد هر کسی علاقمند باشد میتواند حد سواد خود را بالا برد و ما هم مطالبمان مربوط به طبقه خاصی نیست. اتفاقا در طبقات پائین جوانهای با سواد تری پیدا میشود. ● حضرت عباس خان رشیدی نوشته شما بدرد چاپ نمیخورد اگر علاقمند بکار نویسندگی باشید. باید بیشتر مطالعه کنید و زیاد بنویسید. این حرفها وآه و ناله ها را هم بگذارید کنار.

ماجرای مصاحبه برای استخدام

● **اخیرا یکی از دستگاهها**
میخواست از طریق مصاحبه، عده ای تکنیسین راه و ساختمان و نقشه بردار و نقشه کش استخدام کند و آگهی آنرا در روزنامه ها درج کردند و تاریخ مصاحبه هم تعیین شد.

در روز مصاحبه هر کسی رفت و برگشت و سؤال شد که سؤالات چه بود گفتند فقط اسم واسم فامیل را پرسیدند.

وقتی نوبت من رسید مطابق معمول اسم و فامیل مرا پرسید و بلافاصله گفت خودم را بکار گزینی معرفی کنم و جواب بگیرم. جواب دوز و بعد به بیست روز بعد موكول شد. و جواب رد بود و تنها دو سه نفری که در مصاحبه هم شرکت نکرده بودند انتخاب شدند. و من در این فکر که آیا بهتر نیست مسئولین امر اگر در این جور مواقع افراد بخصوصی را میخواهند استخدام کنند با اینهمه سر و صدا مردم را دعوت به شرکت در مسابقه و مصاحبه نفرمایند یا اگر اینکار را می کنند لااقل طوری صحنه سازی کنند که «ما خیال کنیم از عهده نتوانستیم بر آئیم و جواب صفحه مقابل

نگاهی از حاشیه به حواشی

برای سامان دادن مردم که خود فرجی است، راهی که قرار است بسازند دریاچه هامون را قطع میکنند و به «برنگ» میروند (برنگ پاسکاهی است متعلق بدولت ایران) و از این منطقه به بتدان میرسد که مرکز ایران و افغانستان است و سپس از بتدان به بیرجند، راه پیدا میکنند و بدین ترتیب طریق بیرجند بزابل راه عملی قابل عبوری میشود که ۵۰ فرسنگ از جاده فعلی نزدیکتر است.

آبادیهای اطراف شهر

اشاره باین مطلب ضروری بنظر میرسد که اکثر قراء سیستان وسیع و نسبت بدیده های دیگر جمعیت بیشتری دارد. بطور کلی دهستانهای این ولایت را میتوان بدین ترتیب دستچین کرد: **دهستان «پشت آب»** که شامل ۱۱۲ قریه است. زمینهای این ناحیه همه در دشت و چکله قرار گرفته

باهوای نسبتا گرم، محصول کشاورزی آن گندم، جو، حبوبات و پنبه است و آب مورد نیاز از شعبات هیرمند تأمین میشود.
در یکی از دهکده های پشت آب بنام «**قاسم آباد**» مناره بلندی است از آجر که یادگار گذشتگان است و بنام «**میل قاسم آباد**» معروف گشته و همینطور در دهکده «**ادیره**» آثار و خرابه های بنام «**تپه بارانی**» و نمونه های بنام «**تپه جمشید**» چشم میخورد که همگی آثاری است از شهرها و قلعه های قدیمی. در «**پنجار**» ویرانه های معروف به «**نقاره خانه**» وجود دارد و در دهکده «**زاهدان**» بقایای شهر بزرگی است که در زمان تیموریان بنا شده و مرکز سیستان بوده که بعد از تاخت و تاز امیر تیمور لنگ ویران شده است - مردم این سامان خرابه های مذکور را «**شهر تیمور**» می نامند.

دهستان شیب آب که شامل ۷۴ دهکده است. هوای این دشت گرم و زمینی از آب هیرمند برخوردار است و محصولاتی چون گندم، جو، پنبه و حبوبات دارد. در دهکده ای بنام «**پشت دشت**» برج معروفی است که تقریبا ۲۲۰ سال پیش بنا شده. مرکز این دهستان

قصبه «**سه کوهه**» است در این ناحیه ویرانه های قدیمی و بناها و خرابه های پوسیده ای دیده میشود که نمایشگر آثاری از گذشتگان است. از نمونه های معروف میتوان به «**ارک میر کوچک**» و «**برج فلک**» اشاره کرد که بوسیله يك راهرو زمینی بیکدیگر متصل شده اند. **دهستان شهر «کی»** که شامل ۲۲ دهکده است در این قسمت نیز نمونه های از آثار قدیمی و پنبه ویران شده چشم میخورد که یکی از خرابه های آن بنام **شهر کندوگ** است.

دهستان «میان کنگی» شامل ۱۴۰ دهکده است که عموما در جلگه و دشت قرار گرفته اند. هوای این ناحیه هم مثل اکثر نقاط گرم و خاک مزروعی که از آب هیرمند سیر میشود اغلب زیر کشت گندم، جو، حبوبات و پنبه است.

دهستان «نارویی» که مشتمل بر ۳۲ دهکده است با محصولات ذکر شده در نواحی دیگر، در غرب این دهستان قریه ایست بنام «**گمک**» که بر بالای تپه آن آتشکده ویرانی متعلق به دوره ساسانیان به چشم میخورد.

مجله فردوسی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
نعمت الله جهانبان نوبی

خیابان تخت جمشید بین چهار راه بهار و روزولت
خیابان ملک الشعراء بهار شماره ۳۰

تلفن اداره ۷۶۵۹۰۹

چاپ فاروس : ۳۳۵۷۳۰

گزاره ها از گراور سازی این سینا تلفن ۳۳۶۵۱۲



مؤسسه انتشارات امیرکبیر یاس سعید

... و سرگذشت

دوداستان از ژولیان گاردوسا مرست موآم

ترجمه : میمنت دانا منتشر شد



شما

چه زن باشید چه مرد

جوان یا مسن، قد بلند یا کوتاه، جاق یا لاغر
شهری یا روستائی، کارگر یا کارمند...

فرقی نمیکند

مهم اینست که چه پوشیده اید

شما باید برای لباسهایتان پارچه هائی را انتخاب کنید که
از نظر دوام، طرح، ثبات رنگ، خوش بافتی، مرغوبیت
و قیمت با موقعیت شما در هر وضعی که هستید مطابقت
داشته باشد.

پارچه های تمام پشم

افشار یزد، ایده آل شیک پوشان

از محصولات کارخانجات پشمبافی افشار یزد در فروشگاه
و نمایشگاه افشار یزد واقع در سه راه شاه، ساختمان
روبال و سایر فروشگاههای معتبر در سراسر کشور دیدن
کنید و همیشه از فروشندگان پارچه های افشار یزد
بخواهید.

ضمناً شهناز خانم منظور ماز
اینکه شعر جواب ندارد یعنی در
باره خوب و بدش چیزی نمی نویسم
و گر نه همه شعرهای رسیده را به
مسئول صفحه شعر می سپاریم.

نمایش و بالا کشیدن و جوهات

«آخر آ در اصفهان عده ای جوان از جیب خود نمایشی
ترتیب میدهند و باز حلمات فراوان بروی صحنه می آورند ولی دست
آخر سه نفر که گویا سرپرستی آنها را داشته اند هر چه پول بلیط بوده
بالا میکشند و بعد هم مسئول مالی نمایش را از دبیرستان اخراج
می کنند و برای ساکت کردن بقیه هم مضمون زشتی كوك می کنند
که این نمایشنامه «بودار» بوده و... ناگفته نباشد که بیس نمایش
قبلاً از طرف فرهنگ و هنر اصفهان به تصویب رسیده بود، انتظار
رسیدگی به این موضوع را داریم

چرا با احساسات مردم توهین می کنید!؟

در شماره ۲۵۲ مجله زن روز در صفحه (گلی) چیزی تحت
عنوان عزای بعد از عروسی چاپ شده بود که طی آن نویسنده با
وقاحت تمام قیافه يك محقق و جامعه شناس را بخود گرفته و در مورد
زنان و مردان شهرهای دور و نزدیک این مملکت اظهار عقیده کرده تا
آنجا که عقاید این حضرت بشهر و دیار ما مربوط است باید بگویم نه
تنها مردان بی چند و قائل آنگونه که حضرت کلی تجربه فرموده اند
و زنا نشانرا مثل تکیان و قیابان «عوض نمی کنند بلکه در در افتاده ترین
روستاهایشان نیز عشق و دل بستگی عمیقی بین زن و مرد دیده
میشود. حالا چرا این مجله اینگونه احساس و عاطفه مشتی مردم
پاك و ساده دل شهرستانی را بیازی میگردانند برای منكه قابل لمس نیست.
«سید محمد اسد زاده نواز»

سوالی را نتوانستیم بدهیم و ورد شدیم
نه اینکه فقط اسم و فامیل رو بعد
خدا حافظ چون تو آن که قرار بود
نستی.

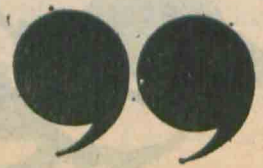
رقابت در ابتدال

در شهر شاهرود
دوسینما و جود دارد به
نامهای ایران و مولن روژ
که از چندی قبل دست به
رقابت عجیبی زده اند در
مورد نمایش فیلمهای
مزخرف هندی و فارسی و
هر وقت هم اعتراضی در
این مورد از جانب تماشاچیان
میشود عوارض بیست درصد
شهرداری را عنوان میکنند
حالا معلوم نیست عوارض
شهرداری چه ارتباطی به
گذاشتن فیلم مبتدل و
مزخرف دارد.

خانم شهناز معیری خواننده
خوب ما نامه سرایا خشمی نوشته اند
نسبت به مقاله دکتر براهنی در
باره اخوان و معتقدند که مقاله
منصفانه نبوده است. بالاخره
اینهم نظری است.

نقد در نقد

بهر روز خواجوی دانشجوی دانشکده ای
ادبیات مشهد انتقادی نوشته بر نقدی که در فصلهای
سین بر کتاب اسلام شناسی دکتر شریعتی شده است.
خواجوی اشاره می کند که اول آقای منتقد، کتاب راتا
پایان نخوانده و نیز فرق بین «ماشین و ماشینیزم» را
نمیداند. اومی نویسد آقای منتقد فصلهای سین به تهمت
و افترا متوسل شده و در کارشایسته توجه دکتر شریعتی
نه تنها دقت نکرده بلکه نظری سطحی نیز نینداخته
است. خواجوی نوشته! آقای اکبری منتقد ناصالح
هر نوع امیدی را از دست داده و در انتظار زندگی
بهتر نشسته که از آسمان بیفتد و سیر تحول سرمایه-
داری خود بخود به آن برسد. ناچار قلم بدست می گیرد
و به این و آن می پرد او هیچ نوع رسالت در خود احساس
نمی کند و بدون شناخت محیط خود و سیستم های
پیچیده اجتماعی و اقتصادی خود و بدون شناخت تاریخ
جامعه خود در عمل تسلیم هر آنچه پیش آید میشود.
او نمیداند که روشنفکران غربی نیز از تسلط ماشینیزم
فرار می کنند و حالا این کاتولیک تر از پاپ از زبان
آنها نیز حرف می زنند. ایشان معتقدند از هر لحاظ
سرمایه داری انقلابی و مترقی است!! و سیزده دلیل
نیز بر اثبات آن آورده اند. پس بهتر بود منتقد محترم
می نوشتند مقاله ای در دفاع از سرمایه داری- آنطور که
مادکتر شریعتی را از کتابها و مقالاتش شناخته ایم و
آنطور که از فجوی مقاله ای مستدل خواجوی بر می آید
ظاهراً آقای منتقد بدون توجه و مطالعه ای دقیق در کتاب
و بدون شناخت ضوابط نقد دست به اینکار زده و این
شاهکار عظیم را نمایان ساخته است. باید این رفقای
دست بقلم بدانند که دیگر مثل گذشته ها خراب
کردن آدمها زیاد آسان نیست.



تلاش دی و بهمن با ۷ ضمیمه در

۲۸۸ صفحه
منتشر شد

با مطالبی درباره

- ۱- انرژی آفتاب در طبیعت چگونه تولید ماده می‌کند
- ۲- قند در ایران بقلم مهندس اکبر سجادی
- ۳- بندرعباس کهنه و نو از دید مهشید درگهی
- ۴- فرهنگ لغت دهخدا از زبان دکتر جعفر شهیدی
- ۵- نقاشی جدید از زبان ایران در رودی
- ۶- دشت گیلان از دید مهین محبوبی
- ۷- صنعت گاز در اقتصاد ایران از فروزان

با همکاری گروهی دیگر از نویسندگان
و طراحان و نقاشان و عکاسان ایرانی



پایای هشت سال فعالیت ثمر بخش «هما»

تجلی نبوغ و استعداد افراد ایرانی

علما و فلاسفه بزرگ بر این عقیده اند که افراد انسانی دارای همه گونه استعداد و نبوغ ذاتی برای فراگیری فنون و امور مختلف میباشند، یعنی اگر زمینه فعالیت برای افراد انسانی فراهم شود هر یک از این افراد قادر خواهد بود که بدرجات مختلف علوم و فنون نائل گردد.

این عقیده حکماء دربارۀ مردم وطن ما کاملاً صدق میکند حتی اگر حمل بر خودستایی نباشد باید اذعان کنیم که مردم ایران از لحاظ هوش و استعداد سرآمد مردم جهان اند. برای اثبات صدق این ادعا کافی است تاریخ را ورق بزنیم و نبوغ و استعداد و حس ابداع شاهنشاهان و سرداران ایران را در جنگها و پیروزیهایشان بار دیگر بررسی نمائیم.

علاوه بر این، افراد ایرانی در کلیۀ علوم و فنون قدیم و جدید دارای نبوغ خارق العاده ای می باشند و هر گاه زمینه فعالیت برای ایشان مهیا شده است این نبوغ و استعداد ذاتی را بمنصه ظهور رسانیده اند چنانچه در اجرای برنامه های فضائی و پیروزیهای مه نوردان، گروهی از زبده ترین دانشمندان ایرانی نقش ارزنده ای داشته اند.

هشت سال پیش، گروه معدودی از همین افراد با استعداد و باهوش ایرانی برای تحقق یکی از بزرگترین نیازهای اجتماعی عصر حاضر کمر همت بستند. گرچه در هشت سال قبل وسایل و لوازم کار اندک بود ولی افراد ایرانی با نبوغ و استعدادشگرف خود هدفهای بزرگی را دنبال کردند، و اکنون بر اثر لیاقت و درایت خود، بزرگترین سازمان هواپیمائی رادر خاور میانه پدید آورده اند.

بخاطر داریم که تا حدود ۱۰ سال قبل امور حمل و نقل هوائی کشور وضع درستی نداشت و بنحو نامطلوبی اداره میشد ولی از همان سالها دورنمای صنعتی شدن کشور و در گرونیهای مهمی که میبایست در امور کشاورزی و اجتماعی ایران بوجود آید متجلی شده بود. هشت سال قبل در چنین موقعیت حساسی بنابر ااده شاهنشاه آریامهر شرکت هواپیمائی ملی ایران تأسیس شده و امور حمل و

نقل هوائی از دست مؤسسات خصوصی بشرکت هواپیمائی ملی ایران محول گردید. از ۸ سال قبل که امور هواپیمائی در خطوط داخلی و خارجی بدست افراد با استعداد ایرانی افتاد، هر روز گاهای وسیعی برای پیشرفت این سازمان عظیم ملی بکار رفت. از همان سالهای اولیه برنامه های جامعی طرح گردید که زودتر از موقع به انجام رسید و امور کلی هواپیمائی ملی ایران به پیشرفتهای قابل ملاحظه ای نائل آمد.

در آغاز فعالیت های «هما»

(سال ۱۳۴۱) تعداد ۱۳۶۴ نفر از ائران خانه خدا بوسیله هواپیمای جت و ملخدار این شرکت بر احوالی بزیارت خانه خدا رفتند. از سال ۱۳۴۱ به بعد همگام با انقلاب سفید ایران و در گرونیهای اجتماعی و اقتصادی کشور، وظایف و مسؤولیت های «هما» بیشتر شد زیرا در امور اقتصادی و کشاورزی و بازرگانی فعالیتهای شدیدی آغاز شده بود و این سرویس منظم «هما» بود که نقش ارزنده ای در ارتباطات این نیروی

فعال بعهدہ گرفت.

خوشبختانه چنانچه بارها در طول تاریخ افراد ایرانی نبوغ و استعداد ذاتی خود را ثابت کرده اند در پیشبرد هواپیمائی ملی ایران نیز توفیق یافتند و اکنون خوشوقتم بخود بیالیم که در سالروز آغاز نهمین سال فعالیت های «هما» این شرکت ایرانی، بسیاری از رزوه های دیرینه ملی را جامه عمل پوشانیده است. شرکت هواپیمائی ملی ایران که ۸ سال قبل با وسایل و لوازم محدودی شروع بکار کرد و کارکنان

آن را گروه معدودی تشکیل می دادند، اکنون یکی از بزرگترین شرکت های مسافربری دنیا شده است. اکنون هواپیمای غول پیکر جت «هما» در اقصی نقاط جهان پرچم سدرنك ایران را به اهتزاز در می آورند و در شناسائی ایران و ایرانی نقش ارزنده ای بعهدہ دارند. در سالهای اخیر سازمان هواپیمائی ملی ایران چنان منظم شده و چنان آبرو و حیثیتی برای ایران و ایرانی کسب کرده است که قسمت اعظم سیاحان خارجی ترجیح میدهند از کشورهای خارجی بوسیله جتهای «هما» بایران بیایند و در داخل کشور نیز بوسیله سرویس منظم «هما» از مراکز تاریخی و باستانی ایران دیدن کنند.

لازم بیادآوری است با اینکه شرکت هواپیمائی ملی ایران یک سازمان تجارتی است ولی نرخ بلیطهای آن بمراتب ارزان تر از نرخ بلیطهای مشابه شرکت های هواپیمائی بیگانه است. با این حال این شرکت نه تنها هرگز به بودجه مملکت تحمیلی نبوده بلکه بر اثر همین ترقی اقتصادی صحیح و مدیریت شایسته است که با برنامه های مبتکرانه به پیشرفتهای بزرگ ملی و اقتصادی نائل شده و یکی از موسسات کشور را تقاضای گردیده است. مسافرتها شاهنشاه آریامهر و خاندان جلیل سلطنت در داخل و خارج کشور بوسیله جتهای «هما» و مسافرتها شخصیتهای برجسته داخلی و خارجی، مسافرتها هزاران نفر سیاح خارجی بوسیله این سرویس منظم، نشان دهنده انتظام اصولی و پیشرفتهای قابل توجه فنی و اداری این شرکت است.

انتخاب تیمسار سپهبد خادمی مدیر عامل فعال «هما» بریاست انجمن بین المللی حمل و نقل (یاپا) نمونه دیگری از تایید پیشرفتهای «هما» توسط مسؤولان شرکت های هواپیمائی جهان است. خاصه اینکه باردیگر موقع و مقام بین المللی ایران امروز را بر بهری شاهنشاه خردمند ما بخوبی نشان میدهد. با این حال دورنمای پیشرفتهای سریع و بیش از پیش شرکت هواپیمائی ملی ایران از هم اکنون متجلی شده و نوید بخش آینده درخشانی است زیرا شیوه کار مدیر عامل فعال «هما» هر روز قدمی بلندتر بسوی پیشرفت بیشتر است



نگونه تولید ماده
اکبر سجادی
مهشید در گهی
بزرگتر جعفر شهیدی
در پردی
محبوبی
ن از فروزان
نویسندگان
ایرانی

آن که بصد زبانش سخن میگفتند
آیا چه شنیدند که خاموش شدند

تأثیر حملات مغول در سبک داستان نویسی ایرانیان

شیخ بهائی بجای
شفای بوعلی
شور المؤمن
تجويز میکند

● برای نخستین بار
تعزیه در زمان شاه عباس
بمردم عرضه شد
● تعداد شعرای دربار صفویه
بیش از سه هزار نفر بودند
● شاه عباس بملا شانی شاعر
هموزش زربخشید

نویسنده
چهل طوطی
یا طوطی نامه
کیست
و از کی
و چه زمانی
جز وادبیات
عامیانه ایران
قلمداد
شده است؟

چنانکه در مقالات گذشته اشاره شد تأثیر حمله وحشیانه مغول بایران در تمام مظاهر زندگی ایرانیان اثر گذارد که بی شک این تأثیر در ادبیات و داستان نویسی و داستان سرائی جزئی از آنست. بسا اینجبال در همین دوران تقابل از روی کار آمدن صفویه جسته گریخته داستان سرائان و نویسندگان چندی در گوشه و کنار این مملکت یافت شدند و توانستند با هنر خود زبان پارسی را از گزند زمان محفوظ بدارند بدیهی است یک سلسله داستانهای عامیانه قبل از مغول در بین مردم رواج داشته که با ظهور و غروب حکومت این قوم سینه بسینه برای ملت ایران محفوظ مانده لیکن در دوران صفویه باند از ادای در ادبیات و داستان سرائی مارخوت و سستی وجود داشته که تا پایان سلسله قاجاریه هنوز ملت ما گرفتار آن بود زیرا تاریخ هنر و هنرمندان و شاعران و نویسندگان بستگی تامی به احوال سلاطین یا رهبران و حکمفرمایان محلی ایران دارد بهمین دلیل است که ناگاه هنر تعزیه در زمان صفویه که یک ثبات درام مذهبی بوده بوجود میآید و چنان رونق و صفائی پیدا میکند که در ایام محرم عموم پادشاهان صفوی از شاه عباس بزرگ بعد در اینگونه مجالس شرکت میکردند. دیگر از علل سستی و رخوت در این زمان از تاریخ ایران اختلاف شدید مذهبی است که بین فرق تستن از یکطرف و مذهب تشیع از طرف دیگر وجود داشته چه بسا که این اختلاف مذهبی سبب میشده که بعضی از نویسندگان و هنرمندان و داستان سرائان آن عصر آن استعداد باطنی خود را بروز ندهند و چون تماشاگرانی منتظر فرصت بمانند زیرا یک نویسنده و داستان سرائی نمیتوانسته هنر خود را بدون یک پشتیبان واقعی عرضه کند. برای مثال اشاره بدربار تیموریان و صفویه هر دو مینماییم زیرا در دوران حکومت تیموریان اغلب بین سران و حکمرانان برای جلب نویسندگان و شعر اوقات شدیدی وجود داشته، برای مثال دربار خلیل سلطان و الغ بیگ رادر سمرقند و دربار پسران هراتشاه را در تبریز و دربار ابن عمر شیخ و ابراهیم سلطان بن شاه رخ رادر شیراز که مستقل از دربار شاه رخ و بسا بنسب در هرات بودند نام برد باینکه دوره تیموریان برای ملت ایران بطور کلی یک عصر درخشان و مرفهی نبوده ولیکن از نظر فن خط مینیاتور - تذهیب - معماری دوره ای بس عالی بحساب میآید همچنین در این دوران بنا بر تشویق پادشاهان و شاهزادگان کتب بسیار ذقیمت و باارزشی بدست نویسندگان آن زمان اعم از تاریخ، داستان و یا شعر بوجود آمده که در خور تحسین است آنجمله نویسندگانی چون مولانا نظام الدین شامی مؤلف ظفر نامه - مولانا نورالدین لطیف بن عبدالله الهروی مشهور بحافظ ابرو و متوفی ۸۳۴ مولف زبده التواریخ که بنام بایستقر میرزا است - مولانا شرف الدین علی یزدی متوفی ۸۵۸ - مؤلف ظفر نامه تیموری و کمال الدین عبدالرزاق ابن اسحق سمرقندی متوفی ۸۸۷ مؤلف مطلع السعدین و محمد خاوند شاه مشهور به میرخواندمؤلف روضه الصفا متوفی ۹۰۳ و خواندمیر دختر زاده میرخواندمؤلف حبیب السیر متوفی ۹۴۲ و دیگران که در نوشتن و سایر داستانهای مختلف خدمات بس پسندیده بادیات زبان پارسی کرده اند. گرچه این دوران که بامرگ حافظ شعر و ادب پارسی بیکباره تغییر مسیر داده و کم کم مقدمات سبک هندی در نظم و نثر فارسی پدید میآمده که بموقع از بعضی داستانهای عامیانه آن عهد و زمان که از بخارا و سمرقند و هرات بنقاط مرکزی ایران سرایت کرده نام خواهیم برد و بهر حال و بهر تقدیر سخن بر این بود که پادشاهان صفوی در قهوه خانه حضور پیدا میکردند. البته یکی دوتن از افراد این سلسله و قهوه خانه بصورت امروزی در آن زمان بوجود آمده و مرکز و یا طوق اهل فضل و هنر و ادب گردیده باینکه بخوبی در وضع زندگی و معیشت مردم آن عهد و زمان بوجود آمده بود و از یک آرامش نسبی بعلت تدابیر شاه عباس برخوردار بوده اند معذالک چرا پایه داستان سرائی تا آن اندازه سست و بی اعتبار شده و نقالان آن عصر کمتر از داستانهای شاهنامه استفاده میکردند مگر یکی دوتن؟ پاسخ این سؤال روشن است.

باید اعتراف کرد که در دوران صفویه پایه معلومات هم تنزل کرده بود زیرا بنا بر فتوای عالمان دین تحصیل علوم و فلسفه تحریم شده بود بطوریکه دانشمند یگانه و استاد فرزانه شیخ بهاء الدین محمد عاملی متوفی ۱۰۳۰ در مثنوی بحر جنب خود بتعریض در باره شفای بوعلی سینا متوفی ۴۲۹ گوید:

تا چند ز شفای شفا طلبی
سور المؤمن فرمود نبی
دیگر فراموشی لغات و نحوه تدریس زبان پارسی بود که اگر طالب علمی هم در صدد و کسب علم بود تنها بخواندن عربی اکتفا کرده و بعد هم بادیات نمیدراختند.

و بقول عالمان آن عهد از دانشهای دینی به (کمالیات) یعنی علوم ادبی و غیره توجهی نداشتند از طرفی کتاب هم کم بود و زبان کتابت و نثر شیرین فارسی بمردمانی مکتب نرفته و نخوانده ملاوا گذار شده بود. اینجاست که نثری ناقص و معیوب بمردم عرضه میشود - دیگر وجود و نفوذ شعرای فارسی زبان در دیار هندی بود که خود مجمعی عظیم از شعرا و نویسندگان آن روزگار در آن دیار گرد هم جمع شده و بروایتی شاعران عصر صفوی را بیش از سه هزار نام برده اند گرچه در دربار محمود غزنوی تعداد شاعران بسیار زیاد بوده و در حدود چهارصد تن کم و بیش ذکر کرده اند اما این دوده را نمیتوان از نظر کیفیت یادوران صفویه مقایسه کرد و بعلت نفوذ و قدرت علماء مذهبی آن دسته از نویسندگان و شعرائی هم که مایه داشتند راه سفر هندی پیش گرفته و رهسپار شهرها و روستاهای هند شدند چنانکه علی بنی کمره میگوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال
تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

بالاخره نفوذ مذهبی کار خود را کرد و مانع این شد که داستان سرائان و نقالان و سخنوران آنطور که خود مایل بودند هنر خود را بمردم عرضه کنند. برای مثال ذکر شد که دهان شاعری در زمان صفویه بعلت مدحی که در مورد مولای متقیان کرده بود پرا زرشد. میرزا طاهر نص آبادی صاحب تذکره معروف، شاه عباس اول بصلت چند بیت مثنوی در مدح علی که ملا شانی گفته بود هموزن شاعر باو زر بخشید است و شاعر دیگری بنام ملا لطفی این واقعه رادر یک رباعی بیان داشته:

شاهزاد کرم جهان منور کردی ملک دل عالمی مسخر کردی
شاعر که بخاک گره براب شده بود برداشتی و برابر زر کردی
بطوریکه قبلا اشاره شد نخستین داستان عامیانه ایران سمعک عیار است که بسبکی خاص و جالب نثر زیبای آن عهد نوشته شده:

در داستان سمعک عیار اغلب از داستانهای پهلوانی ایران و شرح جدال و پیروزی یک جوانمرد را بر دیگری بخوبی روشن و واضح میسازد در صورتیکه هر چه از تاریخ تحریر سمعک عیار و سایر داستانهای نظیر او در شومیم به یک سلسله داستانهای عامیانه مبتذل و غیر مأنوس بر خورد میکنیم که با واقعیات زندگی ایران تفاوت کلی دارد بخصوص اینکه اگر بحجم کتاب و تعداد صفحات چاپ شده و یا خطی آنان یک نظر اجمالی نظر بیفکنیم خواهیم دید که چقدر فشرده و بطور اختصار از یک داستان نقل میکند مثلاً داستان رموز حمزه و یا مختار نامه با آن همه حجم و تعداد صفحات آن لطافت و نازک اندیشی که در دارا پنامه کهن و سمعک عیار برشته تحریر در آمده اصولاً قابل مقایسه نیست.

این دگرگونی و تغییر روش همانطور که گذشت زائیده عللی چند از وقایع تاریخی و جغرافیائی و جنگ و ستیز بین اقوام مختلف و بالاخره حملات بیگانگان بکشور ماست. برای مثال ذکر نمونه بیگ نثر شیرین پارسی اشاره میکنم: سیاستنامه **خواجہ نظام الملک** وزیر دانشمند و با کفایت و نیک اندیش ملک شاه سلجوقی این مرد با کفایت و حافظ و نگهبان زبان پارسی در آن زمان داستانی بنام **معصوم و امیر ترک** دارد که بقول و فتوای بعضی از محققین و ایرانشناسان معلوم نیست که این داستان را خود خواجہ نظام الملک برشته تحریر در آورده یا کاتبان و مستوفیان و نزدیکان وی آنرا تنظیم کرده باشند. این داستان بطوریکه بعضی از محققین عقیده دارند همانند داستانهای امروزی زبان پارسی است منتها با نثری شیوا که مربوط بخود آن زمان است برای اینکه نمونه ای از سبک این داستان را بنظر عامه برسانم لازم میدانم چند سطر از آنرا نقل کنم تا برای عموم بخصوص پژوهندگان تاریخ ادب پارسی روشن شود.

اما مختصری از داستان **معصوم و امیر ترک**

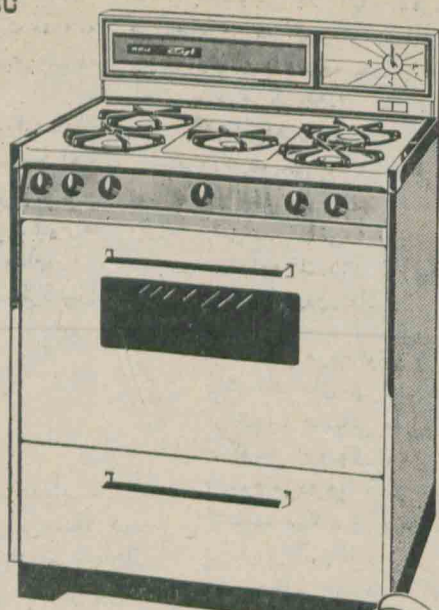
هیچیک از خلفای بنی عباس را آن سیاست و هیبت نبود که معصوم را بود و چندان بنده ترک که او داشت کسی نداشت گویند که هفتاد هزار غلام ترک داشت و بسیار کس از غلامان بر کشیده (۱) بود و به امیری رسانیده بود و پیوسته گفتی که چون ترک نیست مگر امیری وکیل خویش را بخواند و گفت که در بغداد کسی شناسی از مردمان شهر و بازار که دیناری یا نصد بامن معامله کند و به وقت ارتقا (۲) بازدم.

این بود نمونه ای از سبک داستان سرائی اندکی قبل از حمله مغول بایران.

اجاق گاز ارک

نامی که می شناسید و بان اطمینان دارید

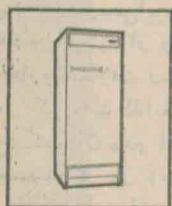
با فرسراسری بزرگ
کباب پز کوشویی
ساعت دقیق برقی
زنگ اعلام پخت غذا
سهولت تمیز کردن
طرح زیبا و مجلل
رنگهای دلپذیر و متنوع



در پنج مدل

رضایت بانوی خانه را فراهم می آورد

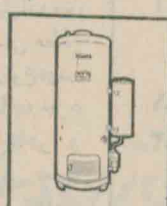
محصولات دیگر ارک



یخچال ارک در ۶ مدل



کولر ارک در ۹ مدل



آبگرم کن ارک در ۴ مدل



بخاری ارک در ۹ مدل

آبنوس دفتری در ادبیات و هنر شماره اول اسفند ماه ۴۸ منتشر میشود

نشریه انجمن شعر و
ادب - دانشگاه پهلوی

تألیف قاضی سعید قمی که در رشته ۶۱۱ که چون بزبان عربی بوده کمتر مورد توجه عامه قرار می گرفته . بطوریکه گذشت و در شماره قبل توضیح دادم همای این داستانها اعم از مذهبی یا تاریخی داستانی جالب و ارزنده بنام موش و گربه اثر دانشمند گرانقدر و شاعر پرمایه و بی توقع قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) عبیدزاکانی را باید نام برد زیرا این اثر نفیس و جهانگیر در زمان خود عبیدزاکانی بعلمت ناسامانی اوضاع آن دوران زیاد مورد توجه قرار نگرفته و اگر هم باین کتاب توجهی شده باشد نزد خواص و افرادی نظیر خود عبیدزاکانی بوده زیرا اوضاع آن زمان و وضع ناسامان و هرج و مرج شهرهای بزرگ بخصوص اصفهان و شیراز و خراسان و آذربایجان که در آنها چراغ علم و معرفت بیکباره بخاموشی گرائید و بازار ریاکاران و صوفیان و قلندران که همه جا خود را حاکم بر سر نوشت مردم میدانستند هر ایرانی بخصوص طبقه روشن و متفکر را دلسرد و پژمرده میکرد، در چنین زمانی یک مرد حساس و متفکر چون عبیدزاکانی که در زادگاهش با هزاران ریا و حقه بازی و بادعوی مذهب اهل تسنن و شیعه و صوفیه روبرو بوده آن اثر جالب و زیبای خود را منتشر میکند. خاندان عبید که از نجیب زادگان روستای (زاکان) که دهکده ای بوده نزدیک قزوین زندگی میکردند و این طایفه پیوسته خود را از خادمان و مقربان نزدیک رسول خدا و پیامبر راستین حضرت رسول اکرم میدانستند باینکه از نژاد عرب هستند باین اصل و نصب خود فخر میکردند با اینکه مدارک و اسناد مسلمی در مورد تولد عبید در دست است معذالک بعضی از مورخین در تاریخ تولد و حتی محل فرا گرفتن علوم مختلف وی شک کرده اند .

شاید حق هم با آنان بوده زیرا خاندان عبید بگفته حمد الله مستوفی مورخ مشهور در تاریخ گزیده نقل کرده که یکی از افراد خاندان عبید بنام عمادالدین زاکانی در سال ۶۱۴ هجری مدتی در محله دروازه قزوین سکونت داشته و انا بک سعد ابن زکی را پذیرائی مینموده زیرا پس از شکست سعد ابن زکی از محمد خوارزمشاه بدست وی اسیر و نامبرده پس از فرار از محبس بطور ناشناسی بقزوین آمده و در خانه عمادالدین زاکانی نزول میکند. زاکانیان

بقیه در صفحه ۳۸

دیگر از داستانهای عامیانه که بسیار معروف و مورد توجه عموم مردم کشور ماست کتاب چهل طوطی نامیده است. این کتاب که بدست ضیاء نخشب که یکی از ادبا و زهاد زمان خویش بوده نخست از زبان سنسکریت بفارسی ترجمه شده و سپس بایران راه پیدا کرده حتی بعضی از مالک دیگر مانند انگلستان و ترکیه و یکی دو کشور دیگر آنرا بزبان مملکت خویش در آورده اند.

ابن ضیاء نخشب یا خواجه ضیاء الدین بدائونی اهل نخشب یا (نف) که شهری است بین سمرقند و بخارا که در دوران جوانی از زادگاه خویش به هندوستان مهاجرت کرده و در شهر بدائون اقامت میگزیند و بنا به روایت عبدالحق در اخبار الاخیار سال ۷۵۱ در همان ناحیه روی در نقاب خاک میکشد وی از زمره افراد است که بادیات دلبستگی خاص داشته و ضمن اینکه گوشه نشینی اختیار کرده بوده وعبادت و ریاضت می گذرانیده اغلب اوقات خود را به تألیف و تصنیف می پرداخته. وی بنا بر نوشته مرحوم استاد دهخدا بدر بار پادشاهان خلیج راه مییابد و حتی بعضی از کتب خود را به نام مبارک شاه خلیج ۷۱۷-۷۲۸ تألیف کرده و نیز بنا بر نوشته اخبار الاخیار کتابهای (عشره مبشره) و (سلک و سلوک) و (کلیات و جزئیات) و ترجمه طوطی نامه از اوست و نیز بنا بر نوشته دانشمند گرانقدر و محقق ارجمند دکتر محمدجعفر محجوب داستان دیگری نیز بوی نسبت میدهند بنام گلریز نامه که خود شخصاً نوشته و مدت زیادی نیز صرف آن نکرده است ذکر قسمتی از این افسانه جالب که گاه با زبان تمثیل و نظم و نثر خواننده را سرگرم میکند زمانی نازک اندیشی و فکر بکر مؤلف محترم خواننده را با ذکر داستانهای کوتاه اما دلنشین آشنا میسازد خود کاری بس جالب و خواندنی است. افسوس که صفحات مجله این فرصت را بمن تنها واگذار نکرده و الانامی این داستانرا نقل میگردم. بگذریم.

در اینجا لازم است تذکر مختصری در باب یک داستان دیگر بدهم تا خوانندگان محترم مجله فردوسی را اشتباه با این داستان گلریز ضیاء نخشبی رخ ندهند و آن اینکه یکی از شاعران تاجیک بنام عبد الرحمن مشفق که در نیمه دوم قرن شانزدهم زندگی میکرده و شاعری توانا و صاحب نظر بوده داستانی تنظیم دارد بنام (گلزار ارم) که نخستین بار این شاعر و نویسنده توانا را صدالدین عیسی بدرستی بمردم مملکت خویش معرفی و سپس در سال ۱۹۳۸ درجلد نهم مجموعه اثرهای اشعیه تاجیکی فرهنگستان علوم، اطلاعات جامعی در مورد این شاعر و نوع داستانسرائی وی که البته بنظم است بجهت استفاده دانشگاہیان آن دیار منتشر شد. این شاعر در سنه ۱۵۳۸ میلادی در شهر بخارا متولد ولی زادگاه اصلی خانواده وی مرو بوده است نامبرده در دوران کودکی از پدر و مادر خود جدا افتاده و روزگار بسختی میگذرانیده تا بخد متامیری متمکن در بخارا در میآید و با کمک وی بتحصیل می پردازد چنانکه پس از مدتی هم از رموز علم حساب آگاه بوده و هم از طب و حکمت بهره ای داشته.

وی بعلم سختی و تنگی معیشت که در دوران کودکی دیده بوده در گفتن اشعار هجو دست داشته و خلاصه در سنه ۹۷۳ از بخارا بسمرقند کوچ میکند. در آن دیار بسمت گتای بداری سلطان سعید ۱۵۶۸-۱۵۷۲ منصوب و در این خصوص صاحب تذکره (مذکر الاحیاء) خواجہ حسن قناری چنین روایت کند- چند روز در ملازمت سلطان سعید بهادر خان میبوده و در بلده محفوظه سمرقند بسمت کتابداری قیام و اقدام مینمود.

دیگر داستانیست زیبا و بنظم خوش که در کتابخانه سلطنتی انگلستان است و بنظم زیبا و مصور سال ۷۷۹ که بنام کمال نامه از استاد سخن خواجوی کرمانیست و خطاط آن میر علی تبریزیست که همراه با این کمال نامه یک نسخه بوستان سعدی بنظم همین استاد است که جهت تقدیم به امیر تیمور کتابت شده و دیگری مثنوی هماو هماون است. در پایان داستان کمال نامه خطاط محترم و استاد مسلم چنین مینویسد:

تم الكتاب الموسوم بکمال نامه من منظومات افضل المتأخرین کمال الدین محمود المشهور بخواجه الکرمانی طیب الله ثراه فی ثانی عشرین جمادی الاول سنه ثمان وتسعين و سبع مائة الهجرية الهلالیه علی يد العبد الضعیف الضعیف الناس میر علی ابن الیاس تبریزی الی اورچی غفر الله ذنوبها و ستر عیوبها

بدیهی است همراه با این داستانها افسانه های مذهبی نیز بخامه بعضی از ادباء و مردان حق برشته تحریر در آمده که باداستانهای زمان صفویه از نظر مذهبی فرق کلی دارد مانند نقل داستانی چند بنقل از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری معروف به سور آبادی که در سنه ۴۸۰ هجری آنرا تألیف کرده است این چند قصه در سنه ۵۸۴ هجری برای شیخ الدین ابوالفتح محمد بن سام غوری کتابت شده که فعلاً جزء کتابهای موزه ایران باستان محفوظ و الحق بسیار زیبا تنظیم شده است و دیگر کتابت بنام اسرار العبادات و حقیقه الصلوة

گزارش هفته

برمیگزید. بعبارت دیگر، آنچه او با دیدن بطور بدیشتی اش بر می گرفت، پدیده های تخیلی و نوادر ذهنی و ارتباط های اتفاقی بود: **تلاقی تخیل با قالب های صوری.**

● «کلی»، مفاهیمی را در آثارش در برابر چشم قرار می دهد که انسان هر روزه با آنها سروکار دارد و باید با آنها کنار

آید: زندگی، زمان، مکان و اقیانوس، ترس، رنج، مرگ و جنگ در آثار او اضطراب را می توان در پس پرده طعن دید، می توان ترس را در زیر رویه لطیف و آرامش دید، آرامشی که مدام به آفسون از میان بر می خیزد، تهدید جنگ.

● گرچه «تم» های او غالباً غیر عقلی اند و شباهت به «لا شعور» می برند، و گرچه نیروهای اهرمینی، کابوس ها، رویاها و اوها، مدام در آثار او دست به کارند، طرز عمل

وی عقلانی است. در کار او نوعی انزوا و استقلال «نودیستی» مشهود است؛ اگر بنا بود تصویری صادق از خود تصویر کنم قشر و پوسته مخصوصی در آن می دیدم و من در آن پوسته، چون مغزی که درون پوست است، جای می گزیدم.

● «کلی» فرزندمردی آلمانی وزنی سویی بود و در کوهستانهای پیرامون «برن» زاده شد. نقاشی را رویاها و اوها، مدام در آثار او دست به کارند، طرز عمل

های مدیریتانه بود. در سال ۱۹۱۴ گفت: رنگ ها مرا برای ابداسیری می کنند. خوشبختی، زندگی در رنگ است. «او از شمال به جنوب سفر می کرد تا رنگ ها و نور های جدید را کشف کند. هنرشناسان و نقادان پاریس، درباره «کلی» و نمایشگاه آثار «کلی» این نظر را دادند:

● «کلی»، یگانگی باسکال و ناپلئون است (پیکاسو).

● «کلی» فرشته ای

است که شکفتی های جهان را از نومی آفریند (ژان-پل سارتر).

● من از فرط حیرت سکوت کردم (آرنی میتسو).

● «کلی»، دیرزمانی در «مونپن» زیست و در پایان عمر به «برن» رفت. در سال ۱۹۳۷، هیتلر دستور داد در «مونپن» نمایشگاه «هنر روبرو» انحطاط را برپا دارند و هفده اثر از «کلی» را در آن جا، به نمایش درآمد. این، انتقام نقاشی بی استعداد که اکنون در راس قدرت

قرار گرفته بود، از بزرگ ترین نقاش آلمان پس از «آلبرت دورر» بود.

● «کلی» که با فاشیسم می جنگید، خطر جنگ دوم را پیش بینی کرد. در جنگ اول، که سرباز ساده ای بود زجرها دید و تمیخواست دومی را ببیند.

● آخرین تابلو او، «طبیعت بی جان» بود که در آغاز جنگ دوم کشید و چند روز پس از آن در گذشت. «طبیعت مرده» ماه زرد را در زمینه سیاه نشان میداد.

نقالی

دودسته بوده اند که دسته اول را بنام (عالمان) میخوانده اند که اغلب اهل حدیث و معقول و منقول بوده و مشهورترین این دسته شرف الدین زاکانی است که مذهب تسنن اختیار و تا پایان عمر بدفاع از این فرقه در برابر شیعیان پرداخت. با اینکه نیاکان عبیدزاکانی پس از مهاجرت بایران با طایفه خود یعنی طایفه بنی خفا چه ارتباط نداشته اند لیکن سخت به روابط اجداد خود با حضرت رسول اکرم تظاهر میکرده اند و حتی نزد خود طوماری داشته اند که نشان میداده این قوم از انصار اولیه دین مبین اسلام هستند. این سند یا عهد نامه عهدنامه ایست که مسیحیان بارسول اکرم در بخران یمن امضاء کرده اند لیکن در درستی این سند باید شک کرد زیرا قبل از روی کار آمدن هارون الرشید از وجود چنین عهدنامه هایی کسی مطلع نبود همی که هارون بخلاف رسید عده ای سودجو بعضی از این نوع عهد نامه ها را جعل کرده اند لذا بعضی از افراد قبیله بنی خفا چه جزء مبارزین و جنگجویان صدر اسلام بوده اند و برخی دیگر شاعر و ادیب و نویسنده از کار در آمده اند لیکن خود عبید زاکانی بعلم فشار و سختی هائیکه در جوانی در قزوین کشیده بود و دریا و تظاهر مدعیان دین و در تحت تاثیر و ناراحت میکرده راه دیار شیراز در پیش گرفت و در همان شهر بود که آثار بدیع و منحصر بفرد خود را بجامعه علم و ادب آن زمان با تمام نابسامانی ها و سختی هائیکه کشیده بود برشته تحریر در آورد. حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده موقعی از عبید نام میبرد که در کمال شهرت بوده یعنی مهاجرت وی از قزوین بشیراز بعلم فقر اقتصادی و گرسنگی مردم او را بخطه عراق میکشاند زیرا بطوریکه مورخین ذکر کرده اند در همان ایام خانواده های بزرگ قزوین مانند بربریانان، افتخاریان، بازواریان، در اوایل قرن چهاردهم میلادی در کوچه ها و بازار این شهر گدائی میکرده اند بادر نظر گرفتن عوامل فوق و توجهی که عبید به تکمیل معلومات خود داشته روانه شیراز میشود تا لااقل غم نان نداشته باشد. علل دیگری که عبید را بمهاجرت از قزوین وادار میکند انتقال پایتخت بسطانیه توسط الجایتو برده که بعد از تولد پسرش ابوسعید پایتخت را بسطانیه منتقل میکند و چون این شهر در نزدیکی اردوگاه پادشاه بوده طبعاً نظامیان ساکنین شهر قزوین را ناراحت میکرده اند بهر حال و بهر تقدیر عبید با نیروی قلمی خود که متأسفانه بیشتر آثارش از بین رفته فقط رساله اخلاق الاشراف و تعریفات صدیق و مقداری جزئی آثار طنز و هجائی از وی بجای مانده - از مطلب دور افتادم همانطور که گذشت عبید در زمان زندگی خویش آنچنان که باید شناخته نشد بخصوص داستان زیبا و منظوم موش و گربه او که بعد از سالی چند پس از مرگ وی در بین مردم عامی رواج پیدا کرد آنچنانکه در دوران صفویه برای پاسخ به نفوذ مذهبی بعضی از علماء آنروزگار داستان موش و گربه عبید در هر خانه و مکتب خانه و خانقاهی یافت میشده و این خود بهترین وسیله برای مبارزه با دستگاه مظاهر بدین آن عهد بوده است گذشته از این داستانها که قبل از حکومت مغول در ایران تنظیم شده و عامه پسند بوده يك سلسله داستانهای دیگری نیز هست که در شماره آینده از آن یاد خواهم کرد. در اینجا لازم است تذکر مختصری در باب لفظ عامیانه در نتیجه داستانهای عامیانه بدهم - داستان نویسی چه منظوم و چه نثر خود تبحری استادانه و اطلاعات وسیع میخواهد لذا بطور قطع و یقین چه قبل از حمله اعراب بایران و چه بعد از آن داستانسرانی و داستان نویسی بین ملت مامعوم و متداول بوده و شاید بعضی از آنها از نظر سبک و نوع داستانسرانی داستانهای بسیاری نوشته شده و در دسترس همگان نیز بوده است. اما توجه عامه مردم بیک داستان

که در بین مردم کوچه و بازار رواج داشته و مردم بآن دلبستگی داشته اند حال بهر نحو و بهر طریق نوشته و یا سینه بسینه تا این زمان برای ملت ما باقی مانده است به این نوع داستانها داستان عامیانه میگویند. چون در نوشتن اینگونه داستانها نویسنده از طرز آداب و رسوم مردم و یا زبان محلی و یا ترانه ها و آوازهای خود مردم استفاده میکند و چون بدون تکلف و بی ریا نوشته شده مردم بهتر و زودتر از يك داستانی که با سبک مثلاً فرنگی یا رعایت جمله بتدی و سایر خصوصیات ادبیانه در آن بکار رفته باشد.

اطلاعیه در مورد کالاهای استاندارد شده

با اطلاع کلیه مصرف کنندگان کالاهای استاندارد شده می رساند فرآورده های استاندارد شده که بامهر استاندارد ایران به بازار عرضه میشود و مطابقت مشخصات آن تحت نظارت و کنترل مستمر کارشناسان این مؤسسه قرار دارد بشرح زیر است:

شرکت تولیدکننده

نام فرآورده

۱- روغن نباتی جامد شاه پسند و بهار

گروه صنعتی بهر شهر

۲- روغن نباتی جامد قو و اطلس

شرکت سهامی روغن کشی و پنبه

پاک کنی پارس

۳- روغن نباتی جامد جهان

شرکت سهامی جهان

۴- انواع گریس و ضد یخ

شرکت سهامی ماشینول

۵- سیلندر گاز

شرکت سهامی صنعتی بوتان

۶- انواع گریس

شرکت تولید ایران گریس

۷- سیلندر گاز

شرکت سهامی کارخانجات اجاق گاز

۸- سرکه

شرکت سهامی وردا

۹- یك زود پز

شرکت سهامی ایران سب

۱۰- کاشی لعابی ایرانا به ابعاد

شرکت سهامی چینی ایران

۱۱- کاغذهای حساس

شرکت سهامی کاغذ حساس ایران

۱۲- پسته

شرکت سهامی صادرات پسته ایران

۱۳- الکل سفید

شرکت نسبی حکیم زاده و شرکاء

۱۴- بیسکویت های:

پتی بور - شکری - نارگیلی ساده - کارگر - بیسکویت ساده

چاشت ۵۰۰ گرمی مادر

شرکت تضامنی ویتانا

۱۵- صابون آرایش و صابون رختشوئی یاس

گلیمیرین شیمیائی

شرکت سهامی پارساوان

۱۶- صابون آرایش نخل زیتون (جدید - قدیم) - نخل

مشک (بزرگ - کوچک) گل یخ - پر

شرکت سهامی کف

۱۷- گلیمیرین صنعتی و شیمیائی

صابونهای گلنار حمام (سفید - صورتی - سبز) - گلنار رختشوئی - شیرین رختشوئی -

فرهاد رختشوئی - پودر رختشوئی برف

صابون عروس (سفید - سبز - صورتی) - شرکت سهامی پاکسان

۱۸- بیسکویت های نارگیلی - طلائی - پتی بور

ساده - صبحانه مینو

شرکت سهامی صنعتی پارس

از مصرف کنندگان و خریداران کالاهای مزبور تقاضا میشود برای کسب اطلاع

بیشتر در زمینه کالاهائیکه دارای مهر استاندارد میباشد با اداره نظارت بر علائم و

کنترل کالای این مؤسسه مراجعه فرمایند.

مؤسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران

گوهر گری اونیورسال

ساختمان اونیورسال

۱۳۰ - خیابان شاهرضا - بین کالج و پهلوی

تلفن ۴۷۰۵۰

۷۹/۵ - ساختمان آلومینیوم - خیابان شاه

تلفن ۴۱۷۸۶

کامگاه مجتهدان هرگز ازین نیست با مدرن ترین دستگاه و بدست
رستادان هنرمند سفارش ساختن هر نوع جواهر را طبق دستور و دل
زنجاریه قبول میکنند و اگر جواهرات شما با گذشت زمان تاریک و
زیبایی خود را از دست داده با تغییر مدل زیبایی نو به آرنها میبخشد.

نمایندگی ساعت های :



UNIVERSAL
GENÈVE

LONGINES



PIAGET



زیر زرد
ن پس از
د
فادیسیم
ننگ دوم
در جنگ
های بود
خواست

ملو او
بود که
م کشید
از آن
ت مرده
ینه سیاه

ده
های
صات
:

رس

وئی-

علاء
م و

ران

داور (ترك) گربه را ، پای حجله کشت !

قضاوت داور ترك هم ، راضی کننده و دلچسب نبود

در حاشیه مسابقات فوتبال

از خودمان هفته گذشته ، در رپرتاژ کوتاه مسابقه نکهیان و پیکان چند اشتباه و بهم ریختگی بوجود آمده بود که باعث کنجکاوی دوستان خواننده این صفحه شد. دوستان عزیز باید متوجه باشند که گاهی از این اشتباهات مطبوعی پیش می آید. سعی بر آنست که دیگر چنین نارسایی در مطالب بوجود نیاید.

ساعت براه افتاد! روز پنجشنبه در حالی که مسابقات سیزدهمین هفته جریان داشت، ساعت امجدیه همراه با درختان از خواب گران زمستانی بیدار شد و شروع به فعالیت کرد. که البته نوشداروی بعداز مرگ سهراب بود. ولی با اینحال جای آفرین دارد که مسئولان بعداز ۱۳ هفته موفق به مرمت ساعت شدند!

دلخوری از داور! شنیده ایم که مقامات فدراسیون فوتبال از داور مسابقه پرسپولیس و تاج شدیداً دلخورند و یکی از آنها باو گفته که مسابقات را به جنجال و افتضاح کشاندی.

ریش گرو گذاشتند! وقتی تیم پرسپولیس در مسابقه با برق آن عکس العمل را نشان داد مسئولان فدراسیون فوتبال به دست و پا افتادند و با پادرمیانی وریش گرو گذاشتن عده بی سرپرستان پرسپولیس را راضی کردند که در مسابقات شرکت کند تا دیگر مسابقات بیشتر از این دچار ناهایمات نشود و قول دادند دروازه بان تیم را که از فوتبال محروم شده بعد از مسابقات ببخشند. و حال باید دید که تا چه حد به این وعده عمل خواهد شد. آینده نشان خواهد داد.

مسابقه پایان یافت تماشاچیان معتقد شدند که اگر داوران بی غرض ایرانی مسابقات را قضاوت کنند، بسیار دلچسب تر و راضی کننده تر مسابقات را پایان خواهند برد. ■ نتایج مسابقات دوازدهمین و سیزدهمین روز

بانك ملی يك - نكهيان صفر
شهربانی يك - پرسپولیس صفر
پیکان صفر - دیهیم صفر
عقاب سه - اقبال صفر
برق سه - دخانیات يك
آرارات يك - راه آهن صفر
گاردیک - آتش نشانی صفر
تاج صفر - پاس صفر
مسابقات سیزدهمین هفته
شهربانی يك - دخانیات صفر
دیهیم يك - بانك ملی يك
اقبال چهار - پرسپولیس سه

حجاری دروازه بان تاج تصادم کرد و داور ترك «بلافاصله او را از مسابقه اخراج کرد و از دقیقه ۱۸ تا آخر بازی تیم پاس با ده تن و تاج با ۱۱ تن مسابقه را ادامه دادند سه دقیقه بپایان نیمه اول مظلومی از تاج صاحب موقعیت خوبی شد ولی نیک نفس دروازه بان پاس با شیرجه عالی و بی باکانه توپ را ربود در این نیمه جز حرکت اکرو با تیک نیک نفس و چند برگردان جالب حلوایی صحنه تماشایی دیگر نداشت، چنانکه داور ترك با حرکات خود و دمیدن پی در پی در سوت، بازی را متوقف میکرد و این کار به سردی و بی رونقی مسابقه می افزود.

■ نیمه دوم نیز سرد و کسل کننده بود. بسا اینکه پاس يك بازیکن کمتر از تاج داشت، باز میل بگل را از دست نمیداد از وقایع جالب این نیمه شوت سنگین و ضرب دار یاوری روی دروازه تاج بود که جای شك برای پیروزی پاس باقی نگذاشت، ولی پرس بلند و بموقع حجازی توپ را بکرتر فرستاد. اواخر این نیمه تاج یکسر حمله شد ولی از حملات خود نتیجه ی نکرقت. و با اینکه «رایکوف» مربی تیم ملی در موقع استراحت در رخت کن نکات ضعف تاج را یادآوری کرده بود و تیم را با دستوراتی جدید به میدان فرستاد، ولی بالاخره تاج موفق بکشدون دروازه پاس نشد. در این نیمه داور برای کوچکترین حرکت که احتمال فول میرفت سوت میکشید. سوت های پی در پی داور در حدود ۲۰ دقیقه از وقت مسابقه را تلف کرد. وقتی

■ جمعه ساعت چهار بعد از ظهر - امروز از روزهای انگشت شمار امجدیه بود. استادیوم از جمعیت موج میزد و آن عده که ایستاده از پشت سیم ها مسابقه را می دیدند، خوشحال بودند. چون عده بی در حدود ده هزار نفر بیرون امجدیه کوشش و تالاش داشتند تا خود را بداخل استادیوم بکشانند. وقتی دو تیم پاس و تاج وارد زمین شدند هلهله نزدیک به ۳۰ هزار تماشاچی اوج گرفت. آقای «صلاح الدین لادلکی» از ترکیه برای قضاوت این مسابقه به تهران دعوت شده بود. ولی افسوس که نه تنها باد شدید کیفیت مسابقه را تساهل مسابقه آموزشگاهی و دبیرستانی پائین آورده بود، بلکه سوت های پی در پی و گاهی بی دلیل داور ترك همراه با سوز شدید سرما، تماشاچیان را آزار میداد.

■ پاس که سال گذشته شکست سختی از تاج خورده بود و آمده بود تا انتقام خود را بگیرد و با بازی درخشانی که در مقابل آرارات نشان داده بود، حرف هایی برای گفتن داشت و تاج با روحیه خوب پابمیدان گذاشته بود چون اگر پیروز میشد، با توجه به مساوی پیکان و دیهیم يك پله بالاتر از پیکان قرار میگرفت. مسابقه با حمله پاس شروع شد. دو حمله از جناح چپ و راست. در اولین حمله قلیچ خانی يك ممتاز تیم تاج در حالیکه دروازه تاج را از فروربختن نجات داد از ناحیه پا آسیب دید و از زمین خارج شد و بجای او کارگر جم وارد زمین گردید و دومین حمله پاس از جناح راست پی ریزی شد. حاج قاسم بازیکن پاس که بسرعت در تعقیب توپ بود با

دربدر بدنبال کمیته داوران

● بعد از پایان مسابقه تاج و پاس ، حسن حبیبی کاپیتان محبوب و موقر تیم پاس در بدردنیال کمیته داوران میگشت تا اعتراض خود را نسبت به اخراج حاج قاسم توسط داور ترك تسلیم کند. حبیبی معتقد بود که این تصمیم داور صفا برای ترساندن بازیکنان پاس گرفته شده در حالیکه در زمین فوتبال تصادم های بسیار شدیدی تر بروز میکند که اگر عمدی باشد باخراج منجر میشود ، در صورتیکه حاج قاسم با سرعت شدیدی که داشت با حجازی تصادم کرد و در این مورد هیچ قصد عمدی در کار نبود .

برای سرفه و عطسه هم سوت می زد!

ظلی دروازه بان سابق تیم ملی میگفت: همه رقم داوری دیده بودیم جز این یکی. داور حتی برای سرفه و عطسه هم سوت میزد. آنقدر سوت بی مورد زد که بازیکنان اترس سوت میترسیدند بدنبال توپ بروند و از درگیری باهم که در فوتبال معمول است پرهیز میکردند در مورد بیرون کردن حاج قاسم از بازی داور شتاب کرد. حاج قاسم مستحق اخراج نبود و اگر بر فرض محال او مرتکب اشتباه شده بود، لازم بود به او اخطار بدهد نه اخراج رویهمرفته من داوری او را نپسندیدم .

گلزنها :

این هفته دگرگونی بزرگی در دره بندی گلزنها بوجود نیامد و از ده گلزنی



که در جدول هستند فقط دو تن توانستند دروازه حریف دست یابند. یکی از این دو غلام وفا خواه بود و دیگری هاملت آصفیان . وفا خواه با يك گل که در مقابل اقبال بدست آورد معدل گل خود را به ده رساند و تنها در صدر قرار گرفت

دره بندی چنین است: غلام وفا خواه با ده گل اول غلام حسین مظلومی با

۹ گل دوم هریك با ۶ گل و کلانی - یاوری علی جباری با ۷ گل سوم ونعم صفری هریك با ۵ گل پروین - درخشنده - در دره بندی گلزنها قرار عباس مژدهی و هاملت آصفیان دارند .

امتیازات تیم ها

در پایان دوازدهمین روز و انجام سه مسابقه از سیزدهمین هفته امتیازات تیم ها چنین است.

تاج و پیکان با ۲۰ امتیاز - پاس و آرارات با ۱۷ امتیاز - برق با ۱۶ امتیاز - راه آهن - بانك ملی و عقاب با ۱۳ امتیاز - دیهیم ۱۲ - نكهيان ۱۱ - شهربانی و پرسپولیس ۱۰ - گارد و اقبال ۷ و دخانیات با ۱۳ امتیاز در مقام های اول تا شانزدهم قرار دارند .



تبال

نکته‌ها و کنج‌کاوی توجه باشند بر آنست که

سیزدهمین خواب‌گران آوری بعد از

ون فوتبال یکی از آنها

ما بقیه با برق ال به دست و سرپرستان د تا دیگر دروازه بان و حال باید آینده نشان

بدر دنیال کند. ه در حالیکه میشود، در سد عمدی در

برای سرفه و پ برون و بازی داور نم بوده او



سیزدهمین ۱۷ امتیاز- ۱۳ امتیاز- ۱- گارد و از دهم قرار

گفتگوئی کوتاه با حسین کلانی فوتبالیست مشهور مسأله مسا بقیه باشگاه ها و دآوری مسابقات

بعد از پایان مسابقه پیکان و دیهم فرصتی پیش آمد تا با حسین کلانی فوتبالیست پیکان گفتگو کوتاهی داشته باشیم. کلانی در مورد مساوی با تیم دیهم گفت: میدانید، وقتی بی عدالتی داورها تکرار میشود دیگر روحیه یی باقی نمی ماند. مادر مسا بقیه با تیمی دو گل زدیم و لی داور هر دور! مردود اعلام کرد و این امر باعث پاشیدگی روحیه ما شد و دیدیم امروز چه بی تفاوت و دلسرد بازی کردیم.

از کلانی درباره جام باشگاههای آسیا سؤال کردم و او ادامه داد:

مسابقات فوتبال باشگاههای تهران زمانی شروع شد که ممکن است بعلمت نامساعد بودن هوا متوقف شود و ناگزیر نماینده امسال باشگاههای تهران در مسابقات جام باشگاههای آسیا شرکت نخواهد داشت و باشگاهی با بر خور داری از عنوان سال پیش خود نماینده ایران در این مسابقات خواهد بود که در پایان نیمه فصل مسابقات جاری مقام دوم را داشت در صورتیکه اگر فدراسیون مسابقات را در طول هفته با فشار دگی بیشتر ادامه میداد نماینده حقیقی باشگاههای تهران روانه این مسابقات میشد.

داوری ها و ته شاچیان
مسئله ای که در طول این مسابقات سخت چشم گیر بود و هنوز هم هست مسئله داوری است که در سطحی ضعیف جریان دارد و با اینکه ما از کادر داوری نسبتاً قوی و در سطح بین المللی برخوردار هستیم با وجود

فوتبال دسته دوم

روزهای سه شنبه، پنجشنبه و جمعه دوازده مسابقه از سری مسابقات انتخابی ۱۶ تیم برای انتخاب گروه دوم باشگاههای تهران در زمین های شماره یک و دو امجدیه برگزار گردید. ابتدائاً اندامری ایزد فردوسی را مغلوب کرد و بعد ایران امروز مغلوب زیباشهر گردید. در بازی بعدی پلاد متشکل از ارامنه برهبری کارنیک مهرابیان مربی و بازیکن سابق آرادات با پهلوی مساوی کرد و تیم حمید بمقابله همارفت. و پنج بار دروازه همارا فرو ریخت.

بعد از ظهر سه شنبه دو بازی بین تیمهای دژبان، البرز- نیکنام شفق انجام گردید که دژبان با یک پنالتی بر البرز فائق آمد و نیکنام تیم سرگروه با شفق مساوی شد.

بعد از ظهر پنجشنبه دو بازی در زمین شماره دو انجام شد در بازی اول اسپرت، داروئی را شکست داد و در دومین بازی قصر یخ طی یک بازی متعادل و رزنده را یک بر صفر مغلوب کرد در این بازی داور یک پنالتی را ب نفع و رزنده ندید و یا نخواست ببیند! و گرنه نتیجه در پایان غیر از آن میشد که شد.

اولین بازی جمعه را تیمهای تهران- پیام آغاز کردند که تنها گل مسابقه بوسیله منصور محبوبیان بازیکن تهران وارد دروازه پیام شد. در بازی آزمایش- فردوسی نیز دو تیم دو بر دو مساوی شدند. سپس تاجیک ایران، مارا مغلوب کرد.

یک مسابقه با چهار داور !!

همزمان با بازی پیام- تهران قرار بود بازی بین آزمایش و فردوسی در ساعت هشت صبح انجام گیرد این بازی بعلمت نبودن کمک داور با ۲۵ دقیقه تاخیر بدآوری رضا حیدری آغاز گردید بجای کمک داور جامانده از یک تماشاچی بعنوان کمک داور استفاده کردند! بیست دقیقه بعد کمک داور مسابقه با کت و شلوار بجای داور تماشاچی حیدری راهم راهی کرد.

این، این ضعف همچنان با بر جاست و بجز یکی دو مورد بقیه داورها پر اشتباه است.

این موضوع ناگزیر بر روی تماشاگر متعصب فوتبال دایر ما که در همه دنیا هم می تپورند بی تاثیر نیست تماشاگری که فوتبال را تقریباً خوب میشناسد و تسا حدودی با عشق میورزد نمیتواند بمسائلی که در روی زمین بازی در جریان است بیگانه باشد. مسلماً از خود واکنشی نشان میدهد. هومیکند، فریاد میزند، چنچال برآه میانندارد. ولی اینها هیچکدام دلیل آن نمیشود که همین تماشاچی متعصب و عاشق که در گرمای طاقت فرسای تابستان و سرمای کشنده زمستان نظاره گرو مشوق حقیقی فوتبال این کشور است از حدود ادب دور شود و بمسائل اخلاقی بی اهمیت باشد و در نتیجه مورد بی حرمتی قرار گیرد.

باید ریشه را یافت، در در افهمید و بدرمان آن همت گماشت. بنظر من اگر موضوع داوری حل شود و در این مسابقات از داوران بین المللی و بی نظیر واریک بین و مقتدری که داریم استفاده گردد تا حدودی این مشکل رفع خواهد شد و بقیه میماند بعضی بعضی جانبداری ها که تماشاچی از

آن چندان بی خبر نیست و شاید از روی بی اطلاعی و بی- غرضی هر رویدادی را بحساب این جانبداری ها و پشتیبانی هامیکندد. در این مسیر لامحاله بازیکنان یا بازیکنی از این باشگاه ها ناخود آگاه مورد بی مهری و کم لطفی تماشاچی قرار میگیرند. بازیکن باشگاهش را مورد بی لطفی قرار میدهد که مسلماً کاری دور از منطق و اصول ورزش است. چون در هر حال بازیکن زحمت کش و فداکار است و در بشمر رسیدن مقاصد ورزش باشگاهش کوشا و فداکار است ولی من مطمئن هستم اگر جانبداری های یک طرفه قدری تقلیل یابد تماشاچی ما هم که بارها و بحق عنوان بهترین تماشاچی دنیا را بخود اختصاص داده غیر از این هنگامه بوده، که هست!



هشتمین جام نقره ای خانم وزیر آموزش و پرورش نصیب دبیرستان عظیمیه شهر ری شد

مسابقات فوتبال آموزشگاههای شهرستان ری بین ۱۶ دبیرستان انجام و فینال آن بین دبیرستانهای عظیمیه و ابن سینا انجام گردید. و تیم عظیمیه با دو گل ناصر صالح واگینی جام نقره ای خانم وزیر را صاحب شد.

بازیکنان تیم عظیمیه عبارت بودند از آقایان: حاج حسن- عبدالله آخوندی - ملاعلی اکبری - محسن تکیه ای - اکبر ناظر - نعمت حسینی - شمسعلی فرهنگ - ابراهیم آگینی - اکبر عبیدی زاده - ناصر صالح - صفر اصلانی - عباسقلی پرویزی - خلیل زرگری

مسابقات فوتبال برای آموزشگاههای ایران

انجمن فوتبال آموزشگاههای ایران از آغاز سال نو (۱۳۴۹) یکدوره مسابقه تشویقی فوتبال برای آموزشگاهها ایران ترتیب داده است.

در این مسابقات که برای اولین بار برگزار میشود کلیه تیمهای فوتبال آموزشگاهها شهرستانها با ارائه کارت شناسائی دانش آموزی میتوانند شرکت کنند.

مقررات برگزاری این مسابقه هامطابق با قوانین بین المللی است و هزینه ایاب و ذهاب تیمهای شرکت کننده هنگام سفر برای انجام مسابقه با انجمن فوتبال آموزشگاهها خواهد بود.

● فردوسی برای این مسابقات جایزی در نظر گرفته که بعداً اعلام میشود.



تمدنهای پیش از تاریخ تألیف دکتر حسن خورشید

کتاب تمدنهای پیش از تاریخ نخستین کتابی است که در این خصوص بزبان فارسی نوشته شده و هر چند تمدن بمعنی شهر نشین است ولی نویسنده لغت مزبور را به مفهوم همه فعالیت های مادی و معنوی انسان بکار برده است.

۲۵۰ ریال صفحه ۳۰۲

به دوستان

چند پاسخ

آقای ع. د.

● مطلب مفصل و در عین حال دقیقی درباره «قیصر» فرستاده اند و آخر مطلب تذکر داده اند: «خدای نخواست اگر در این میان منتقد سینمایی از آن نادیده بگذرد، گناه این نادیده گذشتن با هیچ منطقی قابل بخشش نیست... و این هم تودهنی به مخالفین «قیصر»!

آقای حمد مجیدی

● صحبت از «گراجوئیت» در حالیکه میدانیم تمامی لطف آنرا از ترس سانسور از بین برده اند. نمی تواند ارزشی داشته باشد خاصه آنکه جناب عالی بطور کلی اظهار عقیده کرده اید «روابط برسونازهای نیکولز با هم بهیچوجه قابل قبول نیستند و تماماً شخصیت دو بعدی دارند» و یا «کارگردان برای ساختن چنین فیلمی باید مشتش سیارپرتر از آقای نیکولز باشد... به هر جهت باهمه کی لطفی فرموده اید که باید بگوئیم «گراجوئیت از معدود فیلم های قابل توجهی است که ضمناً شدیداً واجد جنبه های تجاری و عامه فهم است».

آقای کریم بنی سعید (آبادان)

● در خصوص «کوکان» نقد بسیار آمده و تقریباً در همه ما حاصل کلام یکی بوده است. از فیلم های دیگر برایمان بنویسید.

آقای اسمعیل زرسنج (خرمشهر)

● در نقد از فیلم «کلکسیونر» نوشته اید که آخر الامر جوانک قهرمان داستان متاثر شده و برای معرفی به عنوان قاتل دختر نزد پلیس میرود... باید بگوئیم که «دوبله» گمراه کرده است زیرا در پایان «کلکسیونر» پسرک باطنا نتیجه می گیرد دختر را سیر که نتوانست او را از لحاظ روحی و جسمی ارضا کند، پس او می رود تا شکار دیگری به دام بیافکند و

جدول

فیلم های هفته:

نوشته اند سرمای سینما الوند آتقدر شدیدی بوده که حتی «صحنه های سکسی و بیرون افتادن تن و بدی خانم هنر پیشه» هم نتوانسته است ایشان را گرم کند... پیشنهاد میکنیم «به مدیتر» سینما که فیلم های «سکسی تر» ببرد نشان بدهد!

آقای سعید اردبالی

نامه ی بلند بالائی فرستاده اند و پس از اظهار خوشوقتی از وضع سینمای فعلی خودمان (البته منظورشان «شوهر آهو خانم» و «قیصر» نکات ضعیفی را از فیلم «قیصر» ذکر کرده اند که بعضی هایش از این قرار است.

اول «کارگردان از ادیالوک برای سرپوش ضعف های لحظه ای خود کمک گرفته است. دوم: آگاهی «قیصر» از مرکز خواهر و برادرش و نیز عکس العمل او در لحظات ابتدائی سردپروانده شده است. سوم: کاراکتر اعظم در این فیلم کاملاً زائد به نظر میرسد. چهارم: تردید کارگردان در انتخاب زمان وقوع داستان. در بعضی صحنه ها محیط های بیست سال پیش را بدون اثری از مظاهر زندگی امروزی می بینیم و در صحنه های دیگر خیابان -

های شلوغ بانئون ها. پنجم: مرکز مادر قیصر در مسیر داستان اثری نداشت جز یک «ننه من غریبم» و پر کردن زمانی از داستان. ششم: صحنه ای اختتام فیلم و زخمی شدن قیصر بی روح و بی هیجان است. انتخاب فرم چاقو خوردن قیصر برای شناساندن قیصری توانا و پهلوان. بجا نبوده است. چه خوب بود اگر مثلاً رحیم بنا که واز پشت سر قیصر راهدف قرار میداد.

آقای بهزاد علیپور

بحث تان در مورد «شرق جاوه» قدری جدی بقیه در صفحه ۳۹

بی ارزش

متوسط

خوب

خیلی خوب

عالی

خانه سفید: ندیده ایم یا بعلتی نظر نمیدهیم.

نام منتقدین نام فیلمها	جمشید ارجمند	منوچهر جوانفر	پرویز دوائی	بهرام ری پور	محمد شهرزاد	مسعود کیمیائی	پرویز نوری	ناصر نویدر
این گروه خشن (سام پکین پا)	****	****	****	****	****	***	****	****
شبهای کابیر یا (فدریکو فلینی)	***	*	***		***			***
گاو (داریوش مهرجویی)	***	**		***	**	**	***	**
جوانمرد (هنری هاتاوی)	●	●	●	●	*			
دختر مسخره (ویلیام وایلر)	*	●	●	*	**	●	*	●
تشریفات پنهانی (جوزف لوزی)	●	●	*		●		●	●
گریز از گذشته (مارک رابسن)	●	●	●	*		●		●
دیوانه ای از مشایو (برایان فوربز)		●					●	
در گرماب (نورمن جیوسن)	*	●	*	*	*	*	*	●
سرحد فشار (هیوبرت کورنفیلد)		●						●
گروه شکست ناپذیر (آندریو مک لاکلن)	●	●	●	●	●		●	●
اینترلود (کوین بیلینگتن)	●	●	●	●	●	*	●	●
بخاطر عشق یک سپاه (دلبرت مان)	●	●	●	●	●		●	●
تصویر یک گناه (ردی بولتینگ)	●	●	●	●	●			●
دنای پنهانی (رابرت فریمن)	●	●	●	●	●			●
پل رابز بالا، روخانه را بیار پائین	●	●	●	●	●		●	●

ن.ها
کما در قیصر
اثری نداشت
و غریبیم
از داستان
نه ای اختتام
ن قیصر بی-
ن است
ن خوردن
ن ساندن
ن پهلوان
چه خوب بود
بنگاه واز
اهداف قرار

بلیپور
در مورد
دری جدی
صفحه ۳۹

ص
یدر

*

فیلم‌ها

تشریفات پنهانی

Secret Ceremony

نامربوط. آیا می‌توان تصور کرد که هردوی این فیلم‌ها «تصادف» و «تشریفات پنهانی» ساخته‌ی یک فیلمساز باشد؟

شباهت آشکاری است بین مایه‌ی کلی این فیلم با «مارنی» هیچکاک. می‌توان «تشریفات پنهانی» را نوعی «مارنی» سطحی به حساب آورد. این‌جا کاراکتر مارنی تا حد کاراکتری علیل و مریض چون چینچی تنزل یافته است. پرسوناژ فکور مادر در «مارنی» با آن همه نشانه‌های عمیق درونی به شکل مسخره‌ئی در قالب لئونورا تجسم یافته است. آن رابطه‌ی عشق-نفرت بین مارنی و مادر او، در فیلم لوزی به صورت رابطه‌ئی جلوه گرفته غیر قابل باور، سانتی‌مانتال و شدیداً اوس.

توجه کنید به واکنش‌های درونی «مارنی» در برخورد با واقعیت‌ها، او از خاطره‌ئی رنج می‌برد و تنها در پیچه‌ئی که بازگشای این خاطره درد آلودست، نفرت اوست از رنگ سرخ، علاقه‌ی اوست به پاک‌ی و صداقت (در قالب اسب سپیدش) و دزدی‌های اوست از گاوصندوق‌های شرکت

در قیاس با «تصادف»، این آخرین ساخته‌ی جوزف لوزی فیلم‌بدی است به دلایلی که خواهیم آورد. اول: اصل سوژه برخورد از جنبه‌ی فوق‌العاده تجاری و بازاری است. دوم: برداشت کارگردان از چنین سوژه‌ئی - برداشتی است فلسفی و پر عمق. سوم: تلفیق این دو جنبه، به نظر می‌رسد امری باشد محال زیرا در پاره‌ئی بخش‌ها به وضوح می‌توان ضعف‌ایده و کارگردانی را در برگردان مضمون به تصویر حس کرد. اگر این همه را از نظر دور داشته باشیم، تلاش فیلمساز در بیرون کشیدن مایه‌های روانی و جسیانندن علل‌های مختلف بیمارگونه به پرسوناژهای اصلی، تلاشی است عبث و بیهوده مقایسه‌ی «تصادف» و «تشریفات پنهانی» خصوصیتی را بر ملامی سازد که مشکل است بشود باور کرد. «تصادف» فیلمی است ساخته‌ی ذهن و فکر که هر تصویر آن بیان کننده‌ی ایده‌ی قصه است در حالیکه، به عکس، «تشریفات پنهانی» تشکیل یافته از تصاویری بی‌هدف، گنگ و

به نظر آمد در حالیکه فیلم صرفاً یک اثر مهممل و پیش پا افتاده‌ی بازاری است. در باره‌ی این فیلم همان بهتر که حرفی زده نشود!

آقای فروید و صدیقی (سندج)

در خصوص دو فیلم نسبتاً قدیمی (دریاچه مرغابی و «مایای برهنه») مطلبی نوشته‌اند که فکر می‌کنم هم‌زمان نقد این فیلم‌ها دیر شده باشد و هم فیلم‌ها زیاد جایی برای بحث و

گفت‌وگو نداشته باشند.

آقای محمد علی مرزبان

دو انتقاد در باره‌ی «قیصر» و «برهنگان» مردگان فرستاده‌اند که هر دو قابل توجه و ارزشمند است. در انتظار نقدهای تازه تر ایشان هستیم.

آقای فریدون پورسیف

نقدی بر «قیصر» نوشته‌اند: «نمایشی است از زندگی جنوب شهری‌ها، نقشی است از درون آنها که می‌خواهند ساده زندگی کنند اما ... نمی‌گذرانند. ولی تم اصلی

هائی که در آنها کار می‌کنند این جادو کارا کثر «چینچی» همه‌ی این عوامل به صورت تظاهرهای بچگانه‌ئی آشکار میشود.

«چینچی» بعد از از دست دادن مادرش به شکل یک «تقو هان» می‌کوشد با بریدن انگشت خویشتن ریختن قطره‌هائی از خون بر ملحفه، و انمود کند که شوهر مادرش به او تجاوز کرده است و از این سست‌تر، با قرارداد دادن یک عروسک پلاستیکی روی شکم خودش تظاهر کند به حامله بودن.

این، نشانه‌ی عجز فیلمساز است در نحوه یافتن چگونگی و علل بیماری چنین پرسوناژی.

کمی توجه به محتوی فیلم، لغزش‌هائی را نمودار می‌سازد که از جانب یک فیلمساز خوب صاحب سبک بعید به نظر می‌آید. در شروع «لئونورا» به عنوان زنی هرزه و خیال‌باز معرفی میشود که با تأکید بر قاب عکس یک کودک مقابل او، ناظر القای نوعی احساس رقیقه‌ایم و در فصل بعدی، در اتوبوس و طبقه و بر خورد

بین این زن و دخترک سرگردان و نیمه‌خل «چینچی» که خیره به او مانده است - رابطه‌ئی قسار داری و کلیشه‌ئی ریخته می‌شود. هردوی آنها سیاهپوش‌اند. لئونورا دختر دهساله‌ی خودش را از دست داده و چینچی مادرش را. حالا (لا بد) دست تقدیر آن‌دو را بر سر راه یکدیگر قرار داده است! در بخش بعدی در قصر مجلل موروثی چینچی - شاهد صبحانه‌ی لئونورا هستیم. هنگامی که چینچی اتاق را برای فراهم ساختن صبحانه ترک می‌گوید تا زمان برگشت کارگردان ناگزیر از آن بوده است تا این فشار را با صحنه‌هائی پر کند... اینست که می‌بینیم لئونورا در اتاق راه می‌افتد و دور بین روی تمام تاقچه، رف و مین‌ها به جستجوی می‌پردازد برای چه؟ البته، مقصودی نیست!

احمقانه تراز این، روبرو شدن دوباره‌ئی لئونورا است و دخترک نیمه‌خل چینچی در محوطه‌ی گورستان، صدای دخترک

«مامان» و بعد تصویر درشت «هانا» گرفته تا وجود «آلبرت» صورت مبهوت لئونورا، مردک ریشوی زن باز. از تصویر بسیار درشت دو چشم مات و بی‌حال چینچی و آنگاه قطع این تصویر به دو چشم درشت بچه‌ی از دست رفته‌ی لئونورا، اندکی بعد به یاد آوردن صحنه‌ی عزا بر کنار گور دختر بچه و عاقبت از حال رفتن لئونورا - کارگردان به عادی‌ترین وسیله‌ی ممکنه متوسل می‌شود تا مقصود و هدف خودش را بیان کند، و این همه، باز موثر نمی‌افتد.

بامکت شدید بر علاقه‌ی لئونورا به کودک (همچنانکه در سن افتتاحیه نیز او را به هنگام غسل تعمید بچه‌ئی در کلیسا ناظر می‌بینیم) معنادار به نظر می‌رسد که او به این گونه مسائل کاملاً بی‌توجه است زیرا در پاره‌ئی قسمت‌ها، متوجه می‌شویم لئونورا هم باید یک چینچی سالخورده باشد با همان خصوصیات روحی و معنوی... تمامی فیلم پوشیده از فصل‌هائی زائد و بی‌مصرف است که در پیشبرد سر داستان بی‌نیوچوچه نقشی نداشته (از صحنه‌های مربوط به عمه «هیلد» و عمه



آقای مسعود مقدم

مطلبی بر «قیصر» نوشته‌اند و اینکه فیلم قبلی کیمیائی «بیکانه بیا» فاقد خصوصیات و فضای یک محیط ایرانی بود و کاراکترها خوب پرورانده نشده بود ولی در «قیصر» اوراموفق تر از گذشته می‌بینیم.

اگر از تنها سکنس زائد فیلم رقص و آواز کافه صرف نظر کنیم، به راحتی می‌توان آنرا یک فیلم ارزنده ایرانی در ردیف آثار خارجی دانست.

آقای حسن قلی زاده

چهار صفحه در خصوص «کاملوت» نوشته‌اند که چهار سطر هم برایش زیاد است! به هر حال، نتیجه گرفته‌اند که برداشت کارگردان از مسئله‌ی عشقی خیلی سطحی و فقط در حد نمایش یک داستان است.

کوهی» نوشته‌اند که اولاً فوق‌العاده دقیق و حساب شده است، ثانیاً عیب و نقص‌های آن کاملاً روشن تذکر داده شده و ثالثاً امتیازهای آن بجا آمده است... دست آخر، حرفی است به این مضمون «دریغ بر ملاپور - به اعتبار فیلم قبلی‌ش - که مایه سستی را انتخاب کرده است... ما هم با شما هم عقیده‌ایم!

آقای رضا سلحشور

«قیصر» را یک حماسه دانسته‌اند و تذکر داده‌اند:

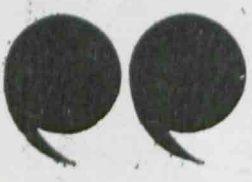
تا دقیق آخر دنبال نشده اوائل فیلم چشم گیرتر است.

آقای محمد علی بقائی (شیراز)

انتقادی برای «قیصر» زین نوشته‌اند و حرف‌هایی که فوق‌العاده ستایش انگیز است... دوست عزیز مردم ما این گونه فیلم‌ها را دوست دارند و آنها هم می‌سازند... گناه از خودمان است!

آقای جمشید عظیمی نژاد

طو ماری بر «بابا»





روغن موتور پارس جم ویسکازیت ۱۳۵ دارد

شاخص تعیین میزان تغییر پذیری روغن موتور در برابر گرما و سرما پایه یا رقم ویسکازیت ایندکس آنست. به عبارت دیگر هر قدر رقم ویسکازیت ایندکس روغن بالا برود بر خواص مقاومت و تغییر ناپذیری آن روغن در برابر گرما و سرما افزوده میشود. معمولاً بهترین روغن موتور هائیکه در ایران تهیه و مصرف میشوند ویسکازیت ایندکس ۸۵ دارند و با در نظر گرفتن توضیح بالا مقاومت این روغنها در برابر گرما و سرما کمتر از مقاومت روغنی است که ویسکازیت ایندکس آن ۹۵ است. لیکن این امکان وجود دارد که با بکار گرفتن مواد اولیه بهتر و با استفاده از دستگاههای مدرن تصفیه و سیستم مجهز تر پالایش و صرف مواد افزودنی و تحمل هزینه بیشتر این پایه یا رقم ویسکازیت ایندکس را به ۱۰۰ و گاهی بالاتر رساند. روغن موتور پارس جم با ویسکازیت ایندکس ۱۳۵ پدیده‌ای شگرف و اوج تکامل صنعت روغن موتور سازی ایران است. پارس جم در پالایشگاه مدرن و مجهز شرکت سهامی نفت پارس تهیه میشود.

**با پارس جم موتور اتوموبیل شما
مثل ساعت کار میکند**

روغن موتور پارس جم در برابر گرما و سرما تغییر غلظت نمیدهد.
پارس جم یک روغن موتور برای تمام فصول.

